

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«کلاس کاربردی علم رجال»

استاد علیرضا حسینی شیرازی

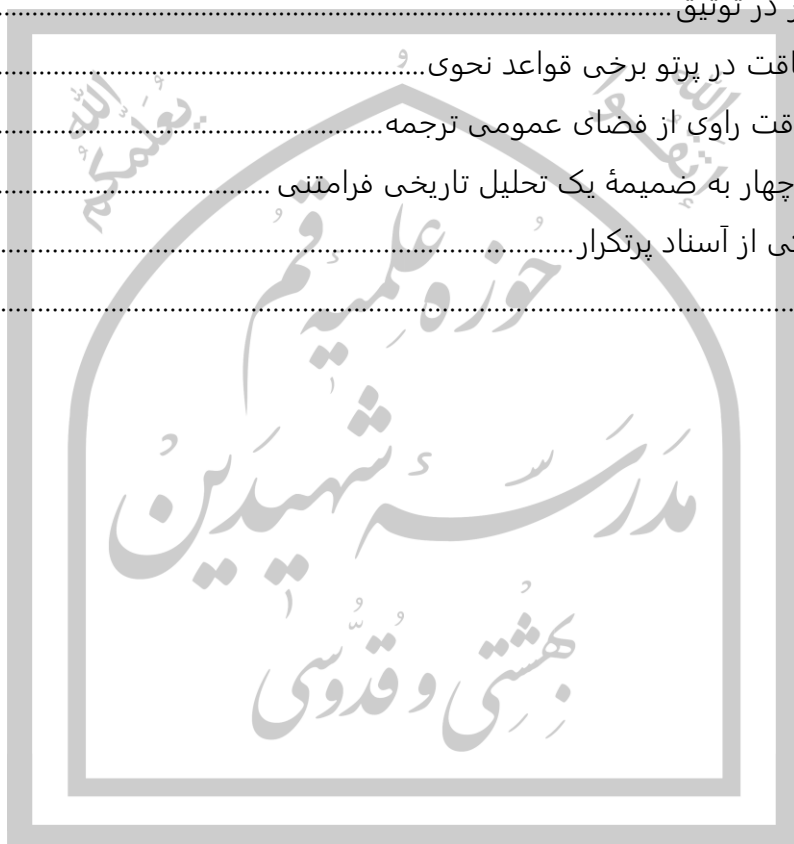
مقرر: حسین موحدی

فهرست مطالب

۵	مقدمه: آشنایی با علم «رجال الحديث»
۵	تعریف «حديث»
۵	انگیزه شکل‌گیری علم «رجال الحديث»
۶	تعریف علم «رجال الحديث»
۷	تاریخچه علم رجال
۸	بحث اول: مشکلات مهم در علم رجال
۸	۱: اشتراک
۹	۲: مترادف
۱۰	۳: تحریف
۱۴	۴: کمبود اطلاعات تأثیرگذار در شناخت راویان
۱۵	۵: اختلاف رجالیون (تعارض جرح و تعدیل)
۱۷	۶: حضور پررنگ راویان کذاب و تضعیف‌شده
۱۸	بحث دوم: شیوه‌های سندنگاری کتب حدیثی
۱۸	انواع سندنگاری کامل
۱۸	قسم اول (بدون استناد به هیچ منبع رجالی دیگر)
۱۹	قسم دوم (با استناد به مشیخه)
۱۹	شیوه‌های استناد به مشیخه
۲۱	بحث سوم: معرفی منابع رجالی شیعه
۲۱	مقدمه
۲۲	انواع القاب روات
۲۳	شمارش کتب رجالی
۲۵	سبک‌های نگارش کتب رجالی
۲۹	معرفی کتاب ابو غالب ژراری
۳۰	بحث چهارم: تقسیم راویان حدیث
۳۰	تقسیم اول: از جهت حوزه‌های حدیثی
۳۱	تقسیم دوم: از جهت خاندان حدیثی

۳۱	تقسیم سوم: از جهت تخصص ویژه یا جامعیت
۳۲	تقسیم چهارم: از جهت عرب بودن یا غیر عرب بودن
۳۲	تقسیم پنجم: دارای کتاب بودن یا نبودن
۳۳	بحث پنجم: دلیل تاریخی کتاب محور شدن رجال
۳۴	دلیل پایه ریزی نظام جدید اعتبارسنجی توسط علامه
۳۵	چرایی کتاب محور شدن رجال شیعه؟
۳۷	گام های امام باقر علیه السلام برای ایجاد تحول علمی در شیعیان
۳۷	گام اول: تشویق به دانش اندوزی دینی
۴۲	گام دوم: دستور به نگارش روایات
۴۶	گام سوم: دستور به درس گرفتن کتب از نویسندگان آنها
۵۹	پیامدهای کتاب محور شدن شیعه
۶۵	بحث ششم: نقد محتوایی حدیث و بحث «استثناء»
۶۵	شواهد وجود نقد محتوایی
۶۹	بحث استثناء در حدیث
۶۹	انواع استثناء
۷۴	بحث هفتم: مفهوم «ضعف» و مفهوم «وثاقت»
۷۴	بحث از «ضعف»
۷۵	پیامد ضعف راوی در نظر رجالیون
۷۹	فواید روایات ضعیف
۸۰	بحث از «وثاقت»
۸۰	انواع وثاقت
۸۰	۱: وثاقت مطلق
۸۷	۲: وثاقت مقید
۹۰	۳: وثاقت نسبی
۹۳	بحث هشتم: حجیت قول رجالی
۹۳	وجه حجیت قول رجالی
۹۴	تفکیک بین حجیت توثیقات و تضعیفات
۹۷	عدم حجیت تضعیفات مبتنی بر غلو
۱۰۴	حجیت توثیقات رجالیون

- ١: مبنای مرحوم خویی ١٠٤
- ٢: مبنای صاحب معالم ١٠٦
- ٣: مبنای مرحوم مامقانی ١٠٦
- ٤ - مبنای آیت الله شبیری ١٠٧
- ٥ - مبنای اطمینان آوری ١٠٧
- راههای توثیق خاصّ ژوات ١٠٩
- ١: واژگان صریح در توثیق ١٠٩
- ٢: واژگان ظاهر در توثیق ١٠٩
- ٣: استظهار وثاقت در پرتو برخی قواعد نحوی ١٠٩
- ٤: استظهار وثاقت راوی از فضای عمومی ترجمه ١٠٩
- ٥: همان مورد چهار به ضمیمه یک تحلیل تاریخی فرامتنی ١١١
- بحث نهم: بررسی یکی از اسناد پرتکرار ١١٢
- نکات پراکنده ١١٥



مقدمه: آشنایی با علم «رجال الحديث»

برای شناخت علم «رجال الحديث» ابتدا باید دو واژه حدیث و رجال را بشناسیم.

تعریف «حدیث»

اجمالاً می‌دانیم که حدیث، حامل سنت است نه خود سنت. حدیث، پدیده کاشف از سنت است و بیشتر هم با قول معصوم علیه السلام سر و کار دارد (انتقال تقریر و فعل با حدیث کم است).

علوم مختلفی در کنار حدیث شکل گرفت که یکی از آنها رجال الحديث است.

انگیزه شکل‌گیری علم «رجال الحديث»

اطمینان صدور حدیث از معصوم علیه السلام. چون راویان معتبر یکسان نبودند و در علمیت و ضبط و صداقت در قول و مذهب با هم اختلاف داشتند لذا ارزش روایات معتبر با هم مختلف شدند. همچنین در میان راویان هم بعضی بودند که یا شناخته شده نبودند یا ضعیف بودند که موجب عدم اعتبار روایت می‌شدند.

تقسیم‌بندی روایات: صحیحه، موثقه، حسنه، ضعیفه.

اولین ابراز این تقسیم‌بندی توسط علامه حلی (در منتهی المطلب ص ۹) صورت گرفت. البته بعضی مثل پسر شهید ثانی (در منتقى الجمال) مبدع این تقسیم‌بندی را استاد علامه (یعنی سید احمد بن طاوس برادر سید علی بن طاوس) می‌دانند.

در تقسیم حدیث باید به سه عنصر توجه کنیم: ۱: وثاقت (صداقت و ضبط). ۲: مذهب. ۳: مسند بودن (اتصال و پیوستگی راویان به هم - بحث طبقه-). عنصر مشترک بین سه دسته اول (صحیحه و موثقه و حسنه) اتصال و پیوستگی راویان است.

صحيحه: حديث مسندی که تمام راویانش ثقه و امامی صحیح المذهب باشند (نمی‌گوییم ۱۲ امامی چون در زمان هر امام، فرد اگر تا آن امام را قبول داشته باشد کافی است و هیچ دلیل کلامی نداریم که مثلاً زرارہ باید تا امام دوازدهم را قبول داشته باشد).

موثقہ: حديث مسندی که بعض راویانش ثقه و غیر صحیح المذهب باشند (این عنوان شامل امامی غیر صحیح المذهب هم می‌شود، مثل فطحی‌ها و همچنین شامل عامه هم می‌شود).

حسنه: حديث مسندی که بعض راویانش ممدوح (با الفاظی که نه صریح و نه ظاهر در توثیق باشد بلکه فقط تعریف کرده‌اند از او مثل عالم، فاضل) و صحیح المذهب باشند.

تعریف علم «رجال الحديث»

دانش رجال از ویژگی‌های تأثیرگذار در پذیرش یا عدم پذیرش احادیث راویان، سخن می‌گوید.

هیچ محدثی در هیچ کتاب حدیثی، راویان حدیثش را معرفی نکرده است. فلذا به ناچار باید به کتب رجالی رجوع کنیم.

مهم‌ترین فعالیت رجالی و مشکل سر راه این فعالیت

اولین و پایه‌ای‌ترین فعالیت رجالی، برقراری ارتباط بین کتب فقهی و کتب رجالی است. یعنی عنوان راوی را ببریم به کتب رجالی عرضه کنیم ببینیم در موردش چه گفته‌اند؟ منتها یکی از مشکلات سر راه این برقراری ارتباط، اشتراک عناوین است (یکی از بزرگان در درس، سند صحیح را به توهم اشتراک و مجهول بودن راوی، ضعیف قلمداد کردند). مثلاً محمد بن یحیی ممکن است محمد بن یحیی العطار یا الخثعمی یا الخباز باشد. احمد بن محمد می‌تواند یکی از ۱۲ راوی باشد که یکی‌شان در بالاترین درجات وثاقت و یکی دیگر در پایین درجات ضعف. (شهید ثانی در بحثی - در مسالک الافهام ج ۶ ص ۱۶۹ و ۱۶۸ - می‌فرماید: «هذه

الرواية نص في الباب لو تمّ سندها. إذ محمد بن قيس في السند مشترك بين الثقة والضعيف وغيرهما».

با اینکه سند این حدیث صحیح اعلائی است: «علی بن ابراهیم عن ابن ابی عمیر عن ابن ابی نجران عن عاصم بن نمیر عن محمد بن قیس». در لمعه هم مکرر این تعبیر در مورد راویان مختلف به کار رفته است. درحالی که با اطلاعات رجالی همین سندهای به زعم ایشان ضعیف، در اعلی درجات صحت قرار می گیرند).

تاریخچه علم رجال

در کل تاریخ شیعه دو رویکرد نسبت به اعتبارسنجی احادیث وجود داشته است:

۱: رویکرد قدما: اعتبارسنجی بر پایه قرائن فراوان. صاحب معالم فرزند شهید ثانی، (حسن بن زین الدین کتابی دارد به نام «منتقى الجُمان في الاحادیث الصّحاح و الحِسان» می خواستند یک دوره فقه شیعه بر اساس روایات صحیح و حسن بنویسند که تا کتاب حج عمرشان کفاف داد. این کتاب مقدمه ای دارد در ۱۲ فایده که در فایده اول تعریف صحیح و... را ارائه می کند) در ذیل تعریف صحیح می فرماید: «فإنَّ القدماء لا علم لهم بهذا الاصطلاح قطعاً لكثرة القرائن الدالة على صدق الخبر وإن اشتمل طرقها على ضعف». یعنی قدما نیازی به اعتبارسنجی به این روش رایج امروزی است.

۲: رویکرد متأخرین: اعتبارسنجی بر پایه شناخت راویان. شروع این نگرش در علم رجال از قرن هشتم توسط علامه حلی است.

بحث اول: مشکلات مهم در علم رجال

گفتیم اولین و پایه‌ای‌ترین فعالیت رجالی این است که بین کتب حدیثی و کتب رجالی ارتباط و پیوند برقرار کنیم (عنوان را از کتاب حدیثی گرفته و به کتاب رجالی عرضه کنیم تا وضعیت راوی را به ما اعلام کند). دو مشکل اساسی بر سر راه این فعالیت، «اشتراک» و «ترادف» است.

۱: اشتراک

اشتراک یعنی قابلیت تطبیق یک عنوان بر بیش از یک راوی. حداقل نود درصد احادیث ما دارای عناوین مشترک است. مشکل اشتراک این است که باعث می‌شود ما در مراجعه به کتاب رجالی، به جای راوی مورد نظر در سند، راوی دیگری را بررسی کنیم و لذا نتیجه اشتباه گرفته و سند را مثلاً به جای صحیح، ضعیف پنداشته یا بالعکس.

مشکلی اشتراک، نیاز «تمییز مشترکات» را در علم رجال ایجاد کرد. رساله‌های مفصل در این موضوع نوشته شده. در این موضوع باید عوامل اشتراک را بشناسیم که گاه شناخت عامل اشتراک مساوی است با تمییز مشترکات.

۲: ترادف

ترادف یعنی وجود چند عنوان برای یک راوی. مثلاً ابن ابی عمیر، محمد بن زیاد بن عیسی، ابو احمد ازدی، ابو علی بجلي، همه برای یک راوی است.

ضرر پدیده ترادف این است که: ما با عناوین مختلف راوی آشنا نیستیم فلذا با عنوانی سراغ کتاب رجالی می‌رویم که آن کتاب رجالی مدخلی به این نام ندارد. مثلاً در رجال نجاشی برای ابن ابی عمیر، تحت عنوان محمد بن زیاد بن عیسی بحث شده. وقتی تحت آن عنوان راوی را در کتب رجالی نیافتیم، راوی را مجهول پنداشته و سند را ضعیف اعلام می‌کنیم.

ما چون در مراجعه به کتب رجالی فقط دنبال توثیق هستیم از داده‌های پراکنده‌ای که رجالیون به ما می‌دهند و در حل معضلات اشتراک و ترادف به کارمان می‌آید غافل می‌شویم. در رجال باید گوشمان تیز باشد و از کنار هیچ توضیحی، ساده عبور نکنیم.

مثال بر عناوین مختلف در یک راوی: «حسن بن علی الوشاء» - رجال مرحوم نجاشی ص ۳۹ مدخل ۸۰-: «الحسن بن علي بن زياد الوشاء بجلي كوفي قال أبو عمرو: ويكنى بأبي محمد الوشاء وهو ابن بنت إلياس الصيرفي خزاز من أصحاب الرضا عليه السلام وكان من وجوه هذه الطائفة (او از چهره‌های سرشناس شیعه است، این تعبیر نشانه جلالت در حد فوق وثاقت است)».

با توجه به این داده‌ها می‌فهمیم که این راوی چندین عنوان دارد که بعداً می‌بینیم تمام این تعبیر در سندها آمده. حسن بن علی بن زیاد بجلي با ۳۰ عنوان در سندهای حدیثی آمده (در بین خودمان هم رایج است که افراد را با عناوین مختلف، اسم می‌بریم).

«ابو الصباح کنانی» - که در سند ۴۸۵ حدیث در وسائل الشیعه آمده - عنوان کاملش این است - رجال نجاشی ص ۱۹ مدخل ۲۴-: «إبراهيم بن نعيم العبدي أبو الصباح الكناني نَزَلَ فِيهِمْ فَتُسَبِّ إِلَيْهِمْ (این داده رجالی است که در تمییز روایات به دردمان می‌خورد، یعنی این راوی در اصل، مال قبیله بنی عبد قیس بوده ولی ارتباط

سببی با قبیلۀ کنانی برقرار کرده فلذا به نام آنها هم خوانده می‌شود. با همین توضیح می‌فهمیم که چرا به دو عنوان از او یاد شده است) کان أبو عبد الله علیه السلام يُسمّيه الميزان لثقتِه...». این تعبیر خیلی عالی است، امام صادق علیه السلام پیوسته او را میزان می‌خواندند.

شیخ طوسی این عنوان (ابوالصباح کنانی) به این مهمی را در باب مجهول‌ها آورده: «باب مَنْ عُرِفَ بِكُنْيَتِهِ وَلَمْ أَقِفْ لَهُ عَلَى الْأَسْمَاءِ» فلذا شیخ هم دچار خطا در تشخیص عناوین مترادف شده (این حرف را در فهرستی می‌زند که اولین کتاب فهرست شیعه است).

پس ترادف یک چالش است و نیازی که در علم رجال ایجاد به وجود آورده، «توحید مختلفات» است.

۳: تحریف

تحریف یعنی اشتباه در نوشتن عنوان راوی. یکی از پدیده‌هایی است که فراوان در کتب رجالی پیش می‌آید. البته تمام این سه مشکلی که تا بحال بیان کردیم، طبیعی است و در زندگی روزمره نیز رخ می‌دهد.

ضررهای تحریف: ۱: از اعتبار انداختن احادیث معتبر. ۲: اعتبار بخشیدن به احادیث غیر معتبر. ۳: تقلیل درجه اعتبار حدیث (اگر قائل به مذهب مشهور از بین سه مذهب زیر باشیم).

نکته: در اعتبار روایات علما سه دسته‌اند: ۱: (مرحوم خویی) وقتی راوی ثقه بود دیگر مذهبش مهم نیست فلذا صحیحه و غیر صحیحه با هم مساوی هستند و در هنگام تعارض بر همدیگر ترجیح هم ندارند. ۲: (مشهور) در تعارض بین صحیحه و موثق، صحیحه مقدم است و موثق کنار می‌رود اگرچه حجیت ذاتی دارد. ۳: اصلاً روایت موثق حجت نیست.

مثال: ۱: - کافی (که متقن‌ترین و جامع‌ترین کتاب حدیثی شیعه است) ج ۱ ص ۴۲۹ ح ۲- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرْزَارٍ، قَالَ: كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمَعْرُوفِيُّ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ...».

برویم سراغ کتب رجالی که ببینیم در مورد اسماعیل بن مرار چه گفته‌اند: فقط رجال طوسی در موردش سخن گفته (ص ۴۱۲): «إسماعیل بن مرار روی عن یونس بن عبد الرحمن روی عنه إبراهيم بن هاشم». پس این راوی توثیق نشده است فلذا مجهول است پس حدیث ضعیف شمرده می‌شود.

ما در تعلیقه بر کافی (دار الحدیث) اثبات کرده‌ایم که این اسماعیل بن مرار محرف از اسماعیل بن مهران است که توثیق صریح دارد: رجال نجاشی (ص ۲۷): «ثقة مُعْتَمَدٌ علیه».

تعلیقه بر کافی: «و الظاهر أنَّ «إسماعیل بن مرار» فی سندنا هذا محرف من «إسماعیل بن مهران». وموجبه كثرة روايات علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعیل بن مرار؛ فإنه لم يثبت رواية إبراهيم بن هاشم عن إسماعیل بن مرار عن غير یونس بن عبد الرحمن فيما يروي إسماعیل بن مرار عن غير المعصوم. وقد ذكر الشيخ الطوسي إسماعیل بن مرار في رجاله، ص ۴۱۲، الرقم ۵۹۷۲ وقال: «روی عن یونس بن عبد الرحمن، روی عنه إبراهيم بن هاشم».

مثال ۲: - کافی ج ۶ ص ۴۲۸ ح ۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ...» در بدو نظر این حدیث خیلی خوب است. اولین راوی (امامی ثقة جلیل) دومی (ثقه) سومی (از فقهای طبقه دوم اصحاب اجماع) چهارمی (از فقهای طبقه اول اصحاب اجماع).

احمد بن محمد بن خالد داریم و اتفاقاً استاد محمد بن یحیی هم هست. ولی تحریفی که صورت گرفته این است که: در اصل این بوده: «احمد بن محمد عن محمد بن خالد بوده». نجاشی (ص ۳۳۵) در مورد محمد بن خالد فرموده: «كان محمد ضعيفاً في الحديث». شیخ طوسی توثیقش کرده.

مبانی در تعارض توثیق و تضعیف: ۱: (مشهور) وقتی توثیق و تضعیف تعارض کردند، جرح مقدم است مطلقاً. ۲: در هنگام تعارض تساقط کرده و راوی مجهول می‌شود.

بنابراین به خاطر تحریف، این حدیث از حجیت می‌افتد.

تعلیقه بر کافی - دارالحديث ج ۱۲ ص ۷۷۰- در مورد این تحریف: «لم نجد رواية أحمد بن محمد بن خالد عن ابن بكير- وهو عبد الله- مباشرة في موضع، و تقدّم غير مرة أنّ الصواب في «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن خالد» هو «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد» والظاهر أنّ الصواب في ما نحن فيه أيضاً هو «أحمد بن محمد بن محمد بن خالد». ويؤيد ذلك أنّ الخبر رواه الشيخ الطوسي في التهذيب، ج ۹، ص ۱۱۹، ح ۵۱۱؛ والاستبصار، ج ۴، ص ۹۴، ح ۳۶۲ بسنده عن محمد بن خالد عن عبد الله بن بكير، فلاحظ».

منشأ این تحرف هم اینکه گاهی راوی را به خاطر شباهت اسمش با استادش، یکی می‌کنند. مثلاً راوی داریم به عنوان صفوان بن يحيى که استادی دارد به نام يحيى العزار. گاهی به دلیلی خستگی یا عدم دقت محرف می‌شود به: صفوان بن يحيى العزار. یا راوی داریم به نام محمد بن اسماعيل، استادی دارد به نام ابواسماعيل السراج. محرفش می‌شود: محمد بن اسماعيل السراج. در اینجا هم احمد بن محمد عن محمد بن خالد، تبدیل شده به احمد بن محمد بن خالد که اتفاقاً راوی به این عنوان هم داریم.

مثال ۳: یکی از سندهای پرتکرار در کتب حدیثی این است: «أحمد بن حسن (بن علي بن فضال) عن عمر بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمار سباطي عن معصوم عليه السلام» اینها همه فطحی است. حال یکی از کسانی که فراوان از احمد بن الحسن روایت می‌کند محمد بن علی بن محبوب است.

از این ارتباط مکرر یک رابطه کشف می‌کنید و می‌گویید: محمد بن علی بن محبوب استادی دارد به نام احمد بن الحسن و او هم که فطحی است. پس روایت می‌شود موثق.

رابطه‌های فراوان، هم مفیدند هم گول‌زننده.

حال سندی در تهذيب (ج ۳ ص ۲۳۱) می‌بینیم به این شکل: «محمد بن علي بن محبوب عن احمد بن الحسن عن النضر بن سنان». اولی که ثقه و جلیل. دومی هم فطحی ثقه. سومی هم نضر بن سوید و عبدالله بن سنان هم ثقه. پس سند موثق است.

ولی تحریفی در اینجا صورت گرفته است: اصل سند این بوده: «احمد بن محمد بن عیسی الاشعری عن الحسن بن سعید الاهوازی» یعنی یک سند صحیح اعلایی بوده. منشأ این تحریف این بوده که محمد بن علی بن محبوب از احمد بن الحسن روایت دارد.

تحریف این نیازها را در علم رجال ایجاد کرده است: ۱: شناخت عنوان محرف. ۲: راه کارهای دستیابی به عنوان صحیح.

بنابراین چهار نیاز ناشی از اشتراک و ترادف و تحریف اینها هستند: تمییز مشترکات، توحید مختلفات، شناخت عنوان محرف، کشف شکل صحیح عنوان. مثال ۴: یک راوی جلیل القدر داریم به نام اسحاق بن عمار بن حیان بن تغلب صیرفی. از خاندان بزرگ کوفی شیعه که خود و پدر و برادرانش احادیث فراوان نقل کرده اند. نجاشی اینها را مفصل معرفی می کند. شیخ طوسی هم در فهرست عنوانی باز کرده اند: اسحاق بن عمار ساباطی و گفته اند که این راوی فطحی است. بعد از شیخ هم بزرگانی چون علامه حلی این کلام شیخ را صحیح تلقی کرده اند و لذا دو اسحاق بن عمار فرض کرده اند: یکی صیرفی امامی و یکی ساباطی فطحی. و چون علامه قائل به عدم حجیت خبر موثق هستند، روایاتی که در آنها عمار بدون پسوند آمده باشد برای ایشان غیر حجت است. حتی بزرگانی از معاصرین ما هم اسحاق را دو راوی می دانند.

این اشتباه ادامه داشته تا سید بحرالعلوم. ایشان در فوائد الرجال این فرمایش شیخ را به نقد گذاشته است. قرائن از رجال شیخ می آورد که ایشان در فهرست اشتباه کرده است. آیه الله شبیری هم این را قبول دارد که در تاریخ حدیث شیعه فقط یک اسحاق بن عمار داریم که آن هم امامی است. حال چرا چند قرن این اشتباه ادامه پیدا کرد؟ چون بسیاری از مطالب مسلم تلقی شده، عادت هستند نه مطلب اثبات شده.

۴: کمبود اطلاعات تأثیرگذار در شناخت راویان

ما در مورد خیلی از روات، اطلاعات مفیدی (در توثیق و تضعیف) در کتب رجالی نداریم.

مثال۱ (برای کمبود اطلاعات): فرض می‌کنیم در تهذیب داریم روایات فقهی را می‌بینیم، در اساتید شیخ مفید (که استاد شیخ طوسی است) برمی‌خوریم به «احمد بن محمد بن حسن بن ولید» که شیخ مفید بیشترین روایت را از ایشان نقل کرده (۵۸۲ روایت). اما وقتی رجوع می‌کنیم به کتب رجالی تا در مورد این راوی اطلاع پیدا کنیم، هیچکدام از شش کتاب رجالی معتبر در مورد این راوی سخن نکرده.

مثال۲: در کافی بر می‌خوریم به «فضل بن شاذان نیشابوری» که یکی از معروف‌ترین شخصیت‌های قرن سوم است (هم متکلم هم راوی صاحب‌نظر هم فقیه است) که کلینی روایات فراوان را از او گرفته، درحالی که واسطه روایت بین کلینی و فضل، «محمد بن اسماعیل بُنْدُقی نیشابوری» است. در اینجا هم باز می‌بینیم پنج کتاب مطلقاً چیزی نگفته‌اند و یک کتاب (رجال شیخ طوسی) فقط طبقه او را به ما می‌گوید.

در مواجهه با این مشکل بزرگ، دو سوال پیش می‌آید: سوال۱: چرا بزرگان رجالی در مورد این روات حرقی نزده‌اند؟ (بعداً پاسخ این سوال را می‌دهیم). سوال۲: حال چه کنیم؟ دانشمندان رجالی و فقها و محدثان شیعه وقتی با کمبود اطلاعات برخورد کردند، این نیاز منجر شد به اینکه رفتند سراغ راه‌های عقلایی جایگزین، یعنی پیدا کردن راهکارهای توثیق و تضعیف. از اینجا یک سرفصل به علم رجال اضافه شد تحت عنوان: «توثیقات عامه». تعریف توثیقات عامه: «توثیقی که عنوانی کلی را توثیق کرده که در نتیجه‌اش چندین راوی ثقه می‌شوند» (به بیان دیگر، توثیقات عامه یعنی: «یک سری رفتارها یا گویش‌ها یا رویکردهای عقلایی که در پرتو آنها افراد متعددی را توثیق می‌کنند»). حدوداً ۲۵ تا ۳۰ توثیق عامه داریم که خیلی راه‌گشا هستند.

مثلاً همین راوی در مثال ۲ (محمد بن اسماعیل بندقی) را با این توثیق عام، ثقه می‌کنیم: محمد بن یعقوب از او روایت می‌کند. در مورد ایشان هم نگفته‌اند که از ضعف روایت می‌کند. از اینجا یک قاعده درست می‌شود: «هرگاه یک راوی ثقه که در ترجمه‌اش (رزومه‌اش) اتهام روایت از ضعف درج نشده، از راوی دیگر به فراوانی نقل کند، این فراوانی نقل، کاشف از وثاقت نفس الامر آن مروی عنه است». براساس این قاعده دو راوی در مثال ۱ و ۲ و اسماعیل بن مروان و احمد بن مهران و ... توثیق می‌شوند. حتی گفته‌اند: زور این توثیق بسیار بیشتر از توثیق و تضعیف قولی است فلذا اگر در برابرش یک تضعیف قولی باشد، آن را کنار می‌زند.

تقسیم کلی توثیقات عامه

توثیقات عامه در یک نگرش کلی دو نوع هستند: ۱: توثیقات عامه برگرفته از عبارت‌ها، مثل توثیق تمام راویان کامل الزیارات (نظر صاحب وسائل و مرحوم خویی که بعداً از آن برگشتند و نظر خیلی‌های دیگر) و توثیق تمام راویان تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و توثیق تمام مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنتی و

۲: توثیقات برگرفته از رویکردها و رفتارهای عقلایی، مثل: اکتار روایت امثال کلینی از یک راوی و وکالت و شیخ اجازه بودن.

۵: اختلاف رجالیون (تعارض جرح و تعدیل)

مقدمه: در تاریخ حدیث شیعه، منطقه کوفه فعال‌ترین منطقه شیعه در دریافت و انتقال احادیث بودند. بعدش قم و بعدش بغداد قرار دارد. این حوزه‌ها رویکردهای یکسان به حدیث ندارند. مثلاً کوفه و قم را نص‌گرا و بغداد را عقل‌گرا می‌دانند. فعالین در هریک این حوزه‌ها در یک مقطع زمانی، نظراتشان نزدیک به هم بوده است. از شش کتاب رجال شیعه، چهار یا پنج کتاب محصول حوزه حدیثی بغداد در یک زمان است، که توسط نجاشی و شیخ طوسی و غضائری نوشته شده.

گاهی دو فرد در دو حوزه و با دو دیدگاه متفاوت با هم اختلاف می‌کنند (مثلاً ابن ولید از حوزه قم با مفید از حوزه بغداد، در مورد «ابن سنان» با هم اختلاف کرده‌اند) این اختلاف طبیعی است. ولی وقتی اختلاف در یک حوزه و توسط دو نفر که دیدگاهشان خیلی به هم نزدیک است رخ دهد، این اختلاف خیلی بحث برانگیز است، مخصوصاً وقتی آن راوی مورد اختلاف، کثیر الروایة هم باشد.

مثال ۱: محمد بن عیسی بن عبید ۱۴۰۰ روایت در وسائل دارد. حال می‌بینیم دو رجالی هم‌شاگردی که استاد مشترک داشته‌اند و در یک حوزه حدیثی بوده‌اند در مورد این راوی با هم اختلاف پیدا کرده‌اند: شیخ طوسی در فهرست - ص ۴۰۲ مدخل ۶۱۲-: «ضعیف است، مستثنی از رجال نوادر الحکمة توسط ابن بابویه است، قیل: شبهة غلو هم در مورد او هست». نجاشی در رجال نجاشی - ص ۳۳۳ مدخل ۸۹۶-: «جلیل فی اصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة، حسن التصانیف».

مثال ۲: «ابراهیم بن عمر الیمانی» نجاشی: «شیخ من اصحابنا، ثقة». ابن غضائری: «ضعیف جداً». این دو رجالی، هم هم‌شاگردی و خیلی نزدیک به هم بوده‌اند (بیش از نزدیکی نجاشی و شیخ).

با برخورد به این مشکل، دو سوال پیش می‌آید:

سوال ۱: چرا رجالیون با هم اختلاف کرده‌اند؟ جواب: علت اختلاف، چند چیز می‌تواند باشد: ۱: اختلاف مبانی جرح و تعدیل. نیازی که این مسأله ایجاد می‌کند، «شناخت مبانی دانشمندان رجالی» است. بعداً می‌گوییم: مهمترین نکته برای موضع‌گیری در برابر داورها، شناخت مبانی دانشمندان رجالی است (در بحث هشتم این جزوه، مبانی رجالیون در تضعیف روایات به نقد و بررسی گذاشته شده است). ۲: اختلاف در تعریف ضعف و وثاقت. این نیاز باعث پیدا شدن بحث دیگری در رجال شده: «مفهوم‌شناسی وثاقت و ضعف». (شیخ محمد بن حسن بن زین الدین عاملی - نوۀ شهید ثانی - کتابی نوشته در شرح متن و اسناد/استبصار - این کتاب ۷ جلدی را حتماً بخوانید، در جامع فقه هست - «استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار». ایشان در آن کتاب می‌گویند: وقتی نجاشی با شیخ، اختلاف

در جرح و تعدیل پیدا می‌کنند، هیچ تعارضی با هم ندارند چون تعاریفشان از ضعف و وثاقت با هم فرق دارد. ایشان از یک جنبه نگاه کرده و دیگری از یک جنبه).

سوال ۲: در هنگام تعارض جرح و تعدیل رجالیون، چه کنیم؟ قول ۱ (شهید ثانی): تقدیم جرح مطلقاً. قول ۲: تقدیم تعدیل مطلقاً. قول ۳: تقدیم هر کدام که قرینه به نفع اوست.

۶: حضور پررنگِ راویان کذاب و تضعیف شده

امروزه هجمه‌ای که به فقه و حدیث شیعه می‌شود از این جنبه است.

مثال‌ها برای این مشکل: ما می‌بینیم سهل بن زیاد (که چند تضعیف در کتب رجالی دارد) در کتب اربعه ۲۵۰۰ روایت دارد. محمد بن سنان از کذابین مشهور ۹۷۵ روایت دارد. محمد بن علی ابوسمینه که از کذابین مشهور است ۶۸۶ روایت دارد. با هم ۳۳۰۰ روایت شد. جناب کلینی چرا از سهل بن زیاد این همه روایت دارد؟ چرا احمد بن محمد بن عیسی (که غالیان را از قم بیرون می‌کرده) بیشترین روایت را از محمد بن سنان روایت کرده (۳۱۰ روایت)؟

پنج راوی از میان راویان شیعه به عنوان مشهورترین دروغگویان حدیث شیعه شناخته شده‌اند: در رجال کشی - ص ۵۶۶ گزارش ۱۰۳۳- آمده: فضل بن شاذان (که خیلی جلیل‌القدر است) می‌گوید: «الکذابون المشهورون: ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، یزید الصائغ، محمد بن سنان، ابوسمینه». ابوالخطاب در کل کتب اربعه ۸ روایت دارد. یزید الصائغ هم ۷ روایت دارد. یونس بن ظبیان ۶۶ روایت دارد. ابوسمینه ۲ روایت دارد. محمد بن سنان ۸۲۸ روایت. اختلاف چشم‌گیری است. آیا در گذر زمان، اصحاب سخت‌گیری و حساسیت‌شان را نسبت به کذاب بودن راویان از دست دادند؟ آیا میان متأخران و متقدمان در گستره تخریبی مفهوم ضعف اختلاف هست؟

بحث دوم: شیوه‌های سندنگاری کتب حدیثی

ما تمام اطلاعات رجالی را برای بررسی سندهای کتب حدیثی می‌خواهیم. به همین خاطر باید با شیوه سندنگاری کتب حدیثی آشنا باشیم. شیوه‌های سندنگاری در کتب حدیثی فرق می‌کند.

انواع سندنگاری کامل

قبلاً گفتیم قد رجامع سندهای صحیح و موثق و حسنه، اتصال روات است. پس سندنگاری کامل در کتاب حدیثی باید اینطور باشد که از مولف تا امام علیه السلام متصل باشد. بحمدالله سندنگاری کتب اربعه، سندنگاری کامل است. البته خود سندنگاری کامل چند قسم دارد:

قسم اول (بدون استناد به هیچ منبع رجالی دیگر)

نقطه آغاز سند، استناد مولف است، فرد بعدی استناد این فرد و همینطور تا امام علیه السلام. مثلاً در کافی اولین سند را بررسی می‌کنیم: «أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ...» و همینطور تمام روایات کافی.

وجود «تعلیق» در بعض اسناد کافی

یک سند را در تهذیب (ج ۴ ص ۱۱۱) که از مرحوم کلینی نقل می‌کند ببینیم: «محمد بن یعقوب مرسلأ عن یونس بن عبدالرحمن عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام...». شیخ فرمود این حدیث مرسل است. حال وقتی سراغ کافی (ج ۳ ص ۵۰۳) می‌رویم، می‌بینیم که سند اینطور شروع می‌شود: «یونس عن...» با اینکه بین مرحوم کلینی م ۳۲۹ و یونس م ۲۲۵ فاصله زیاد است و

همدیگر را درک نکرده‌اند. سند بعدی هم همینطور. ولی وقتی می‌رویم بالاتر می‌بینیم فرموده: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن إسماعیل بن مرّار عن یونس...». پس منظور ایشان از «یونس» در سندهای پایین، نقل با این وسائط است نه نقل مستقیم که مرسل محسوب شود. به این کار «تعلیق» گفته می‌شود که عدم آشنایی با آن باعث اشتباه در ارزش‌گذاری حدیث می‌شود. تعلیق شبیه مشیخه‌نگاری است ولی واگذار به آخر کتاب نمی‌کند و در سرهای مشیخه را ندارد.

قسم دوم (با استناد به مشیخه)

روش شیخ طوسی تقریباً در جلد اول تهذیب مثل روش مرحوم کلینی است و ابتدای سند با کسی شروع می‌شود که استاد ایشان است مثل مرحوم مفید. اما بعد از آن شیوه دوم را برمی‌گزینند، یعنی هزاران روایت در تهذیب با کسی شروع می‌شود که فاصله زیادی با شیخ طوسی دارد و قطعاً شیخ او را درک نکرده است (مثلاً حسین بن سعید م ۲۴۷ و شیخ طوسی م ۴۶۰). واسطه بین خود تا این راوی را در قسمت انتهایی کتابش به نام مشیخه آورده است تا هر بار از حسین بن سعید روایت می‌کند، این واسطه‌ها را تکرار نکند.

دو مبنا در مورد مشیخه: ۱: (آیه الله شبیری) الحاق مشیخه به کتاب ضرورتی ندارد. ۲: (مشهور، مرحوم خویی و تابعان) الحاق مشیخه ضرورت دارد و اگر نباشد هزاران روایت کتبی مثل تهذیب، مرسله می‌شوند.

شیوه‌های استناد به مشیخه

یعنی شیوه‌های اسناد مؤلف (مثل شیخ طوسی) به کسانی که استاد مؤلف نیستند ولی در مشیخه آمده‌اند (مثل حسین بن سعید):

شیوه اول: سند مؤلف به آن راوی در تمام کتبی که آن راوی نوشته (مثلاً کتاب الصلوة و کتاب الصوم و...) یکی است. فلذا سندی که مثلاً شیخ در مشیخه به آن راوی بیان کرده برای تمام احادیث او کافی است.

شیوه دوم: سند مؤلف به آن راوی در هر کتاب متفاوت است (مثلاً شیخ طوسی در کتاب صلوة یک سند به حسین بن سعید دارد و در کتاب الحج یک

سند). خب فرض منطقی این است که مولف به تبع کتاب‌ها مشخص کند که مثلاً کتاب الصلوة را با چه سندی از حسین بن سعید نقل می‌کند و کتاب الزکات را به چه سندی و همینطور. اما همیشه اینطور نیست، مثلاً شیخ طوسی در مشیخه به همین حسین بن سعید چهار یا پنج سند مختلف ذکر می‌کند و هرکدام را با این عنوان آغاز می‌کند «ومن جملة ما ذکرته عن...» یعنی مشخص نمی‌کند این سند مال کدام روایات است؟ وقتی این حالت مشکل‌ساز است که می‌بینیم سندهای شیخ به این راوی با هم فرق می‌کند بعضی معتبر است و بعضی معتبر نیست. یعنی ما در یک وادی تاریک و غبارآلود قرار می‌گیریم. در مورد خیلی از راویان پرتکرار دیگر (مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و حسن بن محبوب و فضل بن شاذان و...) هم همینطور است. پس چگونگی ارتباط بین مشیخه و سندهای کتاب مشکلی سر راه ما قرار می‌دهد.

به طور کلی ارتباط‌گیری با کتب شیخ و اطلاعات‌دهی ایشان (در کتب تهذیب و استبصار و فهرست و رجال) سخت است. گاهی عبارتی دارد که علمای بعدی در مورد فهمش هفده مینا پیدا کرده‌اند.

البته باید اشاره کنیم که جناب شیخ هم قصدش از آوردن مشیخه در آخر کتبش تیمّن و تبرک نبوده بلکه هدفش، درآوردن احادیث از ارسال و مسند کردن آنهاست (همچنانکه خود ایشان در ابتدای مشیخه تهذیب -ج ۱۰ باب مشیخه ص ۵- می‌فرماید: «...نحن نذكر الطرق التي يتوصل بها الى رواية هذه الاصول والمصنفات ونذكرها على غاية ما يمكن من الاختصار لتخرج الاخبار بذلك عن حد المراسيل وتلحق بباب المستندات...»)، فلذا باید شیوه ایشان کشف شود تا بتوان از این مشیخه به نحو احسن استفاده کرد و بر مشکل مذکور فائق آمد. کار سختی است اما شدنی است.

توضیح مختصر در مورد مشیخه شیخ

مشیخه شیخ طوسی به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱: طرق اصلی: ایشان اولین سندی که ذکر می‌کنند سند به شیخ کلینی است: «فما ذكرناه في هذا الكتاب عن محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله فقد اخبرنا به...». این سند تمام روایاتی که از کلینی نقل کرده را در بر می‌گیرد چون فرمود: «فما ذكرناه...» و نفرمود: «من جملة...».

۲: طرق فرعی: سند بعدی به علی بن ابراهیم بن هاشم است (مشیخه ص ۳۹): «وما ذكرته عن علي بن ابراهيم بن هاشم فقد رويته بهذه الاسانيد عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم...». یعنی روایاتش از علی بن ابراهیم را از کتاب کلینی گرفته است. پس سند به کلینی می‌شود اصلی و سند به علی بن ابراهیم فرعی و در ذیل سند به کلینی.

همینطور ابتدا سند خود به صفار را ذکر کرده و بعد بعضی از روایات احمد بن محمد بن عیسی را از صفار گرفته. همچنین ابتدا سند خود به سعد بن عبدالله ذکر کرده و... .

بحث سوم: معرفی منابع رجالی شیعه

مقدمه

متبادر از لفظ «کتاب رجالی» در ذهن، کتابی است که از راویان یاد کرده و سه نیاز اصلی ما در علم رجال (وثاقت یا ضعف راوی، مذهب راوی، طبقه راوی) را برطرف کرده باشد. البته از بین این سه نیاز، تبیین وثاقت و ضعف از همه مهمتر است (چون طبق مبنای مشهور -حجیت روایت موثقه- نیازی به

دانستن مذهب راوی نداریم و همچنین در ۹۵ تا ۹۷ درصدِ آسناد، نیازی به دانستن طبقه هم نیست).

درحالی که می‌بینیم در مورد خیلی از راویان پرتکرار، کمبود اطلاعات داریم. نهایتاً در مورد سی درصدِ رواتِ موجود در کتاب *وسائل الشیعه* اطلاعات مفید در کتب رجال وجود دارد و ۷۰ درصد بدون اطلاعات هستند.

[استاد از اسم برقی، بحث معترضهٔ ذیل را پیش کشیدند]:

انواع القاب روات

۱: القاب جغرافیایی: مثل بَرَقی منسوب به بَرَقْرود قم بوده (حوالی میدان سعیدی فعلی). بسیاری از القاب جغرافیایی روات، القاب اصیل نیستند. مثل خاندان حلبی اصلاً کوفی هستند ولی به علت تجارت با حلب به این لقب مشهور شدند.

۲: القاب صنفی یا شغلی: الف: اصیل: وقتی این شغل، شغل خودش بوده، مثل بشیر دهان که خودش روغن فروش بوده. ب: عارضی: آن شغل، شغل پدر یا اجدادش بوده، مثل غضائری که یکی از اجدادش سازندهٔ ظرف غضیره بوده و این لقب به نسلش رسید.

۳: القاب قبیله‌ای: (قبیله به معنای عامش که شامل تیره و عشیره هم بشود) مثلاً احمد بن محمد بن عیسی اشعری (اشعری‌ها تیره‌ای از مسلمانان یمنی بودند که در حکومت امیرالمومنین علیه السلام به کوفه مهاجرت کرده و از شیعیان خاص شدند و در زمان امام صادق علیه السلام به قم مهاجرت کردند و اصلاً قم را ساختند). بسیاری از اصحاب پرکار ائمه اصالتاً عرب حجاز نیستند.

القاب قبیله‌ای در عرب چند نوع دارد: الف: اصیل: یعنی نسبت از باب تولد یا سکونت در آن منطقه است. مثلاً محمد بن حسن بن علی البجلی عربی ثمینی (یعنی عرب اصیل). یا مثل ابوالصبح کنانی، اصالتاً عرب و از قبیلهٔ عبد قیس است ولی در روایات به او نمی‌گویند عبدی چون به قبیلهٔ کنان کوچ کرده. ب: عارضی: از باب عهد و پیمان یا ولاء عتق. یعنی یا خود فرد یا یکی از اجدادش

در یکی از جنگ‌ها اسیر شده و اسم قبیله‌ای که این فرد در آنجا اسیر بوده و سپس آزاد شده بر روی این خاندان مانده است. بسیاری از القاب قبیله‌ای روات از این قسم است، مثل: زرارة بن اعین الشیبانی یا محمد بن مسلم الثقفی یا حسن بن علی الوشاء البجلی. جمیل بن دراج النخعی.

۴: القاب فیزیکی: ناظر به ویژگی‌های بدنی راوی، مثل: ابراهیم بن اسحاق الاحمری یا محمد بن مسلم الاوقص -گردن کوتاه- یا فضیل بن عثمان الاعور.

فایده القاب: شناخت این القاب فوایدی دارد از جمله در تمییز مشترکات: مثلاً دو عبدالملک بن عتبۀ هاشمی در یک طبقه داریم. ولی یکی صیرفی است و یکی بدون این لقب. بسیاری از سوالات عبدالملک، پرسش‌هایی در مورد درهم و دینار است که مشخص می‌شود راوی، صیرفی است نه آن دیگری.

یکی از راویان اسماعیل جعفی است که مشترک بین دو نفر است: ۱: اسماعیل بن جابر الجعفی. ۲: اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی. ایشان فقیهی از اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام بوده است. یعنی شانه به شانه زراره و محمد بن مسلم می‌زند. بنابراین اگر در یک روایت زراره و محمد بن مسلم و اسماعیل جعفی با هم دارند سؤال می‌کنند، معلوم است که اسماعیل بن عبدالرحمن است.

شمارش کتب رجالی

ما در یک نگاه عام (که همه اختلافات را شامل شود) شش کتاب رجالی از متقدمین (که آخرین‌شان جناب شیخ طوسی م ۴۶۰ است) داریم: (به ترتیب زمانی) رجال برقی. معرفة الرجال کشی. رجال ابن غضائری. رجال نجاشی. رجال شیخ. فهرست شیخ. این کتب در بازه زمانی حدود ۱۵۰ سال نوشته شده است.

البته اطلاق کتاب رجالی به رجال نجاشی از باب مسامحه است چون در واقع کتاب فهرست است. در مورد رجال ابن غضائری هم در اصل استنادش به ایشان اختلاف وجود دارد.

۱: رجال برقی

جناب برقی منسوب به روستای برقرود در قم است (حوالی میدان سعیدی فعلی). بعضی می‌گویند این کتاب متعلق به احمد بن محمد بن خالد بقری است. ولی این کتاب به احتمال قوی از آن احمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن خالد برقی است.

معروف‌ترین اعضای این خاندان، محمد بن خالد برقی است (قدیمی‌ترین عضو این خانواده در عرصه حدیث شیعه. خیلی هم پر حاشیه بوده است. استاد مقاله‌ای تحت عنوان «بازخوانی سیره حدیثی محمد بن خالد برقی» نوشته‌اند). بعد از او پسرش احمد (از چهره‌های نام‌آور حدیث شیعه است. قطعاً یکی از الگوهای مرحوم کلینی در سامان دادن کافی، کتاب محاسن برقی بوده است). پسرش عبدالله است و پسر او هم احمد است که کتاب رجالی معروف احتمالاً برای ایشان است، ولی بعضی به خاطر معروفیت محمد بن احمد کتاب را به او نسبت داده‌اند.

۲: رجال کشی

کَشّ یکی از مناطق آسیای میانه است. مولف کتاب «معرفة الرجال»، محمد بن عُمَر بن عبدالعزیز کشی است. این کتاب مفصل بوده ولی متأسفانه خود این کتاب به دستمان نرسیده ولی گزینش شیخ طوسی از این کتاب به نام «اختیار معرفة الرجال» به دست ما رسیده (گفته شده نسخه کاملی از کتاب اصلی در یکی از کتابخانه‌های مجارستان وجود دارد).

۳: رجال ابن غضائری

غضائر منسوب به ظرفی به نام غضیره است. به سازندگان چنین ظرفی اطلاق غضائری می‌شده. ما دو فرد به این نام داریم: پدر (حسین بن عبیدالله غضائری از اساتید مرحوم نجاشی و شیخ طوسی است. چهره پرکار و موقفی در حدیث شیعه است) و پسر به نام احمد که یکی از رجالیون پر حاشیه است. می‌گویند: ایشان سخت‌گیرترین رجالی شیعه است. مرحوم امام در کتاب طهارت می‌فرماید: در وثاقت یک راوی همین بس که به کتاب ابن غضائری راه نیابد. کتاب ایشان معروف است به کتاب الضعفاء. هم‌مباحثه مرحوم نجاشی

(احمد بن علی بن عباس نجاشی) بوده است. رابطه قوی بین این دو برقرار بوده است.

۴: رجال نجاشی

منسوب به طایفه نجاشی (پادشاه حبشه) که بعضی از خاندانش به دیار اسلامی آمده و مسلمان شدند و ایشان هم از آن طایفه است. آیه الله شبیری در مقدمه رجال نجاشی می‌فرماید: نجاشی امام فن رجال است. بعداً خواهیم دید از دو کتاب رجال کشی و نجاشی می‌تواند بهره‌های فراوان ببرد.

۵ و ۶: رجال و فهرست شیخ

نوشته محمد بن حسن بن علی طوسی. شیخ الطائفه و یکی از تاثیرگذارترین چهره‌ها در دانش رجال و حدیث و کلام و تفسیر است.

سبک‌های نگارش کتب رجالی

۱: فهرست نگاری

در این گرایش، مولف فقط راویانی را ذکر می‌کند که صاحب کتاب هستند. مثلاً در فهرست شیخ طوسی که حدود ۸۰۰ عنوان مشاهده می‌کنید، تمامشان صاحب کتابند. رجال نجاشی هم از این نوع است. این دو بزرگوار، هم‌عصر هستند و از همدیگر استفاده علمی هم کرده‌اند. البته با اینکه هر دو در یک سبک هستند ولی انگیزه تألیفشان و به تبع، مطالبشان مقداری فرق می‌کند.

فهرست شیخ طوسی به درخواست یک شیعه و برای سامان دادن به اطلاعات پراکنده در مورد صاحبان کتب شیعه نوشته شده است. اما رجال یا به تعبیر بهتر، فهرست نجاشی به خاطر جواب یک شبهه نوشته شده (شبهه این بوده که شما شیعیان فرقه صاحب کتاب و فرهنگی نیستید) فلذا فهرست نجاشی حدود ۳۰۰ عنوان بیشتر از فهرست شیخ دارد و الزاماً همه این عناوین محدث نیستند و صاحبان کتب غیر حدیثی را هم آورده. یعنی موضوع فهرست نجاشی اعم از فهرست طوسی است که فقط صاحبان کتب حدیثی را آورده.

۲: طبقات نگاری

توضیح طبقه: هر راوی دوره حیات علمی‌اش دو دوره است: ۱: تحمل. ۲: اداء. به این دوره می‌گویند: طبقه راوی یعنی عصر فعالیت علمی راوی. مثلاً اگر بخواهیم ببینیم آیا مرحوم کلینی می‌تواند از محمد بن یحیی مستقیماً روایت گرفته باشد، هم باید طبقه کلینی م ۳۲۹ را بدانیم و هم طبقه محمد بن یحیی م ۳۰۵.

کتبی که به عصر فعالیت راوی می‌پردازد (چه آن راوی صاحب کتاب باشد چه نباشد) طبقات‌نگار هستند. کتاب رجال برقی و رجال شیخ طوسی از این نوع هستند.

مهمترین شاخص و ملاک برای بیان طبقه زوات در این کتب، عصر معصومین علیهم السلام است. یعنی وقتی می‌گویند: فلانی از اصحاب امام کاظم علیه السلام است، یعنی این راوی، امام را درک کرده و از ایشان روایت هم کرده است. اما اینکه این راوی چه سالی امام را درک کرده یا چه مقدار حدیث یا در چه زمینه‌ای از ایشان روایت کرده، در این کتب طبقات‌نگاری بیان نمی‌شود.

شیخ طوسی در رجالشان تقریباً ۵۳۰۰ راوی را بر پایه طبقه معرفی کرده است، اگرچه اکثرشان را توثیق یا تضعیف نکرده چون وظیفه این کتاب این نیست.

۳: نگارش بر پایه جرح و تعدیل

در این نوع از کتب هر عنوانی که می‌آید حتماً توثیق یا تضعیف هم شده است. کتاب رجال ابن غضائری از این نوع است و هر ۱۵۹ عنوانی که بیان کرده توثیق یا تضعیف شده‌اند.

۴: پراکنده نگاری

در این نوع نگرش، کتاب رجالی تمام موارد چهارگانه ذیل را پوشش دهد. رجال کشی چنین کتابی است.

ما چهار نوع اطلاعات در کتب رجالی داریم: ۱: هویت شناسی، یعنی این راوی چه کسی است؟ ۲: جغرافیای زیست یا فعالیت حدیثی راوی. ۳: توصیفات مستقیم کاربردی از نگاه رجالی (یعنی توثیق یا تضعیف و بیان مذهب راوی). ۴: جریان‌های پیرامونی راوی. شناخت این جریان‌ها تاثیر بسزایی در شناخت خود راوی [و نگرش‌های موجود در زمان او و به طور کلی شناخت جامعه شیعه] دارد. مثلاً یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام رضا علیه السلام است. مقامش خیلی بالاست و از اصحاب اجماع است. ولی بسیاری از اصحاب امام رضا علیه السلام او را آدم بدی می‌دانسته و حتی بعضی او را زندیق می‌دانستند.

توصیفات کاربردی در کتب رجالی

سوال: آیا در این کتب رجالی با توصیف کاربردی راویان (یعنی بیان وثاقت یا ضعف و مذهب راوی) سروکار داریم؟ جواب: بله. ولی درصد این توصیفات در این کتب با هم فرق می‌کند:

رجال (یا به تعبیر بهتر، فهرست) نحاشی ۶۸ درصد توصیف کاربردی دارد (یعنی بر فرض صد راوی را ذکر کرده، ۶۸ تا را توصیف کاربردی کرده است).

فهرست شیخ طوسی ۲۱ درصد دارد.

رجال شیخ طوسی (که ۵۴۹۷ راوی را معرفی می‌کند) تنها ۱۰ درصد توصیف کاربردی دارد. برعکس دو فهرست که توصیفاتشان در کل کتاب پخش است، در رجال شیخ طوسی توصیفات فقط از بخش اصحاب امام باقر علیه السلام تا انتها قرار گرفته است. یعنی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تا انتهای اصحاب امام سجاد علیه السلام هیچ توصیفی نشده است. دلیلش این است که: نقطه شروع روش‌مند و مستمر حیات حدیثی شیعه و تألیف کتب حدیثی از امام باقر علیه السلام است و هفتاد و دو درصد از ۱۰ درصدی که در این کتاب توصیف شده‌اند، دارای تألیف‌اند. پس استظهار می‌کنیم که: نگاه توصیفی رجالین به راویان صاحب اثر است.

صاحب *منتقى الجمان فى الاحاديث الصحاح و الحسان* (فرزند شهيد ثانى - كه آية الله شبيرى مى فرمودند ايشان در بحث هاى رجالى قرن ها از هم عصران خود جلوتر بوده است-) در فائده نهم از مقدمه كتابش مى فرمايد: «قدما از كسانى زياد نقل روايت مى كنند كه از حالشان مشخص مى شود كه اعتنا به آنها مى كردند. درحالى كه بعضى از اينها توثيقى ندارند و قاعده اوليه اين است كه اينها را جزو مجاهيل قرار دهيم. ولى از ظاهر حال محدثين مى فهميم كه اينها را ثقه مى دانسته اند. علت ذكر نشدن اينها در كتب رجالى، صاحب تاليف نبودن اينها است درحالى كه كتب رجالى فقط به صاحبان كتب اهميت مى داده اند».

رجال يرقى (كه حدود ۱۵۰۰ راوى را پوشش داده) فقط دو راوى را توصيف (به وثاقت) کرده است. اولين جا در *عبيدالله بن على الحلبي* است كه داراى كتاب است و اولين كتاب شيعه است. دومين مورد هم فضيل بن محمد بن راشد است كه او هم داراى تاليف است.

رجال ابن غضائرى (كه ۱۵۹ مدخل دارد و همه را توثيق يا تضعيف کرده - البته بيشتر تضعيف-) نيز هر كس را ذكر کرده صاحب كتاب بوده است.

رجال كشى (كه گفتيم در چهار محور فعاليت دارد) نيز فقط راويانى را توصيف کرده يا اطلاعات پيرامونى در موردشان مى دهد كه داراى كتاب هستند.

نتيجه اى كه از اين بحث مى گيريم اين است كه: «موضوع توصيفات کاربردى در كتب رجالى، راوى صاحب اثر است نه راوى صرف».

چرا فقط به صاحبان اثر اهميت داده شده؟

چون تمام كتب رجالى قبل از نگرش حله محور (كه به خصوصيات راوى اهميت مى دهد)، نگارش يافته است. يعنى زمانى كه به كتب حديثى و قرآين صدور روايت اهميت مى داده اند نه خود راوى.

چرا فقط اين شش كتاب؟

علت اهمیت دادن ما به این شش کتاب این است که تمام متأخرین در تحلیل‌های رجالی خود به این کتب رجوع می‌کرده‌اند (البته رساله ابو غالب زراری نیز کتاب مهمی است که مغفول مانده است).

معرفی کتاب ابو غالب زراری

ایشان در عصر خودش استاد درجه یک رجال و حدیث بوده است. این خاندان نسل اندر نسل اهل حدیث بوده‌اند. از زرارہ و بکیر بن آعین (حدود سال ۱۹۰) تا سال وفات ابو غالب (سال ۳۰۰ و خورده‌ای) این حرکت ادامه داشته است. کتابخانه عظیمی به ایشان ارث رسیده است. پسر جوانی داشته و دوست داشته که او هم راه ایشان را ادامه دهد. ولی او علاقه‌ای به این راه نداشته و جوانمرگ هم شده. از این پسر نوه‌ای برای ابو غالب به یادگار می‌ماند که ایشان متکفل او بوده است و چون اختلاف سنی‌شان زیاد بوده رساله و نامه‌ای به نوه‌اش می‌نویسد تا خاندانش را به او معرفی کند.

یک بخش از این رساله، معرفی خاندان آعین است. اینها اصالتاً رومی هستند و به بردگی خاندان شیبانی درآمد و بعد مسلمان و سپس آزاد شد. آعین بن سنسن شیبانی، پدر حداقل ۸ حدیث شناس شیعه بوده است: زرارہ، بکیر، عمران، عبدالملک و... که سه نفر شان (زرارہ و بکیر و عمران) خیلی پرکار و موفق بوده‌اند.

یک بخش دیگر رساله هم معرفی بعض کتب شیعه است.

رساله ایشان برای توثیق و تضعیف، کاربرد ندارد (چون جز چند نفر معدود، سایرین را توثیق و تضعیف نمی‌کند) ولی بخش دومش از جنبه فهرست‌نگاری اطلاعات خوبی به انسان می‌دهد. بخش اولش هم اطلاعات تاریخی خوبی دارد.

معرفی ابو غالب: -نجاشی: ص ۸۳ مدخل ۲۰۱- «أحمد بن محمد بن محمد بن سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين بن سنسن أبو غالب الزراري. وقد جمعت أخبار بني سنسن وكان أبو غالب شيخ العصابة في زمنه ووجههم».

بحث چهارم: تقسیم راویان حدیث

تقسیم اول: از جهت حوزه‌های حدیثی
سه حوزه فعال و با اصالت حدیثی داریم:

- ۱: حوزه کوفه، که موطن شیعه بوده و اولین حوزه حدیثی شیعه است.
 - ۲: حوزه قم، که فعال‌ترین و پرکارترین و پرتولیدترین و پرچهره‌ترین حوزه حدیثی شیعه است.
 - حوزه ری هم در رتبه بعد از قم قرار می‌گیرد، (بعد از اینکه کلینی از قم استفاده کرد، به قم مهاجرت کرد. صدوق هم به ری مهاجرت کرد).
 - ۳: حوزه بغداد [که چهره‌های شاخصی مثل شیخ مفید و شیخ طوسی دارد].
- فایده این تقسیم‌بندی چیست؟ این حوزه‌ها گرایش‌های مختلفی نسبت به احادیث دارند که به آن مکتب حدیثی می‌گویند. دو حوزه کوفه و قم، نص‌گرا هستند. این نص‌گرایی با اخباری‌گری متفاوت است. نص‌گرایی با عقل مخالف نیست بلکه به کارگیری عقل در پرتو نصوص است. یک عقل‌گرایی هدایت‌شده. اما حوزه بغداد عقل‌گراست. مخصوصاً در تعامل با احادیث کلامی، محور اصلی و اولیه را عقل می‌گذارند.

مثال: محدثان حوزه قم (مثل ابن ولید و صدوق) و حتی کسانی که در قم درس خوانده یا از اساتید قمی بهره جسته‌اند (مثل نجاشی)، سهو النبی را قائل هستند. سهو النبی به معنای إسهاء، یعنی خداوند بنا به مصالحی پیامبر را به سهو یا خواب می‌اندازد (صدوق می‌گوید: آنقدر نص در سهو النبی داریم که نمی‌توان آن را انکار کرد و اگر خدا توفیق دهد رساله‌ای در باب اثباتش می‌نویسم). اما محدثان حوزه بغداد در ابتدا با عقلشان با این روایات برخورد می‌کنند و می‌گویند: این با عصمت پیامبر ناسازگار است و اگر ایشان در امور شخصی سهو کند پس در امور تبلیغی هم اعتماد به ایشان از بین می‌رود، پس این احادیث قابل پذیرش نیستند.

نکته بعدی اینکه هرگاه مجموعه‌ای از روایات و معارف دینی در هر سه حوزه دریافت و پردازش و پذیرش شده باشد، نشان از اصالت و حقانیت آن مضمون است.

تقسیم دوم: از جهت خاندان حدیثی

ما در میان راویان شیعه به ویژه در حوزه کوفه، خانواده‌های حدیث‌پژوه مشاهده می‌کنیم.

مثلاً خاندان حلبی (که رأسشان ابوشعبه حلبی است که از زمان امام حسن و امام حسین شیعه بوده. تا می‌رسد به احمد بن عمر بن علی حلبی). یا خاندان اسحاق بن عمار صیرفی و... حدود ده خاندان هستند که به عنوان «بیت کبیر من بیوت الشیعة» نام می‌برند. معمولاً تمام افراد در هرکدام از این خاندان‌ها ثقه و حدیث‌پژوهند. بالندگی و پختگی هم از خصوصیات این خاندان‌هاست.

تقسیم سوم: از جهت تخصص ویژه یا جامعیت

گاهی یک راوی در یک بحث خاص تبهر و تخصص دارد: مثل هشام بن حکم در مباحث امامت. مثل عبدالرحمن بن حجاج در مباحث توحیدی. یا محمد بن قیس بجلی در قضایای امیرالمومنین یا معاویه بن عمار در روایات حج.

گاهی راوی در تمام معارف دینی جامعیت دارد: مثل زراره و محمد بن مسلم و تمام افراد طبقه دوم اصحاب اجماع.

این تقسیم، در اعتبار احادیث و چگونگی برخورد با احادیث دو راوی در هنگام تعارض، تاثیر دارد.

تقسیم چهارم: از جهت عرب بودن یا غیر عرب بودن

بسیاری از راویان پرکار از عصر ائمه علیهم السلام به این طرف، نوعاً یا یمنی هستند یا از موالی (عرب حجاز (چه مدینه چه مکه) دلشان با ائمه صاف نشد و خدمتی به دین نکردند). مثل زراره و محمد بن مسلم و جمیل بن دراج و ابن ابی عمیر. این بحث هم باید از لحاظ تاریخی بحث و ریشه‌یابی شود.

تقسیم پنجم: دارای کتاب بودن یا نبودن

در نظر افرادی چون مجلسی اول و آیه الله شبیری و مددی این مهم است. این بحث در چگونگی برخورد با راویان و ضرورت یا عدم ضرورت اثبات وثاقت یا ضعف راویان تأثیرگذار است. دلیل بیان نشدن شیوه تحمل روایت در اسناد شیعه (عننه)

در اسناد شیعه، شیوه تحمل هر راوی از راوی قبل از خودش مشخص نشده (یعنی روش شیعه در سندهی، روش «عننه» است. مثلاً «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن...»، و مشخص نیست که راوی اول به نحو سماع، روایت را دریافت کرده یا قرائت یا اجازه یا وجاده). اما شیوه تحمل نفر آخر از امام علیه السلام مشخص است (مثلاً سمعت یا سألت عنه یا قال علیه السلام)، چرا این اتفاق افتاده؟ دو جواب ممکن است داده شود: یا شیعه در فرایند أخذ و نشر احادیثش اهل تسامح و تساهل بوده، یا یک حقیقت و رویه حاکم در انتقال احادیث، حاکم بوده که به دلیل وضوح، نیازی به تذکر و یادآوری نداشته. با توجه به سخت‌گیری‌های اصحاب شیعه در انتقال حدیث قطعاً جواب دوم صحیح است.

با مقایسه بین حدیث شیعه و سنی این بحث به خوبی حل می‌شود: اهل سنت به دلیل فاصله یک قرن افتادن بین پیامبر و راویان حدیثی (در مدت ممنوعیت نقل حدیث). این خلأ را به وسیله اسناد جبران کردند. در این اسناد برای اینکه به بالاترین و پایین‌ترین گونه‌های اسناد تذکر دهند، نحوه تحمل و اسناد موضوعیت پیدا کرد. در شیعه از بدو شکل‌گیری حدیث‌پژوهی حرفه‌ای و روش‌مند (یعنی از زمان امام باقر و امام صادق علیه‌السلام)، روش رایج و بلکه متعین، سماع و قرائت بوده. فلذا نیازی نبوده که در سند، روش دریافت و تحمل روایت مشخص شود.



بحث پنجم: دلیل تاریخی کتاب‌محور شدن رجال

سوال ۱: دلایل تاریخی معطوف شدن نگاه رجالیون به صاحبان آثار چیست؟

سوال ۲: چرا راویان پرکاری که کتاب ندارند (مثل احمد بن محمد بن حسن بن ولید و احمد بن محمد بن یحیی العطار و محمد بن اسماعیل نیشابوری و

اسماعیل مزار که روی هم رفته هفت هشت هزار روایت دارند) توصیف نشده‌اند؟

دلیل پایه‌ریزی نظام جدید اعتبارسنجی توسط علامه

قدما نیازی به اصطلاحات صحیح و موثق و حسن و ضعیف نداشتند. چون نظام آنها نظام قرینه‌محور بوده است. مرحوم علامه نظام راوی‌محور را جایگزین نظام سابق کرد. در مورد اینکه چرا علامه این نظام را جایگزین نظام قبل کرد دو نگاه وجود دارد:

۱: (شیخ بهائی - مشرق الشمسین بعد از ص ۲۹- و صاحب معالم - منتقى ج ۱ ص ۱۴-) چون در زمان علامه حلی قراین از بین رفته بودند. پس نظام سابق غیر قابل اجرا بود. ولی نظام راوی‌محور قابل اجرا بود فلذا جایگزین شد.

۲: (محمد حسین افراخته در مقاله‌اش - که در کتاب بازشناسی مبانی اصالت میراث حدیثی شیعه چاپ شده است- همچنین استاد احسان سرخه‌ای در مقاله‌اش) در زمان علامه، فقدان قراین نبوده. بلکه به خاطر پیدا کردن زبان مشترک با اهل سنت این اصطلاحات را وارد رجال شیعه کردند. علتش این بود که علامه در کتبش دو گویش داشت: ۱: درون شیعی. ۲: برون شیعی. چون علامه دو نوع کتاب داشته و مخاطب بعضی از کتبش عموم مسلمین هستند. در گویش برون شیعی مرحوم علامه نیاز به واژگان و اصطلاحات مشترک با اهل سنت داشت (یکی از قراین جناب افراخته بر این مطلب این است که علامه در کتبی که مخاطبش اهل سنت هم هستند، گاهی به روایت ضعیف عمل کرده و هیچ اشاره‌ای هم به ضعفش نمی‌کند با اینکه در نگرش متأخرین - که از خود علامه شروع شد- به حدیث ضعیف نمی‌شود عمل کرد و این نشان می‌دهد که علامه در عمل قائل به این نگرش نبوده است).

مطلب دیگر اینکه مرحوم علامه این بحث را در کتاب فقهی‌اش -منتهی المطلب- مطرح کردند. پس چه دلیلی داریم که این نگرش را به غیر فقه سرایت دهیم؟

(بحث جدی وجود دارد که آیا متکلمان شیعه بخصوص حوزه بغداد در گذر زمان معتزلی شدند؟ و نگاه معتزله کم کم غلبه کرد بر کلام شیعه؟ یا بالعکس یا شق سومی است. آقای محمد رضا جعفری در نوشته مفصل تاریخ کلام شیعه و تطور آن بحث کرده‌اند که: متکلمان بغداد به خاطر مجاورت با معتزله نیاز داشتند که از اصطلاحات مشترک استفاده کنند نه اینکه معتزله شده باشند).

حال بر گردیم به بحث اصلی:

چرایی کتاب محور شدن رجال شیعه؟

در بررسی رجال شیخ دیدیم که توصیف کاربردی راویان از اصحاب امام باقر علیه السلام شروع شد - که نقطه شروع تألیفات شیعه نیز همین عصر است - و قبل از آن تقریباً هیچ توصیفی ندارند. حال ببینیم دلیل این مطلب چیست؟ آیا تصادف است یا دلیل تاریخی دارد؟ [خلاصه مطالب آینده این است که دلیل کتاب محور شدن رجال شیعه این بوده که خود امام باقر و امام صادق علیهما السلام، رؤات را به سمت نگارش کتاب سوق داده‌اند. علت ترغیب اهل بیت علیهم السلام هم اطمینان پیدا کردن به انتقال صحیح میراث حدیثی شیعه به نسل‌های آینده است].

مقدمه: ما وقتی سراغ تاریخ حدیثی شیعه می‌رویم، می‌بینیم در عصر امام باقر علیه السلام تعداد زیادی راویان صاحب کتاب داریم که در عصر امام صادق علیه السلام این افراد افزایش چشم‌گیری پیدا می‌کنند. حدود ۳۳۸ راوی صاحب اثر در عصر امام صادق علیه السلام داریم. در همین عصر ۴۸۹ عنوان تولید فرهنگی داریم (یعنی تعداد کتبی که رجالیون شیعه برای آن ۳۳۸ راوی ذکر کرده‌اند، ۴۸۹ عنوان کتاب است. با اینکه تعداد زیادی از کتب این راویان حتی به عصر رجالیون نرسیده است. مثلاً نجاشی در ترجمه افراد زیادی می‌گوید: «له کتب کثیرة، منها کتاب الصلوة». ما آن کتاب کثیره را در شمارش نیاوردیم و فقط کتبی که رجالیون تصریح به اسمشان کرده‌اند را شمارش کردیم به این عدد رسیدیم).

برای بیان چرایی کتاب محور شدن رجال شیعه باید یک حدیث بخوانیم تا متوجه شویم که چه تحول عظیمی در عصر امام باقر علیه السلام کلید خورد:

- کافی ج ۲ ص ۱۹ باب دعائم الاسلام ح ۶: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى (مرحوم کلینی م ۳۲۹ است و حدوداً سه چهار هزار روایت را مستقیماً از ایشان نقل می کند. محمد بن یحیی در طبقه اساتید کلینی فقط محمد بن یحیی العطار است که نجاشی - ص ۳۵۳ - در موردش می گوید: «شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقة عین») عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (بن عیسی الاشعری که ثقة و جلیل است) عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى (ایشان قطعاً یکی بزرگترین روایت حدیث شیعه است. از طبقه سوم اصحاب اجماع و آفقه آنهاست) عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ (توثیق صریح دارد) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَدًا التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَلَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلُهُ وَمَنْ عَرَفَهَا وَعَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَقَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضُقْ بِهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلِ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ. فَقَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَحَقِّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةِ وَالْوَلَايَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَلَايَةُ آلِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ فِي الْوَلَايَةِ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ فَضُلٌّ يُعْرِفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء: ۵۹ -) وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَكَانَ عَلِيًّا ع وَقَالَ الْآخَرُونَ كَانَ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ كَانَ الْحَسَنَ ع ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ ع وَقَالَ الْآخَرُونَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ وَلَا سِوَاءَ وَلَا سِوَاءَ. قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: أَزِيدُكَ؟ فَقَالَ لَهُ حَكَمٌ الْأَعْوَرُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ وَكَانَتِ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَفَتَحَ لَهُمْ وَبَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ وَهَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ وَالْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَمَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَأَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَذِهِ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ وَانْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا تَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرِ حَسَنٍ.

در قسمتی که زیرش خط کشیده شده، امام صادق علیه السلام این ویژگی را برای دوره پدر بزرگوارشان بیان می کنند که: قبل از ایشان شیعیان مناسک حج و احکامشان را نمی دانستند سپس امام باقر علیه السلام مناسک حج و حلال و حرام را به شیعه یاد داد. پیامد حرکت امام باقر علیه السلام این شد که:

شیعیان طوری دستشان پر شد که دیگران به آنها احتیاج پیدا می‌کردند بعد از اینکه شیعیان نیاز به بقیه داشتند.

گام‌های امام باقر علیه السلام برای ایجاد تحول علمی در شیعیان

سه گامی که نتیجه‌اش شد این تحول علمی و حدیثی شیعه از این قرار است:

گام اول: تشویق به دانش‌اندوزی دینی

امام ابتدا باید خلأ جغرافیایی بین خود و عموم شیعیان را جبران کنند. امام در مدینه است و عموم شیعیان در کوفه هستند، فقط امام صادق علیه السلام دو سال در کوفه سکونت داشتند (این را هم در نظر بگیرید که در کوفه یکی از زیرگروه‌های بسیار فعال و خطرناک اهل سنت یعنی اهل رأی و پیروان ابوحنیفه وجود دارند). امام ابتدا باید موتور دین‌پژوهی شیعیان را روشن کنند. بنابراین اولین گام ایشان تشویق به علم‌آموزی است. عمده احادیث تشویق به علم‌آموزی از امام باقر علیه السلام صادر شده است.

خروجی و نتیجه این گام، سربرآوردن بعضی نخبگان دین‌شناس دین‌گستری است که جانشین امام هستند. مثل محمد بن مسلم با ۶۷ هزار روایت. مثل زراره که در تمام عرصه‌های دینی (از کلام و تفسیر و فقه و پاسخ به شبهات) در قله قرار دارد.

چگونگی ترغیب شیعیان توسط امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام چگونه شیعیان را ترغیب به شنیدن و ترویج روایات کردند؟ با روایاتی به این مضامین: ۱: دین‌پژوهی که هنوز هم به ثمر نرسیده، بالاتر از هزار عابد است. ۲: اگر به ثمر رسید و عالم تأثیرگذار شد، بالاتر از ۷۰ هزار عابد است. ۳: تا قیام قیامت، هرکس به روایاتی که شما روایت کردید عمل کند، عین همان ثواب‌ها را به توی زراره و محمد بن مسلم و... می‌دهند و همچنین عناوین دیگر که شنیده‌اید.

نتیجه گام اول: ظهور راویان پرکار در عصر امام باقر علیه السلام

ما در نرم افزار درایة النور بخش روات، امام باقر علیه السلام را می‌آوریم و در قسمت «روی عنه» ببینیم که چه تعداد راوی از ایشان روایت کرده و درصد نقلشان چگونه است؟ (با حذف وسائل الشیعه مطمئن می‌شویم که آمارمان واقعی است) مشاهده می‌کنیم که در کتب اربعه ۳۶۰ نفر از ایشان روایت کرده‌اند. در جدول، هم می‌توانیم بر اساس ترتیب الفبایی روات را مشاهده کنیم و هم بر اساس تعداد نقل. طبق تعداد نقل می‌بینیم که بالاترین آمار برای: محمد بن مسلم -۲۴درصد- و زرارۀ بن اعین -۲۴درصد- و یحیی ابوبصیر اسدی -۵درصد- است (که ۵۴ درصد روایات امام را پوشش می‌دهند. ۴۳ درصد دیگر به ۳۵۷ نفر دیگر می‌رسد. این سه نفر جزو طبقه اول اصحاب اجماع هستند).

۱: محمد بن مسلم اولین و پرکارترین لبیک‌گو به تشویق امام علیه السلام بر علم‌آموزی است. در رجال کشی (ص ۱۶۷ گزارش ۲۸۰) گزارشی در مورد مقام این راوی آورده است: «قال محمد بن مسعود (عیاشی. در ابتدای گزارشات کشی فراوان اسم محمد بن مسعود بن عیّاش یا ابوالنضر را می‌بینید. ایشان مهمترین استاد کشی است. خود کشی هم خیلی تحت تاثیر او است. حوزه کوفه و بغداد و قم را درک کرد. ایشان بعد از شیعه شدن ماترک پدر پولدارش را خرج گسترش فرهنگ تشیع کرد. یکی از بزرگترین کسانی که عیاشی او را ملاقات کرد علی بن حسن بن علی بن فضال تیمی است) حدّثني علي بن محمد قال حدّثني محمد بن أحمد عن عبد الله بن أحمد الرازي عن بكر بن صالح عن ابن أبي عمير (در طبقه سوم اصحاب اجماع است) عن هشام بن سالم قال: أقام محمد بن مسلم بالمدينة أربع سنين (چهار سال در مدینه شاگردی امام را کرد) يدخل على أبي جعفر (ع) يسأله ثم كان يدخل على جعفر بن محمد يسأله قال أبو أحمد (کنیه ابن ابی عمیر): فسمعتُ عبد الرحمن بن الحجّاج (یکی از متکلمان شیعه در عصر امام صادق السلام است. همان که امام فرمود: «یا عبدالرحمن کَلِّم أهلَ المدينة فانی احب أن يُرى فی اصحاب الشيعة مثلك») وحماد بن عثمان (که در طبقه دوم اصحاب اجماع است) يقولان: ما كان أحد من الشيعة أفقه من محمد بن مسلم

قال فقال محمد بن مسلم سمعت من أبي جعفر (ع) ثلاثين ألف حديث ثم لقيت جعفرأ ابنه فسمعت منه أوقال: سألته عن ستة عشر ألف حديث أوقال: مسألة».

یعنی محمد بن مسلم از دو امام ۶۷ هزار روایت را شنیده و نقل کرده است. این راویان پرکار گاهی وقت اختصاصی داشته‌اند تا با فراغ بال و تمرکز پرسش و پاسخ کنند (باب میراث الولد مع الابوين ح ۳ آمده که: زرارہ از میراث جد پرسید و امام فرمود: فردا بیا. زرارہ می‌گوید: من فردا در ساعت اختصاصی‌ام نزد ایشان رفتم. «فأتيتُه من الغد وكانت ساعتی التي كنتُ أخلو به فيها خشيةً أن يفتني من أجل من يحضره بالتقية»).

حال ببینیم نجاشی در مورد محمد بن مسلم چه می‌گوید: -نجاشی ص ۳۲۳ مدخل ۸۸۲- «محمد بن مسلم بن رباح أبو جعفر الأوقص (گردن کوتاه) الطحّان (آسیاب داشته. از خانواده متمولی بود. روزی امام فرمودند: «یا محمد تواضع لله». رفت سبر خرمایی خرید و جلو در مسجد نشست به خرما فروشی. فامیل گفتند شأن ما را پایین نیار. گفت: من تا این قوصرة را تمام نکنم دست از این کار برنمی‌دارم. فامیلش گفتند: اگر می‌خواهی از باب تواضع، کاری کنی یک آسیاب برایت تهیه می‌کنیم که آنجا مشغول کار شوی تا کمتر آبروی ما برود. عبارت کشی -ص ۱۶۵- : «و كان محمد بن مسلم رجلاً موسراً جليلاً فقال أبو جعفر عليه السلام تواضع قال فأخذ قوصرة تمر فوضعها على باب المسجد و جعل يبيع التمر فجاء قومه فقالوا فضحتنا فقال أمرني مولاي بشيء فلا أبرح حتى أبيع هذه القوصرة فقالوا أما إذا أبیت إلا هذا فاقعد في الطحانين ثم سلموا إليه رحى فقعد على بابه و جعل يطحن» (مولی ثقیف (مولی در کتب رجالی به معنای ولای عتق است. یعنی خود فرد یا یکی از اجدادش بنده آزاد شده یکی از قبایل بوده است. بسیاری از یاران پرکار ائمه یا از اعراب یمنی بودند یا از موالیان) الأعور (چشمشان مشکلی داشت) وجه أصحابنا بالكوفة (چهره سرشناس اصحاب ما در کوفه بوده. خواستگاه ابتدایی خیر، کوفه بوده است. محمد بن مسلم در سال ۱۵۰ وفات کرد. یعنی قلیلی از دوران امام کاظم علیه السلام را هم دیده) فقیه ورع صاحب أبا جعفر وأبا عبد

الله عليهما السلام وروى عنهما وكان من أوثق الناس. له كتاب يسمى الأربعمئة مسألة في أبواب الحلال و الحرام... ومات محمد بن مسلم سنة خمسين ومائة».

آ: زرارہ: ایشان اصالتاً نصرانی بوده. پدرش آعین، اسیر و مسلمان شد و پدر و تمام برادران سنی بودند بعد شیعه شدند و از پرکارترین اصحاب شدند. حال ببینیم نجاشی در مورد زرارہ چه می گوید - ص ۱۷۵ گزارش ۶۳-: «زرارة بن أعین بن سُنْسُن مولى لبني عبد الله بن عمرو السمين بن أسعد بن همام بن مرة بن ذهل بن شيبان (پس لقب شیبانی از اینجا می آید) أبو الحسن (کنیه زرارہ) شیخ أصحابنا فی زمانه (استاد اصحاب) و متقدمهم (پیش قراول اصحاب) و كان قارئاً (قارئ به معنای قرآن شناس و عالم به تفسیر است نه قرآن خوان) فقیهاً متکلماً شاعراً أديباً قد اجتمعت فيه خلال الفضل والدين صادقاً فيما يرويه (مقاله استاد در مجله علوم حدیث تحت عنوان «نگاه حوزه بغداد به راویان و آرای رجالی مدرسه حدیثی قم» را بخوانید. حوزه بغداد یک حوزه عقل گرای سخت گیر در حدیث است. پس این تعاریف از این حوزه، بار معنایی خاصی دارد. یک بار ابن ولید و صدوق که از پیش گامان اخباری گری بوده اند از یک محدث تعریف می کنند، یک بار نجاشی در حوزه بغداد که از شاگردان سید مرتضی و شیخ مفید و حسین بن عبیدالله غضائری این تعاریف را می کند... و مات زرارہ سنة خمسين ومائة».

مسئولیت سنگین محدثان نخستین

گفتیم موطن ائمه مدینه و موطن شیعه کوفه بوده است. بنابراین بار تربیت راویان در نسل های بعدی بر دوش نسل اول از جمله محمد بن مسلم و زرارہ بوده است. گزارشاتی به عنوان شاهد بر این قضیه می آوریم:

۱: ابن ابی عمیر شیفته شخصیت علمی جمیل بن دراج (افقه فقهای طبقه دوم اصحاب اجماع) شده است و جمیل خود، شیفته زرارہ است و هرچه دارد از او می داند (کشی ص ۱۳۶ گزارش ۲۱۳): «عن ابن أبي عمير قال: قلت لجمیل بن دراج: ما أحسن محضرك وأزین مجلسك. فقال: إي والله ما كنا حول زرارة بن أعین إلا بمنزلة الصبيان في الكتاب حول

المُعَلِّم». ابن ابی عمیر به جمیل بن دراج: چقدر مجلس درست زیبا و نیکو است! جمیل جواب می‌دهد: (زراره را ندیدی) به خدا قسم در محضر زراره مثل کودکان دور معلم در مدرسه بودیم.

۲: علاء بن رزین که از بزرگترین شاگردان محمد بن مسلم است. در رجال نجاشی - ص ۲۹۸ مدخل ۸۱۱-: «العلاء بن رزین القلاء ثقفي مؤلف قاله ابن فضال. وقال ابن عبدة الناسب: مؤلف يشكر (یعنی اختلاف است که به او ثقفی بگوییم یا یشکری) كان يُقْلِي السَّوِيق (برای همین قَلَاء می‌گفتند) روى عن أبي عبد الله عليه السلام وصحبه محمد بن مسلم وفقه عليه (یعنی فقه را از او درس گرفت) وكان ثقةً وجهاً...».

۳: رجال کشی - ص ۱۳۶ گزارش ۲۱۷-: «حدثني حمدويه بن نصير (از مشایخ کشی که زیاد از او مطلب نقل می‌کند. شیخ طوسی در خصوصش می‌فرماید: «عديم النظير» بی نظیر است) قال حدثني يعقوب بن يزيد ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد (هم توثیق صریح دارد و هم به خاطر اینکه از مشایخ ابن ابی عمیر است و به عقیده بسیاری از رجالیون ثقة می‌شود) وغيره قالوا: قال أبو عبد الله (ع): رحم الله زارة بن أعين، لولا زارة بن أعين ولولا زارة ونظراؤه لاندروست أحاديث أبي (عليه السلام)».

همان صفحه گزارش ۲۱۹ نظائر زراره را توضیح می‌دهد: «حدثني حمدويه قال حدثني يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد الأقطع (سند صحیحه است) قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: ما أحدٌ أحيأ ذكرنا وأحاديث أبي (ع) إلا زارة وأبو بصير ليث المرادي ومحمد بن مسلم وبريد بن معاوية العجلي ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين وأمناء أبي (ع) على حلال الله وحرامه وهم السابقون إلينا في الدنيا والسابقون إلينا في الآخرة». هرچهار نفر هم از طبقه اول اصحاب اجماع هستند.

گزارش ۲۲۰ از همان صفحات: جمیل بر امام وارد می‌شود. در همین حین مردی خارج می‌شود. امام: این را دیدی؟ جمیل: بله. از شیعیان و از اهل کوفه است. امام او را نفرین کرد. دلیل نفرین را هم بیان می‌کنند که: این فرد آمده

بود بدگویی این افراد را می‌کرد: «عن جميل بن دراج قال دخلتُ على أبي عبد الله (ع) فاستقبلني رجلٌ خارج من عند أبي عبد الله (ع) من أهل الكوفة من أصحابنا (من رفتم داخل و مردی بیرون می‌آمد) فلما دخلتُ على أبي عبد الله (ع) قال لي: لقيتَ الرجل الخارج من عندي؟ فقلتُ: بلى هورجل من أصحابنا من أهل الكوفة. فقال: لا قدس الله روحه ولا قدس مثله، (چرا نفرینش کردند؟ چون:) إنه ذكر أقواما كان أبي (ع) ائتمنهم على حلال الله و حرامه و كانوا عيبة علمه و كذلك اليوم هم عندي هم مستودع سري أصحاب أبي (ع) حقا إذا أراد الله بأهل الأرض سوءا صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شيعتي أحياء و أمواتا يحيون ذكر أبي (عليه السلام) بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين و تأول الغالين. ثم بكى (از شدت تأثر و گریه کردند). فقلتُ: مَنْ هُمْ؟ فقال: مَنْ عليهم صلواتُ الله و رحمتهُ أحياء و أمواتاً، بريد العجلي و زرارَةُ و أبو بصير و محمد بن مسلم، أما إنَّه يا جميل! سَيُبَيِّنُ لك أمرُ هذا الرجل إلى قريبٍ. قال جميل: فوالله ما كان إلَّا قليلاً حتَّى رأيتُ ذلك الرجل ينسب إلى آل أبي الخطاب. قلتُ: الله يعلم حيث يجعل رسالته قال جميل: وكنَّا نعرف أصحاب أبي الخطاب ببغض هؤلاء رحمة الله عليهم».

گام دوم: دستور به نگارش روایات

این گام برداشته شد تا این میراث علمی در سینه روات باقی نماند و با مرگ آنها به فراموشی سپرده نشود. نتیجه این گام هم این شد جمع زیادی از شیعیان، دین‌پژوه شدند. در زمان امام صادق علیه السلام حداقل ۳۳۵ نفر راوی صاحب کتاب داریم. کتبی در این عصر با جامعیت موضوعی و دسته‌بندی شده داریم. در مضامین احادیث این موارد به چشم می‌خورد: بنویسید به هدف در امان ماندن از فراموشی، بنویسید به خاطر نیاز به این روایات، بنویسید برای به یادگار گذاشتن روایات برای آیندگان و ...

- کافی ج ۱ ص ۵۱- کتاب فضل العلم، باب رواية الكتب و الحديث و فضل الكتابة و التمسك بالكتب: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ» و از این تعابیر زیاد است.

- کافی ج ۷ ص ۳۴ ح ۲۷:- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ (ابن ابی عمیر فراوان از ابن اذینه روایت می‌کند. نوعاً هم روایات ابن اذینه از زرارہ است. ابن اذینه در ارث حسابی از زرارہ استفاده کرده و روایات مفصل و خوبی در ارث دارد. سند صحیحہ است) قَالَ: كُنْتُ شَاهِدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى (پدر و پسر پیرو ابوحنیفہ بودند و قاضی بودند) فَقَضَى فِي رَجُلٍ جَعَلَ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ غَلَّةَ دَارِهِ وَلَمْ يُوقِفْ وَقْتًا، فَمَاتَ الرَّجُلُ، فَحَضَرَ وَرَثَتُهُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَحَضَرَ قَرَابَتُهُ الَّذِي جُعِلَ لَهُ الدَّارُ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: أَرَى أَنْ أَدْعَهَا عَلَى مَا تَرَكَهَا صَاحِبُهَا (یعنی: نظر من این است که خانه برای همان کسانی باشد که صاحب اصلی برایشان حبس کرده بود). فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ: أَمَّا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع قَدْ قَضَى فِي هَذَا الْمَسْجِدِ بِخِلَافِ مَا قَضَيْتَ. فَقَالَ: وَمَا عَلِمُكَ؟ (از کجا می‌گویی؟). قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بَرْدَ الْحَبِيسِ وَإِنْفَازِ الْمَوَارِيثِ (یعنی خانه حبس شده به ارث بران می‌رسد). فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: هَذَا عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَرْسِلْ وَائْتِنِي بِهِ (بگو کتابت را بیاورند). قَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: عَلَى أَنْ لَا تَنْظُرَ فِي الْكِتَابِ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْحَدِيثِ (یعنی به شرطی می‌آورم که فقط آن روایت را نگاه کنی نه همه‌اش را) قَالَ: لَكَ ذَلِكَ (باشه). قَالَ: فَأَرَاهُ الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي الْكِتَابِ فَرَدَّ قَضِيَّتَهُ.

ببینید کتابت چقدر تاثیر دارد و باعث می‌شود قاضی اهل سنت، حرف محد بن مسلم را بپذیرد.

وقتی به تهذیب الکمال رجوع می‌کنید می‌بینید که: از زمان امامت امام سجاد علیه السلام به بعد اهل سنت به تقوا و صداقت و علم ائمه اعتراف می‌کنند. امام سجاد علیه السلام هم ابتدا دو سال هیچ مورد رجوع نبودند. ولی کم کم با فعالیت‌های فرهنگی و علمی خود، ذهنیت‌ها را عوض می‌کنند. امام سجاد علیه السلام در سال‌های ابتدایی امامتشان تنها به حج می‌رفتند ولی در سال‌های انتهایی هزار قاری در دروازه خروجی مدینه می‌ایستند تا امام از حج برگردند.

البته مخالفینی هم در مدینه بودند که به شدت دشمنی می‌کردند: از باب نمونه این حدیث از کافی - ج ۱ ص ۴۶۹ باب مولد ابی جعفر ح ۲- را ببینید: «...بعد

از اینکه ارادت جابر به امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند) فَجَلَسَ عِیْدُ یَحْدِثُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِیْنَةِ مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَجْرًا مِنْ هَذَا (منظورشان امام باقر علیه السلام است) فَلَمَّا رَأَى مَا یَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِیْنَةِ مَا رَأَيْنَا أَحَدًا قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هَذَا (باز هم منظورشان امام باقر علیه السلام است) یَحْدِثُنَا عَمَّنْ لَمْ یَرَهُ فَلَمَّا رَأَى مَا یَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَصَدَّقُوهُ وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ یَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ».

روایتی جالب توجه از سالم بن ابی حفصه بعد از شهادت امام باقر علیه السلام (عبارت کنا نستعظم را سرچ کنید) خدمت امام صادق علیه السلام رسید برای تعزیت (و زخم زبان زدن) و گفت: کسی را از دست دادیم که مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد و ما می‌پذیرفتیم (گویا می‌خواهد بگوید: باب این افراد بسته شده). امام صادق علیه السلام لحظه‌ای تأمل کردند و بعد فرمودند: «قال الله...». این فرد آمد بیرون و به اطرافیانش گفت: ما نقل محمد بن علی از پیامبر را استعظام (بعید شمردن) می‌کردیم حال پسرش از خدا بی واسطه نقل می‌کند.

در عصر امام صادق علیه السلام دو اتفاق مهم می‌افتد: ۱: گروهی از عامه شیعه می‌شوند. مثل معاویه بن عمار دهنی (پدرش از وجوه عامه بود). ۲: گروهی از افراد منصف عامه می‌آیند از ائمه کسب علم می‌کنند. مثل طلحة بن زید شامی، حفص بن قیاس نخعی، سلیمان بن داود منقری، اسماعیل بن ابی زیاد سکونی (طبق نظر مشهور، اگرچه ما قائل به شیعه بودن او هستیم). اینها هم رمز ماندگاریشان در محضر ائمه این است که کتاب دارند و احادیث را می‌نوشتند.

ما در احادیث عامه عنوانی داریم به نام حافظ به معنای حافظ حدیث (تذکره //حفاظ ذهبی هم از حافظین روایات عامه یاد کرده). در شیعه چنین عنوانی نداریم. اهل بیت ما کتابت را بیشتر اهمیت داده‌اند. در گزارشات رجالی هم اگر به کسی حافظ یا احفظ می‌گویند به اعتبار این است که کتب شیعه را از زمان اهل بیت تا زمان خودش نگه‌داری می‌کرده. این گزارش را ببینید:

(رجال کشی ص ٥٣٠) از استادش محمد بن مسعود عیاشی می‌خواهد که در مورد افرادی نظر دهد: یکی از آنها علی بن حسن بن علی بن فضال، استادی عیاشی است. عیاشی در موردش می‌گوید: «فما رأيتُ فيمن لقيتُ بالعراق وناحية خراسان أفضله ولا أفضل من علي بن الحسن بالكوفة ولم يكن كتابٌ عن الأئمة عليهم السلام من كل صنفٍ إلا وقد كان عنده وكان أحفظ الناس (علت احفظ بودنش همین است که تمام کتب را داشت) غیر آنکه کان فطحياً يقول بعبد الله بن جعفر ثم بأبي الحسن موسى (ع) وكان من الثقات...».

ببینیم نجاشی در مورد عیّاشی چه می‌گوید: (نجاشی ص ٣٥٠ مدخل ٩٤٤): «محمد بن مسعود بن محمد بن عیّاش السلمي السمرقندي أبو النضر المعروف بالعيّاشي ثقة صدوق عين من عيون هذه الطائفة وكان يروي عن الضعفاء كثيراً. وكان في أول أمره عامي المذهب وسمع حديث العامة فأكثر منه (از اول انسان کوشایی بوده است) ثم تبصرو عاد إلينا وكان حديث السن سمع أصحاب علي بن الحسن بن فضال و عبد الله بن محمد بن خالد الطيالسي و جماعة من شيوخ الكوفيين و البغداديين و القميين. قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله (غضائري): سمعت القاضي أبا الحسن علي بن محمد قال لنا أبو جعفر الزاهد: أنفق أبو النضر على العلم و الحديث تركةً أبيه سائرها (یعنی جمیع ترکه پدرش را خرج کرد) وكانت ثلاثمائة ألف دينار وكانت داره كالمسجد بين ناسخ أو مقابل أو قارئ أو معلق (تمام فعالیت‌ها مربوط به کتابت است) مملوءة من الناس. و صنف أبو النضر كتباً منها: كتاب التفسير كتاب الصلاة...».

این کتاب‌ها بود که در زمان‌های متأخر به داد شیعه رسید و شیعه را نجات داد.

وقتی با توصیه اهل بیت علیهم السلام این کتب نوشته شد، ائمه توصیه به نگه‌داری و حفظ و وصیت کردن به نگه‌داری کتب کردند.

(کافی ج ١ ص ٥٢) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: «اَكْتُبْ وَبُتَّ عِلْمُكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرَثَ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْتُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ».

(همان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: «اِحْتَفِظُوا بِكِتَابِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا».

توصیه بعدی به اعراب‌گذاری احادیث است: «أَعْرِبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءُ» (یعنی ما فصیح حرف می‌زنیم و مشکل از گویش ما نیست ولی چون بعداً بر اثر نداشتن اعراب، اشکال در فهم حدیث مشکل پیش می‌آید، شما اعراب‌گذاری‌اش کنید). از زمان امیرالمومنین علیه السلام و به دستور ایشان و به دست ابوالاسود دؤلی قرآن اعراب‌گذاری شد.

گام سوم: دستور به درس گرفتن کتب از نویسندگان آنها هدف این گام، رساندن میراث روایی به نسل‌های آینده با بیشترین ضریب اطمینان است. چون می‌دانیم که ارتباط بی واسطه شیعه با معصوم بعد از امام صادق علیه السلام به حداقل و سپس به صفر می‌رسد. پس نیاز به این گام هست تا شیعه در آینده از چشمه‌ای مطمئن، جرعه‌نوش معارف اهل بیت علیهم السلام باشد. یعنی فرایندی طرح‌ریزی شد تا سلامت کتب حدیثی را تضمین کند. خود امام صادق علیه السلام این گام را به شیعیان آموختند و به آن توصیه کردند.

خود این گام سه مرحله داشت: ۱: استنساخ. ۲: سماع از استاد یا قرائت نزد استاد (به هدف اطمینان به صحت نسخه و عدم جعلی بودن یا محرف بودنش). ۳: اجازه حدیث (خود اجازه انواعی دارد: اجازه کتاب معین با مناوله - در اختیار گذاشتن کتاب توسط استاد به شاگرد - اجازه کتاب معین بدون مناوله. اجازه بدون مناوله به کتاب غیر معین ولی به فرد معین - یعنی استاد به خاطر بلوغی که در شاگرد دیده، اجازه عام به او داده است که هر روایت و کتابی که از من به طور صحیح به تو رسید اجازه نقلش را داری، فلذا نشانه بلوغ فکری شاگرد است -، اجازه کتاب غیر معین بدون مناوله و به غیر شخص معین که این نوع در شیعه وجود ندارد).

تحمل روایت سه نوع بوده است: سماع و قرائت، اجازه، و جاده (یعنی: روایت را در کتاب فلان استاد دیده بدون اینکه بر او خوانده باشد یا اجازه از استاد

داشته باشد). باید توجه داشت که اصحاب ما خیلی مواقع، اجازه به تنهایی را هم نمی‌پذیرفتند چه برسد به وجاده که پایین‌ترین نوع تحمل است و مگر در صورت اضطرار، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. اما سماع و قرائت خیلی مطمئن است و مهمترین شکل شاگردپروری است.

هدف سماع و قرائت: بحث سماع و قرائت دو هدف را دنبال می‌کرده است: ۱: انتقال مطمئن میراث حدیثی به نسل‌های آینده. ۲: نخبه پروری (وقتی سماع و قرائت در زمان امام صادق علیه السلام نهادینه شد، نسل به نسل، اصحاب پخته‌تر شدند و در سماع و قرائت گزیده‌تر عمل می‌کردند. فلذا دیگر نیازی نبوده که یک بزرگی مثل شیخ طوسی هزاران کتاب حدیثی پیشینیان را سماع و قرائت کند. بلکه فقط کتب برگزیده را سماع و قرائت می‌کرده مثل کافی که بدنه اصلی تهذیب را تشکیل می‌دهد).

احادیث دال بر اهتمام بر قرائت و سماع

حدیث ۱: (کافی ج ۱ ص ۵۱، کتاب فضل العلم، باب رواية الكتب و الحديث ح ۵):
وَعَنْهُ (محمد بن یحیی) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ (همگی از اجلاء هستند) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: «يَجِئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ فَأَضْجِرُ (ناتوان و خسته شدم) وَلَا أَقْوَى. قَالَ: فَأَقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثًا وَمِنْ وَسْطِهِ حَدِيثًا وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثًا» (پرسش عبدالله بن سنان در مورد کسانی است که پیوسته برای سماع حدیث نزد او می‌آیند - چون کتب ایشان به شدت در عصر نگارشش مورد استقبال قرار می‌گرفته - و طبیعتاً او هم باید برایشان قرائت کند. عبدالله ناتوان و خسته می‌شود. امام هم می‌فرماید: از اول و وسط و آخر کتابت برایشان بخوان. یعنی این سیره را ترک نکن ولی چون خسته شدی کمش کن).

حدیث ۲: (کافی ج ۱ ص ۵۲) وَعَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع: «الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ أَرَوْهُ عَنِّي (یعنی فرایند سماع و قرائت طی نشده) يَجُوزُ لِي أَنْ أَرَوْهُ عَنْهُ؟ قَالَ فَقَالَ: إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ فَأَرَوْهُ عَنْهُ». یعنی تنها به شرط علمت به استناد، می‌توانی نقل کنی.

گزارشات تاریخی از اهتمام اصحاب به سماع و قرائت و عدم اعتنا به اجازه

گزارش ۱: مرحوم نجاشی در ترجمه علی بن حسن بن فضال - رجال نجاشی ص ۲۵۷ گزارش ۶۷۶- بعد از اینکه توصیفات در مورد ایشان می‌کند (مثل «فقیه اصحابنا بالکوفه ووجههم و...»)، حدود ۳۵ کتاب را به ایشان نسبت می‌دهد. این نسبت دادن هم از طریق دو شاگرد ایشان یعنی: علی بن محمد بن زبیر کوفی و احمد بن محمد بن سعید ابن عقیبه (این ابن عقیبه کنیه خود احمد است فلذا باید همزه‌اش اظهار شود) است. در نسبت دادن این ۳۵ کتاب نه نجاشی تردیدی دارد نه تردیدی به بقیه اصحاب هم عصر یا متقدمش نسبت می‌دهد. تا می‌رسد به یک کتاب به نام «*أصفیاء امیرالمؤمنین علیه السلام*» می‌فرماید: اصحاب ما نسبت این کتاب را به علی بن حسن نمی‌پذیرند. این کتاب را چه کسی از علی بن حسن نقل می‌کند؟ مثل بقیه کتب ایشان، همین دو شاگرد ایشان نقل کرده‌اند. محتوایش هم مشکلی ندارد. پس مشکل کجاست؟ مشکل در این است که دو نفری که این کتاب را از ابن زبیر و ابن عقیبه نقل کرده‌اند، نه به نحو سماع بوده و نه قرائت، بلکه به نحو اجازه بوده است: «...ورأيت جماعة من شیوخنا یذکرون الكتاب المنسوب إلى علي بن الحسن بن فضال المعروف ب*أصفیاء* أمير المؤمنين عليه السلام. و یقولون إنه موضوع علیه لا أصل له، والله أعلم. قالوا: وهذا الكتاب الصق روايته إلى أبي العباس بن عقدة وابن الزبیر ولم نر أحدا ممن روی عن هذين الرجلین یقول قراءته علی الشیخ غیر أنه یضاف إلى کل رجل منهما بالإجازة حسب...».

گزارش ۲: شیخ طوسی نهایتاً ۸۴ سال شیخ مفید را درک کرده (شیخ طوسی متولد ۳۸۵ است و شیخ مفید متوفای ۴۱۳ است. بر اساس آنچه شیخ در کتاب الغيبة فرموده، سال ۴۰۹ وارد بغداد شده). شیخ مفید بیش از ۲۰۰ تالیف دارد. هردو هم کثیر الاشتغال هستند. حال شیخ طوسی این دویست کتاب را چند بار از شیخ مفید درس گرفته است؟ - فهرست ص ۴۴۴ مدخل ۷۱۱- «...سمعنا منه هذه الكتب كلها بعضها قراءةً علیه وبعضها یقرأ علیه غیر مرة» (تمام کتب ایشان را به دفعات، یا خود بر استاد قرائت کرده ام یا دیگران قرائت کرده و من در مجلس حاضر بوده و شنیده ام).

گزارش ۳: (فهرست شیخ ص ۷۴ مدخل ۹۴) حسین بن عبیدالله غضائری (استاد شیخ طوسی و نجاشی) در مورد احمد بن محمد ابو غالب زراری (استاد استادی نجاشی و شیخ طوسی که بسیار پرکار بوده و تقریباً اکثر کتب حدیثی شیعه را در کتابخانه شخصی اش داشته) می گوید: «قرأت سائرهما علیه عدة دفعات» یعنی تمام کتب ابو غالب را چندین بار بر او قرائت کردم.

(یکی از مهمترین اصول مورد اتکاء اصحاب در کوفه، اطمینان از صدور حدیث بود. مهمترین عامل اطمینان، اتصال تاریخی است. بنابراین اگر کتابی در دو قرن اول با سماع و قرائت به نسل های بعدی منتقل شد ولی یک قرن این اتفاق نیافتاد و بعد دوباره در قرن چهارم این کتاب مورد سماع و قرائت قرار بگیرد، اعتبارش را از دست می دهد).

گزارش ۴: مقدمه فهرست شیخ طوسی - فهرست شیخ طوسی ص ۱-: «بسم الله الرحمن الرحيم أخبرنا الشيخ الفقيه الصالح رشيد الدين أبو البركات العبداد بن جعفر بن محمد بن علي بن خسرو الديلمي رحمه الله بقراءتي عليه في عدة مجالس (بقراح أبي الشحم) آخرها يوم الثلاثاء سادس عشر جمادى الأولى من سنة سبع وثمانين وخمسائة (شيخ در سال ۴۶۰ وفات کرده و این نسخه در سال ۵۸۷ با قرائت دریافت شده). بالجانب الشرقي من بغداد قال: أخبرني الفقيه جمال الدين أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن الحسين المعروف بابن رطبة السوراوي بسوراء المدينة في منزله قراءة عليه (این هم یک واسطه که با قرائت، نسخه را دریافت کرده) قال: أخبرني الفقيه أبو علي الحسن بن [محمد] بن الحسن الطوسي رحمه الله قراءة عليه (واسطه سوم فرزند شیخ طوسی است که از پدرش با قرائت، نسخه را دریافت کرده) قال: أخبرني السعيد الوالد أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي رضي الله عنه قال: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله...».

گزارش ۵: در فهرست شیخ منتجب الدین رازی، ترجمه پسر شیخ طوسی نوشته است: «قرأ على والده جميع مصنفاته». با اینکه فرزند اوست و چه بسا نوشتن خیلی از این کتب را با چشم دیده ولی باز هم تمام کتب پدر را با قرائت دریافت کرده است.

گزارش ۶: در فهرست شیخ طوسی - ص ۲۸۸ مدخل ۴۳۲- ترجمه سید مرتضی آمده است: «قرأت هذه الكتب أكثرها عليه (اکثر کتب سید را خود شیخ طوسی بر سید خوانده) وسمعت سائرهما تُقرأ (همه) عليه دفعات كثيرة» (همه کتاب‌ها را هم به دفعات، شیخ در مجلس قرائت بر سید حاضر بوده).

گزارش ۷: در مقدمه من لا يحضره الفقيه آمده: (مرحوم صدوق در قم - موطنش - نیست، هنوز به ری هم نرفته است). در یک مسافرتی در بلخ در یک روستایی به نام ایلاق با فردی به نام ابو عبدالله النعمة برخورد کردم. اکثر مصنفاتم که همراهم بود را نوشت و سماع کرد (۲۴۵ کتاب را برده بوده). وقتی او سماع کرده یعنی شیخ هم قرائت کرده. متن مقدمه - ص ۲-: «... قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ السَّعِيدُ الْفَقِيهُ نَزِيلُ الرِّيِّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمَّا سَاقَنِي الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَحَصَلَنِي الْقَدَرُ مِنْهَا بِأَرْضِ بَلْخٍ مِنْ قَصَبَةِ إِيْلَاقٍ، وَرَدَهَا الشَّرِيفُ الدِّينُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِنِعْمَةٍ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، فَدَامَ بِمُجَالَسَتِهِ سُرُورِي وَانْشَرَحَ بِمُذَاكَرَتِهِ صَدْرِي وَعَظُمَ بِمُودَتِهِ تَشْرُفِي (خلاصه با هم انس گرفتیم) لِأَخْلَاقٍ قَدْ جَمَعَهَا إِلَى شَرَفِهِ مِنْ سِتْرِ وَصَلَحٍ وَسَكِينَةٍ وَوَقَارٍ وَدِيَانَةٍ وَعَفَافٍ وَتَقْوَى وَإِخْبَاتٍ، فَذَاكَرَنِي بِكِتَابِ صَنَفَهُ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْمُتَطَيِّبُ الرَّازِيُّ وَتَرَجَّمَهُ بِكِتَابٍ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الطَّبِيبُ وَذَكَرَ أَنَّهُ شَافٍ فِي مَعْنَاهُ وَسَأَلَنِي أَنْ أَصَنِّفَ لَهُ كِتَابًا فِي الْفِقْهِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالشَّرَائِعِ وَالْأَحْكَامِ مُوفِيًا عَلَى جَمِيعِ مَا صَنَّفْتُ فِي مَعْنَاهُ وَأُتَرَجِّمَهُ (یعنی نام کتاب را این بگذارم: بِكِتَابٍ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ لِيَكُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُهُ وَعَلَيْهِ مُعْتَمَدُهُ وَبِهِ أَخْذُهُ وَيَشْرَكَ فِي أَجْرِهِ مَنْ يَنْظُرُ فِيهِ وَيَنْسَخُهُ وَيَعْمَلُ بِمُودَعِهِ هَذَا مَعَ نَسْخِهِ لِأَكْثَرِ مَا صَحَبْتَنِي مِنْ مُصَنَّفَاتِي وَسَمَاعِهِ لَهَا وَرَوَايَتِهَا عَنِّي وَوُقُوفِهِ عَلَى جُمْلَتِهَا وَهِيَ مَائَتَا كِتَابٍ وَخَمْسَةٌ وَأَرْبَعُونَ كِتَابًا) (توی یک روستا، وقتی شیخ صدوق در سفر است، این سید ۲۴۵ کتاب شیخ را از ایشان سماع کرده)...».

این عجیب است که شیخ صدوق کتاب من لا يحضره الفقيه را در همین سفر می‌نویسد. چگونه؟ چون تمام کتب حدیثی دیگران را هم همراه خود داشته است و با استفاده از آنها کتابش را می‌نویسد.

گزارش ۸: کتاب سکونی خیلی بین اصحاب مشهور بوده است. شیخ طوسی و نجاشی خیلی به این کتاب اهتمام داشته‌اند. در بحث کیفیت تقسیم میراث مجوسی درجایی که وارث مجوسی دو عنوان بر او صدق کند (مثلاً هم مادر هم خواهر) ارث‌بری چگونه است؟ آیا از دو جهت ارث می‌برد یا از یک جهت؟ در اینجا سکونی - که هیچکس از فقها قبل از شیخ طوسی به تک روایت سکونی فتوا نداده است - روایتی دارد مبنی بر اینکه بله از دو جهت ارث می‌برد. شیخ طوسی هم به این روایت فتوا داده است. ابن ادریس خیلی ناراحت شده و در مستطرفات سر/ر دارد در مورد فتوای شیخ و کتاب سکونی بحث می‌کند - سرائر ج ۳ ص ۲۸۹: «...ثم انه (منظورش شیخ طوسی است) رحمه الله قد صنف كتاباً اخبارية أکبرها تهذيب الأحكام، أورد فيه من كل غث و سمین، و هو الذي یومی اليه و یُعتمدُ عليه (اصحاب به تهذیب اعتماد کرده‌اند)، و ما أوردہ فیہ و لا ذکر سوی الروایة الواحدة التي رواها مخالفون في المذهب، و هو إسماعیل بن أبي زياد السکوني-بفتح السین، منسوب إلى قبيلة من العرب، عرب الیمن- و هو عامي المذهب بغير خلاف، و شیخنا أبو جعفر موافق على ذلك (یعنی سکونی را عامی می‌داند)، قائل به، ذکره في فهرست المصنفين، وله كتاب يُعدّ في الأصول، و هو عندي بخطي كتبتُه من خط ابن أشناس البزاز و قد قُرئ على شیخنا أبي جعفر، و عليه خَطُّه اجازةً و سماعاً لولده أبي علي، و لجماعة رجال غيره (این کتاب توسط شیخ بر پسرش و دیگران قرائت شده و اجازه داده به آنها، بعد این کتاب بر پسر شیخ قرائت شده و بعد بر ابن شناس قرائت و اجازه شده و به دست من رسیده)...».

ابن ادریس خیلی روحیه تندی دارد. علاوه بر اینکه به خبر واحد عمل نمی‌کند، بنی فضال را که حداقل سه نفرشان توثیق صریح در نجاشی و رجال شیخ دارند، تماماً کافر می‌خواند.

گزارش ۹: حسن بن علی و ثناء بَجَلی خَرّاز کوفی (حیات حدیثی ما مدیون حوزه کوفه است. در زمان امام حسین علیه السلام هم قبل از آمدن ایشان، عبیدالله بن زیاد شیعیان به معنای خاص را از کوفه رانده بود. حبیب و مسلم هم پیر بودند و ابن زیاد احتمال نمی‌داد کار خاصی بکنند) از اصحاب امام رضا علیه السلام و از اجلاء شیعه است. ایشان پدر بزرگی دارد به نام الیاس بن عمرو

صیرفی از شیعیان خاص امام صادق علیه السلام بوده است. حسن دو کتاب در اختیار دارد: ۱: کتاب ابان بن عثمان الاحمر. ۲: کتاب علاء بن رزین القلاء. حال احمد بن محمد بن عیسی اشعری از قم رفته کوفه تا حدیث بگیرد. یک طرف یک حدیث پژوه از خاندان با اصالت شیعه داریم، یک طرف هم شیخ اجازه مطمئن با دو کتاب معتبر داریم. به نظر شما آیا بدون طی کردن مراحل سماع و قرائت، اجازه نقل این کتاب‌ها را به او می‌دهد؟ جواب را در این گزارش ببینیم:

نجاشی - ص ۳۹ مدخل ۸۰-: «الحسن بن علي بن زياد الوشاء بجلي كوفي قال أبو عمرو: ويكنى بأبي محمد الوشاء وهو ابن بنت إلياس الصيرفي خزّاز من أصحاب الرضا عليه السلام وكان من وجوه هذه الطائفة روى عن جده إلياس. قال: لما حضرته الوفاة (وقتی جد حسن یعنی الیاس در بستر مرگ می‌افتد) قال لنا: اشهدوا علي وليست ساعة الكذب هذه الساعة (این لحظه، وقت دروغ‌گویی نیست، شاهد باشید که:) لسمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول والله لا يموت عبدٌ يحب الله ورسولَه (والرسول) ويتولى الأئمة فتمسه النار ثم أعاد الثانية والثالثة من غير أن أسأله (سپس بدون اینکه الیاس از امام علیه السلام سوال کند، ایشان چند بار این مطلب را تکرار کردند). ... عن أحمد بن محمد بن عيسى قال خرجتُ إلى الكوفة في طلب الحديث فلقيتُ بها الحسن بن علي الوشاء فسألتُه أن يخرج لي (إلي) كتاب العلاء بن رزین القلاء وأبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلي، فقلتُ له: أحيُّ أن تُجيزهما لي (این درخواست نکته دارد: یعنی دوست دارم خلاف قاعده به من اجازه بدهی. مراحل را طی نکرده، این دو کتاب را به من بده ببرم و اجازه نقلش را هم به من بده). فقال لي: يا رحمك الله وما عجلتُك (عجله‌ات برای چیست؟) اذهب فاكتبهما (نسخه برداری کن) واسمع من بعد (بعد هم سماع کن - بعد بیا بهت اجازه بدم!-) فقلتُ: لا آمن الحديثان (بهانه آورد برای عجله‌اش: شاید زنده نباشم تا مراحل را طی کنم). فقال: لو علمتُ أن هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثرُ منه فإني أدركتُ في هذا المسجد تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد (جناب و شفاء افسوس می‌خورد که اگر می‌دانستم اینقدر خواهان پیدا می‌کند این احادیث و کتب، آن زمانی که در همین مسجد نهصد شیخ، مستقیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کردند، بیشتر جمع‌آوری می‌کردم...)» (خاطرات و سیره اساتید

بزرگ خود را بنویسید. همین احمد بن محمد اگر این خاطره را تعریف نمی‌کرد، به دست ما نمی‌رسید. حسرت می‌خوریم که مثلاً شیخ طوسی چند صفحه در مورد سیرهٔ استادش شیخ مفید ننوشته تا به یادگار به ما برسد).

گزارش ۱۰: حال بیایم جلوتر. می‌بینیم که دو نفر از مشایخ شیعه از این قاعده سرباز زده‌اند. محمد بن سنان و یونس بن عبدالرحمن. ببینیم چطور سیستم حاکم عکس العمل نشان داده و تخطی این دو بزرگوار را به گوش تاریخ می‌رسانند.

کشی - ص ۵۰۶ گزارش ۹۷۷-: «ما روی فی محمد بن سنان: ذکر حمدویه بن نصیر (بن شاهی، به تعبیر شیخ طوسی، عدیم النظیر) أن ایوب بن نوح (ایوب بن نوح بن دراج یکی از عابدترین و باورع‌ترین اصحاب شیعه در عصر امام جواد و امام هادی علیهما السلام است. لذا در تعبیرش هم اهل احتیاط است. ایشان مدت‌ها شاگرد محمد بن سنان بوده است. محمد بن سنان در بستر مرگ به ایوب می‌گوید: این چیزهایی که به تو گفتم از طریق سماع و قرائت نبوده بلکه از طریق وجادت بوده، یعنی فقط در کتب دیده‌ام. حال ببینید ایوب چگونه با این مطلب برخورد می‌کند) دَفَعَ إِلَيْهِ دَفْتَرًا فِيهِ أَحَادِيثُ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانٍ. فَقَالَ (ایوب) لَنَا: إِنْ شِئْتُمْ عَنْ تَكْتَبُوا ذَلِكَ فافعلوا (اگر خواستید روایاتش را بنویسید)، فَإِنِّي كَتَبْتُ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانٍ (خودم هم روایات استادم را نوشته‌ام) وَلَكِنْ لَا أُرْوِي لَكُمْ أَنَا عَنْهُ شَيْئًا (ولی من برایتان از روایات ابن سنان چیزی نقل نکردم) فَإِنَّهُ قَالَ قَبْلَ مَوْتِهِ: كُلَّمَا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ لَمْ يَكُنْ مِنْ سَمَاعٍ وَلَا رَوَايَةٍ إِنَّمَا وَجَدْتُهُ» (حال چرا این روایاتی که ایوب قابل نقل نمی‌داند را نوشته و در اختیار شاگردان هم قرار داده تا بنویسند؟ به خاطر اینکه میراث حدیثی شیعی باقی بماند و شأنیت قرینیت روایات، محفوظ بماند).

گزارش ۱۱: کشی - ص ۴۹۳ گزارش ۹۴۵-: «جعفر بن معروف (کشی که خودش اهل استنساخ و سماع و قرائت است) قال: سَمِعْتُ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدٍ يَقَعُ فِي يُونُسَ (یعنی بدگویی یونس را می‌کرد. چرا؟ چون:) وَيَقُولُ: كَانَ يَرْوِي الْأَحَادِيثَ مِنْ غَيْرِ سَمَاعٍ».

گزارش ۱۲: نجاشی - ص ۳۷۷ مدخل ۱۰۲۶- در ترجمه مرحوم کلینی: «...بعد از تمجید از ایشان و نقل کتبشان، نجاشی می‌گوید: کُنْتُ أَتُرَدُّ إِلَى الْمَسْجِدِ الْمَعْرُوفِ بِمَسْجِدِ اللَّوْلُؤِيِّ وَهُوَ مَسْجِدُ نَفْطَوِيَةِ النَّحْوِيِّ، أَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى صَاحِبِ الْمَسْجِدِ (یعنی در محضر امام جماعت و رئیس مسجد درس قرآن می‌گرفتم. اصحاب ما به دو لحاظ قرآن را درس می‌گرفتند - فلذا در مورد بعضی روات، لقب مُقْرَأُ یعنی معلم قرآن به کار رفته است - ۱: به لحاظ قرائات مختلف، مثل ابان بن تغلب که خود صاحب قرائت است و قرائت خود را درس می‌داده. ۲: فهم اجمالی آیات، حالت تفسیرگونه) و جماعةٌ من أصحابنا يقرءون كتابَ الكافي على أبي الحسين أحمد بن أحمد الكوفي الكاتب، حدَّثكم محمد بن يعقوب الكليني (تعبیر حدَّثكم یعنی یک نفر در محضر استاد، کتاب استاد را بر شاگردان می‌خواند. در اینجا منظور این است که بعد از وفات کلینی شاگردان احمد بن احمد کتاب کافی را بر ایشان که خود شاگرد کلینی بوده می‌خواندند)»...

خواستگاه علمی نجاشی بغداد بوده است و مرحوم کلینی هم دو سال آخر عمر شریفش را در بغداد گذرانده و کتابش را از سال ۳۲۷ تحدیث می‌کرده است.

گزارش ۱۳: نجاشی - ص ۳۸۹ مدخل ۱۰۴۹: «محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي أبو جعفر نزيل الري، شيخنا وفقهنا ووجه الطائفة بخراسان (ببینید یک بزرگ مکتب بغداد چگونه از یک بزرگ مکتب قم تعریف و تمجید می‌کند) وکان ورد بغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمائة وسمع منه شيوخ الطائفة (نفرمود: استجاز منه... بلکه فرمود سماع از او کردند) وهو حدث السن (در جوانی استاد اجازه و روایت بود). وله كتب كثيرة منها: كتاب التوحيد... (بعد نجاشی در انتهای ترجمه شیخ صدوق می‌فرماید: أخبرني بجميع كتبه وقرأت بعضها على والدي علي بن أحمد بن العباس النجاشي رحمه الله وقال (پدر نجاشی) لي: أجازني جميع كتبه لما سمعنا منه ببغداد ومات رضي الله عنه بالري سنة إحدى وثمانين وثلاثمائة». پس پدر نجاشی تمام کتب شیخ صدوق را با سماع از شیخ صدوق گرفته و نجاشی هم بعضی از این کتب را بر پدرم قرائت کردم.

گزارش ۱۴: در ترجمه حسن بن احمد بن قاسم علوی - نجاشی ص ۶۵ مدخل ۱۵۲-
: «الحسن بن أحمد بن القاسم بن محمد بن علي بن أبي طالب عليه السلام الشريف النقيب أبو محمد سيد في هذه الطائفة غير أنني رأيتُ بعضاً يَغْمِزُ عليه (یعنی به دیده منفی به کسی نگاه کردن) في بعض رواياته. له كتب منها: خصائص أمير المؤمنين عليه السلام من القرآن وكتاب في فضل العتق وكتاب في طرق الحديث المروي في الصحابي. قرأتُ عليه فوائد كثيرة وقرئَ عليه وأنا أسمع (بخشی را خودم بر ایشان قرائت کردم و بخشی هم بر ایشان قرائت شد و من می شنیدم)»...

گزارش ۱۵: ترجمه انس بن عیاض - نجاشی ص ۱۰۶ مدخل ۲۶۹-: «وقرأتُ هذا الكتاب على أبي العباس أحمد بن علي بن نوح».

گزارش ۱۶: ترجمه ثعلبه بن میمون - نجاشی ص ۱۱۷ مدخل ۳۰۲-: «...قرأتُ على الحسين بن عبيد الله...». هرگاه در کتب رجالی و حدیثی، اباسحاق النحوی یا اباسحاق الفقیه، مراد از آن ثعلبه بن میمون است. کارشناس بزرگ محدث شناسی بوده.

گزارش ۱۷: جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیارات، اصالتاً قمی است و قبرش در بغداد است، قبر پدرش روبروی مدرسه گلپایگانی در قم است. به بغداد مهاجرت کرده و از شخصیت های بسیار تاثیرگذار است - نجاشی ص ۱۲۳ مدخل ۳۱۸-: «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه، أبو القاسم، وكان أبوه يلقب مَسْلَمَةً من خيار أصحاب سعد (پدر جناب جعفر از شاگردان فعال سعد بن عبدالله است) وكان أبو القاسم من ثقات أصحابنا وأجلانهم في الحديث والفقه روى عن أبيه وأخيه عن سعد وقال: ما سمعتُ من سعد إلا أربعة أحاديث وعليه قرأ شيخنا أبو عبد الله الفقه (یعنی شیخ مفید شاگرد جعفر بن محمد قولویه بوده) ومنه حمل وكل ما يوصف به الناس من جميل وثقة وفقه فهو فوقه (یعنی به نظر نجاشی، ابن قولویه قابل توصیف نیست از عظمت... بعد کتب جناب جعفر را برمی شمارد و می فرماید:) قرأتُ أكثر هذه الكتب على شيخنا أبي عبد الله

رحمه الله وعلى الحسين بن عبيد الله رحمه الله» (نجاشی اکثر کتب ابن قولویه را نزد شیخ مفید و حسین بن عبیدالله قرائت کرده است).

گزارش ۱۸: ترجمه حریر بن عبدالله سجستانی (از زیباترین ترجمه‌ها). ایشان سهم عمده‌ای در نقل احادیث کتاب الصلوة دارند (کتب موضوعی بعضی اصحاب خیلی در این ابواب راهگشا بوده است. مثل: کتاب الحج معاویة بن عمار و کتاب الصلوة حریر) - نجاشی ص ۱۴۴ مدخل ۳۷۵: «حریر بن عبد الله السجستاني أبو محمد الأزدي من أهل الكوفة، أكثَرَ السَّفَرِ والتجارة إلى سجستان فعُرفَ بها وكانت (كان) تجارته في السمن والزيت (مثل عبیدالله بن علی الحلبي که از بزرگان کوفه بوده است ولی به خاطر تجارت با حلب، معروف به حلبی شد. این موارد نشان می‌دهد معمولاً اصحاب با کدّ یمین ارتزاق می‌کرده‌اند. اکثر محدثان پرکار شیعه، تاجر بوده‌اند)... له كتاب الصلاة كبير و آخر أطف منه (کوچک‌تر) وله كتاب نوادر. فأما الكبير فقرأناه على القاضي أبي الحسين محمد بن عثمان قال: قرأته على أبي القاسم جعفر بن محمد بن عبيد الله الموسوي قال: قرأت على مؤدبي أبي العباس عبيد الله بن أحمد بن نهيك قال: قرأت على ابن أبي عمير قال: قرأت على حماد بن عيسى قال: قرأت على حرير (ببینید پیوستگی قرائت تا خود مولف را)».

گزارش ۱۹: ترجمه حصین بن مخارق سلولی - نجاشی ص ۱۴۵ مدخل ۳۷۶: «حُصَيْن بن المخارق بن عبد الرحمن بن ورقاء بن حَبْشِي بن جنادة، أبو جنادة (بیشتر به این عنوان آمده) السلولي... وقيل في حصين بعض القول وَضَعَفَ بعضُ التضعيف. له كتاب التفسير والقراءات كتاب كبير، قرأت على أبي الحسن العباس بن عمر بن العباس بن محمد بن عبد الملك الفارسي الكاتب و كتب ذلك لي بخطه أخبرنا أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الأصفهاني...».

گزارش ۲۰: عبدالله بن علی بن الحسین - نجاشی ص ۲۲۷ مدخل ۵۹۹: «عبد الله بن علي بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين، روى عن الرضا عليه السلام وله نسخة (وقتی یک راوی از اصحاب یکی از ائمه است و در کتابش روایات خود از امام را نقل کند، دو گونه ممکن است نوشته باشد: ۱. از امام نقل می‌کند بدون رساندن سند به پدران بزرگوار امام. ۲. از امام روایت می‌کند و سندها را تا پیامبر می‌رساند. به این نوع دوم نسخه می‌گویند) رواها قرأنا على القاضي أبي الحسين محمد بن عثمان قال: قرأت

علی محمد بن عمر بن محمد بن سالم حدثکم أبو جعفر محمد بن عبد الله بن علي بن الحسين بن زيد قال: حدثنا أبي قال: حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام بالنسخة».

گزارش ۲۱: سعد بن عبدالله کتابی دارد پر مساله - قریب ۱۰۰۰ برگه بوده - به نام *المنتخبات*. این کتاب در قم موضوع گفتگو قرار می گیرد. ابن ولید بخشی از این کتاب را استثنا کرده است (از باب احتیاط. یعنی این قسمت ها برایم مسلم نیست). ابوغالب زراری دنبال کسی می گردد که این کتاب را از سعد درس گرفته باشد تا او هم این کتاب را بر شاگرد سعد قرائت کند. نزد ابن قولویه می آورد و می گوید: «هل حدثك سعد بهذا؟» ابن قولویه می گوید: نه من جز سه چهار روایت از سعد دریافت نکرده ام. اکثر روایات او را از طریق پدر و برادرم گرفته ام. معلوم می شود قضیه سماع و قرائت چقدر برای اصحاب حیاتی بوده است و اصحاب هم چقدر صادقانه با این قضیه برخورد می کردند.

گزارش ۲۲: ترجمه پسر شیخ طوسی - فهرست منتخب الدین رازی ص ۴۶ مدخل ۷۱-: «الشيخ الجليل أبو علي الحسن بن الشيخ الجليل الموفق أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، فقيه ثقة عين قرأ على والده جميع تصانيفه أخبرنا الوالد عنه رحمهم الله». این را بگذارید کنار ترجمه شیخ از مفید و مرتضی که فرمود: تمام تصانیف این دو بزرگوار را بارها بر آنها قرائت کردم. حال می بینیم فرزند شیخ هم جمیع کتب شیخ را بر ایشان قرائت کرده. این مخصوص ایشان هم نیست، بسیاری از علمایی که شیخ طوسی را درک کرده اند، تمام کتب شیخ را بر ایشان قرائت کرده اند. با اینکه شیخ از پرکارترین علمای شیعه است.

معرفی فهرست منتخب الدین رازی: ایشان متوفای سال ۶۰۰ است که بسیاری از علمای بین شیخ طوسی و خود را ترجمه کرده. مثلاً پسر شیخ طوسی در هیچیک از کتب رجالی توصیف نشده است (چون زمانش متاخر از همه مولفین رجالی بوده). با اینکه از علمای بزرگ نجف پس از پدر بزرگوارش بوده است. ولی در فهرست منتخب الدین ایشان توصیف شده است.

گزارشات بعدی: بحث قرائت در ترجمه این راویان نیز مطرح شده است:

ترجمه نصر بن عامر بن وهب (وَهَب غلط است. وهب نصرانی که در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شد نیز وَهَب است نه وَهَب).

ترجمه یحیی بن عمران بن علی الحلبي (خاندان حلبی یک خاندان بزرگ هستند).

ترجمه یعقوب بن شیبه.

ترجمه ابوالحسن میمونی.

ترجمه حماد بن عیسی جُهَنی (که در محضر امام صادق علیه السلام بودند. حضرت فرمودند: «يا حماد! اُتَحَسِّنُ أَنْ تُصَلِّيَ؟ می‌توانی خوب نماز بخوانی؟» گفت: «إِنِّي أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيْزِ فِي الصَّلَاةِ». در اصحاب شیعه وقتی نویسنده کتابی می‌نویسد. هرچه این کتاب در گذر زمان به پیش می‌رود و به دست راویان بعدی می‌رسد، آن راویان هم احادیث اضافی مربوط به آن بحث را بر کتاب مولف اولیه می‌افزودند و به همان عنوان از خود نشر می‌دادند. البته با کتاب اصلی قاطی نمی‌شد و اضافات مشخص بوده است).

ترجمه محمد بن ابی عمیر (ایشان کتاب نوادری دارد که مورد اعتنای اصحاب بوده است. یکی از شاگردان معروف ابن ابی عمیر، عبیدالله بن احمد است که در طریق اکثر احادیث ابن ابی عمیر وجود دارد -نوادری کتابی است که مجموعه روایات پراکنده‌ای را دربرداشته که تحت عنوان واحدی قرار نمی‌گرفته-. هر جا در کتب رجالی مطلبی ذیل عنوان ابن ابی عمیر هست مطالعه کنید. دقیق خواندن ترجمه ایشان در کتب رجالی، در فهمتان از توثیق عام مشایخ ثلاث تأثیرگذار است).

ترجمه محمد بن ابراهیم نعمانی صاحب کتاب غیبه. شاگرد مرحوم کلینی است (مقاله استاد ما در مورد نعمانی و کتاب غیبت را بخوانید).

قاعده کلی: می‌توانیم به عنوان قاعده کلی بگوییم که: تمام کتب حدیثی شیعه تا زمان مجلسی دوم، با سماع و قرائت به نسل‌های بعدی منتقل می‌شده

است. استاد این مطلب را به آیه الله شبیری هم عرض کرده و ایشان هم تایید کرده‌اند.

پیامدهای کتاب محور شدن شیعه

این گام‌هایی که امام باقر و امام صادق علیهما السلام برداشتند و کتاب محوری را در حدیث شیعه نهادینه کردند، هفت پیامد و نتیجه داشت:

پیامد اول: افزایش توان دین‌شناسی شیعیان. شواهد این مطلب: شاهد اول: روایات: دو حدیث در کافی شریف وجود دارد که هر دو هم از امام کاظم علیه السلام صادر شده و نشان از ثمربخشی نهضت علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام است:

حدیث ۱: - کافی ج ۱ ص ۵۶ ح ۹: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَهْنًا فِي الدِّينِ (ما - با طی شدن یک پروسه و نهضت علمی - فقیه گردانیده شدیم) وَأَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ (خدا به سبب شما، ما را از عامه بی‌نیاز کرد. به یاد بیاورید حدیث امام صادق علیه السلام را که فرمود: قبل از پدرم شیعه چیزی از مناسک حج و حلال و حرام نمی‌دانست و نیاز به عامه داشت)، حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مَنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ (یک شیعه نیازی ندارد که از دیگران سوال کند) تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَيَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ (شما اهل بیت ما را غنی کرده‌اید) فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٍ فَنَظَرْنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَأَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَتَأْخُذُ بِهِ (از اینجا راوی می‌خواهد اجازه فتوا به رأی خودش را بگیرد که با واکنش تند امام علیه السلام روبرو می‌شود). فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيُّ وَقُلْتُ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخَّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ» (خود راوی هم اعتراف دارد که می‌خواستند اجازه قیاس را از امام علیه السلام بگیرد).

حدیث ۲: - حدیث ۱۳ همین باب: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ (برخلاف مشهور، ایشان واقفی نبوده و در

میانه‌های امامت موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفته) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَكِّرُ مَا عِنْدَنَا فَلَا يَرُدُّ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ (در هر موضوعی نوشته‌ای داریم. مکتوب داریم) وَذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ (به خاطر شما این دست پر را داریم) ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشَبِّهُهُ فَنَقِيسُ عَلَى أَحْسَنِهِ فَقَالَ وَمَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ...».

شاهد دوم: امام باقر علیه السلام (که دوره ایشان دوره آغاز حرکت علمی و حدیثی شیعه است) در کتب اربعه حدود ۸۰۰۰ روایت دارند که به جز ۵ راوی پرکار (محمد بن مسلم و زراره و ابوبصیر و محمد بن قیس و جابر بن یزید)، بقیه راویان، هر راوی به تعداد انگشتان دست [یا کمی بیشتر] روایت نقل کرده‌اند. اما از امام صادق علیه السلام در این کتب ۳۱۰۰۰ حدیث نقل شده است و اصحاب پرکار هم به ۳۰ نفر افزایش پیدا می‌کنند و نکته قابل توجه این است که در میان راویان پرکار امام صادق علیه السلام مطلقاً راوی ضعیف نداریم.

شاهد سوم: دیگر شاهد بر افزایش توان دین‌شناسی اصحاب، ترجمه اصحاب و مقایسه آنها و تأثیرشان بر شاگردان است. از جمله تراجمی که می‌توان برای این مطلب شاهد آورد، این ترجمه‌هاست:

۱: ترجمه محمد بن مسلم - نجاشی ص ۳۲۳-: «محمد بن مسلم بن ربیع أبو جعفر الأوقص (کمی گردنشان کوتاه بوده) الطحان (آسیاب داشته) مولی ثقیف الأعور (چشمشان کمی مشکل داشته) وجه أصحابنا بالكوفة فقیه ورع صلب أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام و روی عنهما و كان من أوثق الناس. له كتاب يسمى الأربعمئة مسألة في أبواب الحلال و الحرام. أخبرنا أحمد بن علي قال حدثنا ابن سفيان عن حميد قال: حدثنا حمدان القلانسي قال: حدثنا السندي بن محمد عن العلاء بن رزين عنه به. و مات محمد بن مسلم سنة خمسین و مائة.»

حال وقتی در درایة النور «روی عنه» محمد بن مسلم را بزنیم، می‌بینیم بیشترین عدد نقل از او را علاء بن رزین با ۱۰۳۸ روایت دارد. یعنی ۳۹ درصد روایات محمد بن مسلم را علاء از او نقل کرده. با مشاهده ترجمه علاء بن رزین، تأثیر محمد بن مسلم بر این شاگردش را متوجه می‌شویم:

آ: ترجمه علاء بن رزین - نجاشی ص ۲۹۸ مدخل ۸۱-: «العلاء بن رزین القلاء ثقفی مولی (یعنی ثقفی بودنش از باب ولاء عتق است نه از باب تولد و عربیت) قاله ابن فضال. وقال ابن عبدة الناسب: مولی یشکر. کان یقلی السویق روی عن أبي عبد الله علیه السلام و صحب محمد بن مسلم و فقه علیه (یعنی تربیت یافته دست محمد بن مسلم است) و کان ثقة وجهاً و الهلال بن العلاء روی عنه و عبد الملك بن محمد بن العلاء. له کتب یرویها جماعة أخبرنا جماعة عن الحسن بن حمزة قال: حدثنا محمد بن جعفر عن الصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی قال: حدثنا الحسن عن العلاء بکتابه».

طبقه دوم اصحاب امام صادق علیه السلام که از صغار اصحاب ایشان هستند، بیشتر روایات را از طبقه اول مثل زراره و محمد بن مسلم گرفته اند.

۳: ترجمه و جمیل بن دراج (از طبقه دوم اصحاب اجماع و افقه این طبقه است) و تأثیری که از زراره گرفته است - کشی ص ۱۳۴-: «... ابن أبي عمير قال قلت لجميل بن دراج ما أحسن محضرك وأزين مجلسك فقال إي والله ما كنا حول زرارة بن أعين إلا بمنزلة الصبيان في الكتاب حول المعلم»

۴: گزارشاتی از رجال کشی در مورد بعضی از اصحاب اجماع: - رجال کشی ص ۱۳۶ گزارش ۲۱۷-: «(سند گزارش صحیح است) حدثني حمدويه بن نصير قال حدثني يعقوب بن يزيد ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب (این ربطی به ابوالخطاب ضعیف ندارد. اسم پدرشان فرق می کند) عن محمد بن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد وغيره قالوا قال أبو عبد الله (ع): رحم الله زرارة بن أعين لولا زرارة بن أعين لولا زرارة ونظراؤه لاندروست أحاديث أبي (علیه السلام)».

در گزارش ۲۱۹ آمده: «سمعت أبا عبد الله (ع) يقول ما أحد أحميا ذكرنا وأحاديث أبي (ع) إلا زرارة وأبو بصير لث المرادي ومحمد بن مسلم وبريد بن معاوية العجلي ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين وأمناء أبي (ع) على حلال الله وحرامه وهم السابقون إلينا في الدنيا والسابقون إلينا في الآخرة».

در گزارش ۲۲۰ آمده: «عن جميل بن دراج قال دخلتُ على أبي عبد الله (ع) فاستقبلني رجلٌ خارج من عند أبي عبد الله (ع) من أهل الكوفة من أصحابنا (من رفته ام داخل و مردی بیرون

می آمد) فلما دخلتُ على أبي عبد الله (ع) قال لي: لقيتَ الرجل الخارج من عندي؟ فقلتُ: بلى هو رجل من أصحابنا من أهل الكوفة. فقال: لا قدَّس الله روحه ولا قدس مثله، (چرا نفرینش کردند؟ چون:) إنه ذكر أقواما كان أبي (ع) انتمنهم على حلال الله وحرّامه وكانوا عيبة علمه وكذلك اليوم هم عندي هم مستودع سري أصحاب أبي (ع) حقا إذا أراد الله بأهل الأرض سوءا صرف بهم عنهم سوء هم نجوم شيعتي أحياء وأمواتا يحيون ذكر أبي (عليه السلام) بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين وتأول الغالين. ثم بكى (از شدت تأثر گریه کردند). فقلتُ: مَنْ هُمْ؟ فقال: مَنْ عليهم صلواتُ الله ورحمته أحياء وأمواتاً، بريد العجلی وزرارة وأبو بصير و محمد بن مسلم، أما إنّه يا جميل! سيُبينُ لك أمرُ هذا الرجل إلى قريب. قال جميل: فوالله ما كان إلا قليلاً حتّى رأيتُ ذلك الرجل ينسب إلى آل أبي الخطاب. قلتُ: الله يعلم حيث يجعل رسالته قال جميل: وكنا نعرف أصحاب أبي الخطاب ببغض هؤلاء رحمة الله عليهم».

حديث دوم رجال کشی - رجال کشی ص ۳: «قال الصادق (ع) اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنا فإننا لا نعدُّ الفقيه منهم فقيهاً حتّى يكون محدّثاً. فقيل له: أ و يكون المؤمن محدّثاً؟ قال: يكون مُفَهِّماً والمُفَهِّمُ مُحَدِّثٌ» (یعنی علم پدرم در ظرف وجودی اینها ریخته شده. این شاگردان طراز اول اهل بیت علیهم السلام جامعیت هم داشتند).

گزارش - رجال کشی ص ۱۶۱ مدخل ۲۷۳: «حدثني محمد بن قولويه قال حدثني سعد بن عبد الله بن أبي خلف القمي (از مشايخ ابن ولید) قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد الحَجَّال عن العلاء بن رزين عن عبد الله بن أبي يعفور (نجاشی در موردش می گوید: «ثقة ثقة جليل في أصحابنا كريم على أبي عبد الله». دو نفر را امام صادق فرمودند هیچ گلايه ای از آنها ندارم: یکی عمران بن اعين برادر زراره و یکی همين فرد) قال قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): إنه ليس كل ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم ويجيء الرجل من أصحابنا فيسألني وليس عندي كلما يسألني عنه. قال: فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فإنه قد سمع من أبي وكان عنده وجيهاً». دیگر دوره ای که همه گره ها به دست امام عليه السلام باز شود گذشته است. الآن باید بروی سراغ راویان طبقه اول پدرم. با اینکه این فرد نگفت فقه، سوالش عام است. امام هم به طور عام او را به محمد بن مسلم ارجاع دادند.

- کشی ص ۲۴۹ گزارش ۶۶۲-: «عبد الله بن أبي يعفور قال قلت لأبي عبد الله (ع): والله لو فقلت (دونیم کنی) رمانة بنصفین، فقلت هذا حرام وهذا حلال لشهدت أن الذي قلت حلال، حلالٌ وأن الذي قلت حرام، حرامٌ. فقال: رحمك الله رحمك الله».

گزارش ۲۲۱ کشی را هم حتماً بخوانید -گفتگویی بین زرارہ و امام علیہ السلام است و خواندنی است-.

کشی ص ۳۳۷: «یونس بن یعقوب قال کنا عند أبي عبد الله (ع) فقال أما لكم من مَفْرَع (آیا مفرع و پناگاه ندارید؟) أما لكم من مستراح تستريحون إليه (آیا ملجئی برای راحتی و آسایش ندارید؟) ما يمنعکم من الحارث بن المغيرة النصري (چرا سراغ حارث بن مغیره نمی‌روید؟ یعنی او ملجأ و مستراح شماست)».

گزارش مهم: بعدی در مقدمه «کتاب من لا یحضره الفقیه» که پس از اجابت میزبان در سفر و تصمیم به نگارش این کتاب، شیخ صدوق می‌فرماید که این کتاب را از روی چه منابعی نوشته: «... وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلِيِّ (این اولین کتاب تألیف یافته توسط شیعه است) وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْجَمَّةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ وَ كِتَابِ الرَّحْمَةِ لِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ نَوَادِرِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ كُتُبِ الْمُحَاسِنِ لِأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ رِسَالَةِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيَّ وَ غَيْرِهَا مِنْ الْأَصُولِ وَ الْمُصَنَّفَاتِ الَّتِي طُرِقَ إِلَيْهَا مَعْرُوفَةٌ...».

این نشان می‌دهد که این همه منابع و کتب اولیه حدیثی در اختیار شیخ صدوق (که در نیمه دوم قرن چهارم است) بوده فلذا می‌تواند حتی در سفر، کتابی مثل من لا یحضره الفقیه کند که یکی از کتب اربعه و از معتبرترین کتب حدیثی شیعه می‌شود. این اتصال از نیمه اول قرن دوم تا نیمه دوم قرن چهارم، مرهون سیره کتاب‌نویسی شیعه است.

پیامد دوم: امکان پاسخ‌گویی به نیازهای نوپیدای فرهنگی در بستر جامعه شیعه. این پیامد هم در ضمن گزارشات سابق توضیح داده شد.

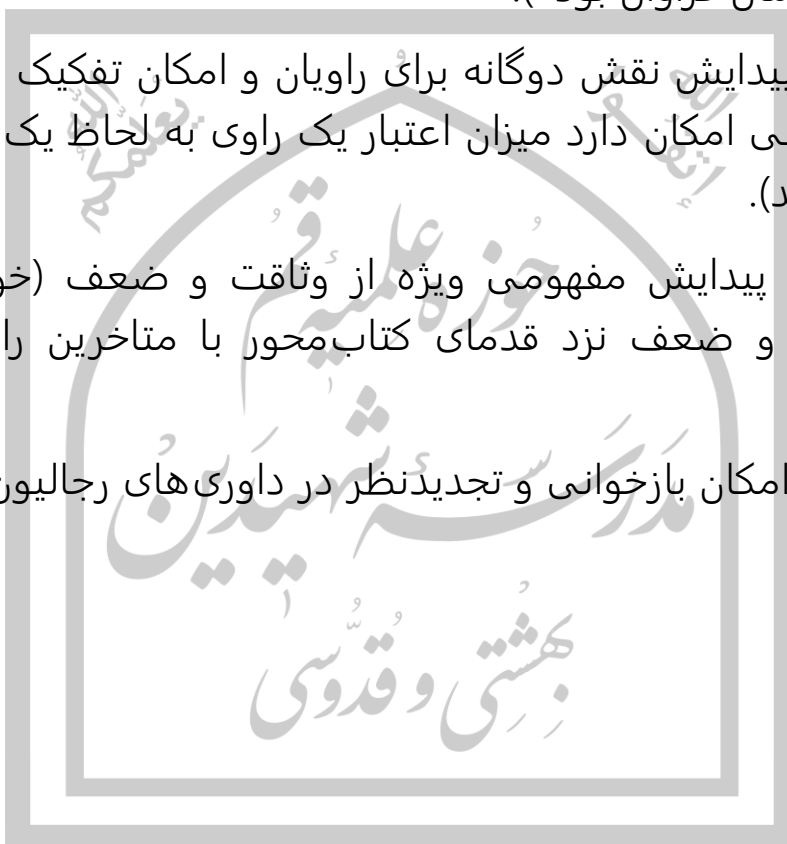
پیامد سوم: ایمن سازی بستر انتقال احادیث شیعه (با حاکمیت فرایند سماع و قرائت).

پیامد چهارم: رقم خوردن روشی ویژه در اعتبارسنجی احادیث شیعه (الآن روش اعتبار سنجی احادیث شیعه، شخص محور است ولی در گذشته، کتاب محور بوده است. مضمون کلام صاحب منتقی هم همین است که فرمود: «در گذشته اصحاب نیازی به تقسیم حدیث به صحیحه و... نداشته‌اند چون قرائت دال بر صدور خبر نزدشان فراوان بود»).

پیامد پنجم: پیدایش نقش دوگانه برایِ راویان و امکان تفکیک میان دو نقش در ارزیابی (یعنی امکان دارد میزان اعتبار یک راوی به لحاظ یک نقش بیش از نقش دیگر باشد).

پیامد ششم: پیدایش مفهومی ویژه از وثاقت و ضعف (خواهیم دید که مفهوم وثاقت و ضعف نزد قدمای کتاب‌محور با متاخرین راوی‌محور فرق می‌کند).

پیامد هفتم: امکان بازخوانی و تجدیدنظر در داورهای رجالیون پیشین.



بحث ششم: نقد محتوایی حدیث و بحث «استثناء»

در گذشته تاریخ حدیث شیعه (از زمان امام باقر علیه السلام به بعد) هر حدیثی از هرکسی پذیرفته نمی‌شد. صرفاً راستگویی راوی برای پذیرش کافی نبود. بلکه اصحاب، محتوا را تحلیل و نقد می‌کردند و اگر با مجموعه احادیثی که نزدشان بود سازگار بود، می‌پذیرفتند و الا فلا.

پیشینه: سرچشمه نقد محتوایی، نهاد امامت نیست، بلکه احساس نیازی بود که در جامعه شیعه شکل گرفت. چون جامعه شیعه مشاهده می‌کرد که ائمه علیهم السلام به دلیل تقیه یا مسائل دیگر، حکم مساله را به همه، یک جور نمی‌گفتند (یعنی تمام احادیث در مقام بیان حکم واقعی نیستند) و همچنین در مسائل پیرامون امامت هم شیعه فهمید که بعضی احادیث جنبه عمومی داشته و قابل نشرند و بعضی احادیث اختصاصی هستند (مثل اختصاصی‌های جابر بن یزید یا محمد بن سنان یا مفضل بن عمر). در هردو زمینه اصحاب خودشان دست به نقد و فیلتر محتوایی می‌زدند.

البته این نقد محتوایی، در یک مقطعی از تاریخ، افراطی شد و تبدیل به نقد محتوایی بی مبنا شد، در اینجا خود معصومین علیهم السلام وارد میدان شده و این مساله را تعدیل کردند. در شواهد زیر این مطلب به خوبی آشکار می‌شود.

شواهد وجود نقد محتوایی

چند باب در کتب حدیثی وجود دارند که برای اثبات و آشنایی با کیفیت نقد محتوایی کمک می‌کنند: ۱: باب الکتان در کتاب شریف کافی. ۲: باب التقیه.

حال از این باب‌ها چند حدیث می‌خوانیم برای اینکه اصل وجود نقد محتوا برای پذیرش یا رد حدیث، اثبات شود:

شاهد اول: - کافی ج ۲ باب الکتان ح ۷ ص ۲۲۳: «عَنْهُ» (محمد بن یحیی العطار که در سند شماره ۴ هست) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (بن عیسی اشعری. هر جا در کافی محمد بن یحیی از احمد بن محمد نقل کرد منظور، ایشان است) عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ (دو ابن محبوب داریم: در طبقه شاگردان احمد بن محمد بن عیسی است که هیچگاه از او به ابن محبوب تعبیر نمی‌شود، او محمد بن علی بن محبوب است و بیشتر روایاتش در تهذیب و استبصار است. یکی دیگر هم در طبقه مشایخ احمد بن محمد بن عیسی داریم به نام حسن بن محبوب صرّاد - سلاح فروش - بَجَلَى. طبق یک قول از اصحاب اجماع است و در وثاقتش شکی نیست) عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ (با ابوجمیل مفضل بن صالح اشتباه نکنید چون او تضعیف دارد و وثاقتش اختلافی است ولی جمیل بن صالح توثیق صریح دارد و اختلافی هم نیست) عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ (زیاد بن عیسی یا زاد بن ابی رجاء است و توثیق صریح دارد. لذا سند صحیح است و همه روایت، توثیق صریح شده‌اند) قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْثَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَ أَمَقَّتَهُمْ لِلَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُرَوَّى عَنَّا (یعنی مستقیم از امام علیه السلام نگرفته. وقتی از کسی حدیث ما را می‌شنود) فَلَمْ يَقْبَلْهُ (محتوا را نمی‌پذیرد) اَشْمَأَزَّ مِنْهُ (از محتوا تنفر پیدا می‌کند) وَجَحَدَهُ (انکار می‌کند که این حدیث مال امام علیه السلام باشد) وَكَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ (قبول کنندگان این حدیث را کافر می‌خواند) وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَإِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا عَنْ وَلَا يَتَنَا» پیام این روایت این است که: اولاً نقد محتوایی در بین بعضی اصحاب بوده و ثانیاً حضرت آن را رد کردند و فرمودند: باید هر حدیثی شنیدی را در بوطه امکان گذاشته و بلافاصله با سنجش عقلی خودت آن را رد نکنی.

شاهد دوم: - کافی ج ۸ روضه کافی ص ۱۲۴: «...عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع وَهُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَابًا أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَعَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ فَأَخْتَبَسَ الْجَوَابُ عَلَيَّ أَشْهُرًا ثُمَّ

أَجَابَنِي بِجَوَابٍ هَذِهِ تُسَخِّتُهُ (علی بن سويد صائی نامه‌ای به امام کاظم علیه السلام می‌نویسد، وقتی که ایشان در حبس هستند. ایشان بعد از چند ماه جواب او را می‌دهند) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ... أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ أَمْرُؤَ أَنْزَلَكَ اللَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَةٍ خَاصَّةٍ (اولاً تو اهل ولایت هستی) وَحَفِظَ مَوَدَّةَ مَا اسْتَرْعَاكَ مِنْ دِينِهِ (ثانیاً اهل کتمان هستی) وَمَا أَلْهَمَكَ مِنْ رُشْدِكَ وَبَصَرِكَ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِتَفْضِيلِكَ إِيَّاهُمْ وَبِرَدِّكَ الْأُمُورَ إِلَيْهِمْ (سوالات و شبهات را هم از ما می‌پرسی) كَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ أُمُورٍ كُنْتُ مِنْهَا فِي تَقِيَّةٍ وَمِنْ كِتْمَانٍهَا فِي سَعَةٍ (آن موقع که سوال کردی در تقیه بودم و باید کتمان می‌کردم) فَلَمَّا انْقَضَى سُلْطَانُ الْجَبَابِرَةِ وَجَاءَ سُلْطَانُ ذِي السُّلْطَانِ الْعَظِيمِ بِفِرَاقِ الدُّنْيَا الْمَدْمُومَةِ إِلَى أَهْلِهَا الْعَتَاةِ عَلَى خَالِقِهِمْ (کم کم دارم از این دنیا رخت برمی‌بندم) رَأَيْتُ أَنَّ أَفْسَرَكَ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ مَخَافَةً أَنْ يَدْخُلَ الْحَيْرَةُ عَلَى ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ قِبَلِ جَهَالَتِهِمْ فَاتَّقِ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرَهُ وَخُصَّ لَذَلِكَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ (این مطالب را به هرکسی نگو) وَاحْذَرُ أَنْ تَكُونَ سَبَبَ بَلِيَّةٍ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ أَوْ حَارِشاً عَلَيْهِمْ بِإِفْشَاءِ مَا اسْتَوْدَعْتُكَ وَإِظْهَارِ مَا اسْتَكْتَمْتُكَ (با اظهار بی‌جای این مطالب سبب اذیت و آزار اولیاء الهی نشو) وَلَنْ تَفْعَلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ أَوَّلَ مَا أَنْهِيَ إِلَيْكَ أَنِّي أَنْعَى إِلَيْكَ نَفْسِي فِي لَيْالِي هَذِهِ غَيْرَ جَانِعٍ وَلَا نَادِمٍ وَلَا شَاكٍ فِيمَا هُوَ كَائِنٌ مِمَّا قَدْ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَحَتَمَ (اولین مطلب این است که مرگ من نزدیک است) فَاسْتَمْسِكْ بِعُرْوَةِ الدِّينِ آلِ مُحَمَّدٍ وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ وَالْمُسَالَمَةَ لَهُمْ وَالرِّضَا بِمَا قَالُوا (مسائلت را از ائمه بپرس) وَلَا تَلْتَمِسْ دِينَ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكَ وَلَا تُحِبَّنْ دِينَهُمْ فَإِنَّهُمْ الْخَائِنُونَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ (از مخالفین که خیانتکار در دین هستند نپرس) وَتَدْرِ مَا خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ (تو هم می‌دانی که خیانتکارند) انْتُمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَبَدَّلُوهُ وَذُلُّوا عَلَى وِلَاةِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ فَأَنْصَرَفُوا عَنْهُمْ (آنها از اهل بیت کناره گرفتند) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. وَسَأَلْتُ عَنْ رَجُلَيْنِ اغْتَصَبَا رَجُلًا مَالًا كَانَ يُنْفِقُهُ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا اغْتَصَبَاهُ ذَلِكَ لَمْ يَرْضِيَا حَيْثُ غَصَبَاهُ حَتَّى حَمَلَاهُ إِيَّاهُ كُرْهًا فَوْقَ رَقَبَتِهِ إِلَى مَنَازِلِهِمَا (یعنی مالش را از دوشش گرفتند و او را مجبور کردند که تا خانه‌شان حمل کند و اعتراف به نفعشان کند) فَلَمَّا أَخْرَزَاهُ تَوَلَّيَا إِنْفَاقَهُ، أَيْ بُلْغَانِ بِذَلِكَ كُفْرًا؟ (با کنایه دارد در مورد اولی و دومی می‌پرسد که با غصب خلافت آیا

کافر شدند؟). فَلَعَمْرِي لَقَدْ نَافَقًا قَبْلَ ذَلِكَ وَرَدًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَلَامُهُ وَهَزَنًا بِرَسُولِهِ ص وَهُمَا الْكَافِرَانِ عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ مَا دَخَلَ قَلْبَ أَحَدٍ مِنْهُمَا شَيْءٌ مِنَ الْإِيمَانِ مُنْذُ خُرُوجِهِمَا مِنْ خَالَتَيْهِمَا (به خدا قسم آنها هیچگاه ایمان نداشتند. از اول هم کافر بودند و در زمان پیامبر هم منافقانه اظهار ایمان می کردند و پیامبر را استهزاء کرده و احکام الهی را رد می کردند) وَمَا أَزْدَادَا إِلَّا شَكًّا، كَانَا خَدَاعَيْنِ مُرْتَابَيْنِ مُنَافِقَيْنِ حَتَّى تَوَفَّيْتُهُمَا مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ إِلَى مَحَلِّ الْخِزْيِ فِي دَارِ الْمَقَامِ. وَسَأَلْتُ عَمَّنْ حَضَرَ ذَلِكَ الرَّجُلَ وَهُوَ يُغْصَبُ مَالُهُ وَيُوضَعُ عَلَى رَقَبَتِهِ، مِنْهُمْ عَارِفٌ وَمُنْكَرٌ فَأُولَئِكَ أَهْلُ الرَّدَّةِ الْأُولَى مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (تمام کسانی که به غصب خلافت راضی شدند، مرتد و از دین خارج گشتند). وَ سَأَلْتُ عَنْ مَبْلَغِ عِلْمِنَا وَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُفِّ فِي الْقُلُوبِ وَنُقِرَّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص (فکر نکن ما پیامبر هستیم)... وَ سَأَلْتُ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَالضَّعِيفُ مَنْ لَمْ يُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ وَلَمْ يَعْرِفِ الْإِخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِضَعِيفٍ (کسی که اختلاف بین حق و باطل را دیده دیگر مستضعف فکری نیست) وَ سَأَلْتُ عَنِ الشَّهَادَاتِ لَهُمْ فَأَقِمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ وَالْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَإِنْ خِفْتَ عَلَى أَخِيكَ ضَيْمًا فَلَا وَادْعُ إِلَى شَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بِمَعْرِفَتِنَا مَنْ رَجَوْتَ إِجَابَتَهُ وَلَا تَحْصَنْ بِحِصْنِ رِيَاءٍ وَوَالِ آلَ مُحَمَّدٍ. (از اینجا به بعد مربوط به بحث ماست): وَلَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا وَنُسِبَ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَإِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ مِنَّا خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَا قُلْنَا وَ عَلَى أَيِّ وَجْهِ وَصَفْنَاهُ، آمِنُ بِمَا أَخْبَرَكَ وَلَا تُفْشِرْ مَا اسْتَكْتَمْنَاكَ مِنْ خَيْرِكَ (حتی اگر خبری که از طرف ما به تو رسیده را برخلاف روایات دیگر ما یافتی، نگو باطل است. تو که نمی دانی جهت صدورش چیست؟)...».

یک نمونه از برخورد بزرگان با راویانی که هر حدیثی را می پذیرفتند: محمد بن جعفر بن احمد بن بصری در طبقه مشایخ کلینی است. در این طبقه راویان جلیل القدر فراوانند (امثال محمد بن یحیی العطار، علی بن ابراهیم، احمد بن ادريس، حسین بن محمد بن عمران اشعری، محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن علی بن محبوب): -نجاشی ص ۳۷۲ مدخل ۱۰۱۹-: «محمد بن جعفر بن احمد بن بطة المؤدب، أبو جعفر القمي كان كبير المنزل بقم كثير

الأدب والفضل والعلم (العلم والفضل)، يتساهل في الحديث ويعلق الأسانيد بالإجازات وفي فهرست ما رواه، غلط كثير (یعنی با وجود آن تعاریف، به خاطر تساهل در دریافت و نشر احادیث، او را مذمت کرده‌اند)....».

در ترجمه علی بن حسان هاشمی نیز همین مطلب وجود دارد.

بحث استثناء در حدیث

استثناء، نمونه عینی سنجش محتوایی احادیث و کتب حدیثی است.

مثال برای استثناء: مجموعه‌ای از راویان از سه حوزه حدیثی داریم که ابن ولید از میان احادیثشان استثناء می‌کند: ۱: محمد بن سنان و محمد بن علی ابوسمینه هر دو از حوزه قم و متهم به غلو و کذب. ۲: علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله هر سه از حوزه قم و ثقه و از مشایخ محمد بن حسن بن ولید. ۳: یونس بن عبدالرحمن از حوزه بغداد که از بزرگان روات است و قطعاً مورد تایید امام است، ولی اختلافی کلامی با حوزه قم دارد.

کتب این بزرگواران به دست ابن ولید می‌رسد، ایشان به کتب و آثار تمام این مجموعه از لحاظ محتوایی استثناء می‌زند. یعنی بزرگی آن سه استاد ابن ولید و جلالت یونس باعث نمی‌شود که به محتوای احادیثشان دقت نکرده و نقد محتوایی نکند.

انواع استثناء

چند نکته وجود دارد که در بحث استثناء اهمیت دارد: واسطه‌ای که بین رجالی و صاحب کتاب حدیث وجود دارد. واسطه صاحب کتاب تا معصوم علیه السلام. محتوای کتاب. شخصیت خود صاحب کتاب. با توجه به این نکات، استثناء انواعی پیدا می‌کند:

نوع اول: استثناء احادیث برخی از شاگردان صاحب کتاب.

مثال: ترجمه یونس بن عبدالرحمن - فهرست شیخ ص ۵۱ مدخل ۸۱۳ - «مولی

آل یقطین. له کتب كثيرة أكثر من ثلاثين وقيل: إنها مثل کتب الحسين بن سعيد (حسین بن سعید

چون کتبش خیلی جامعیت داشته، ضرب المثل شده و در ترجمه خیلی از روایات می‌گویند: کتبش مثل حسین بن سعید است) و زیاده کتاب جامع الآثار و کتاب الشرائع و کتاب العلل و کتاب اختلاف الحديث و مسائله عن أبي الحسن موسى عليه السلام. أخبرنا بجميع كتبه و رواياته جماعة عن محمد بن علي بن الحسين (شيخ صدوق) عن محمد بن الحسن و عن أحمد بن محمد بن الحسن عن أبيه. و أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله و الحميري و علي بن إبراهيم و محمد بن الحسن الصفار كلهم عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار و صالح بن السندی عن يونس. و رواها محمد بن علي بن الحسين عن حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه عن علي بن إبراهيم (عن أبيه) عن إسماعيل و صالح عن يونس. (تا اینجا بیش از ده طریق به کتب یونس بیان شد که هیچ مشکلی نداشت. ولی این طریقی که الآن شروع می‌شود مشکل دار است و توسط ابن ولید استثناء شده است:) و أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن عن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس. قال محمد بن علي بن الحسين (شيخ صدوق): سمعت محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله يقول: كتب يونس التي هي بالروايات كلها صحيحة يعتمد عليها إلا ما ينفرد به محمد بن عيسى بن عبيد و لم يروه غيره فإنه لا يعتمد عليه ولا يفتى به». یعنی تمام کتب یونس تا معصوم علیه السلام صحیح و قابل استناد است - چه در قالب حدیث باشد چه در قالب کتاب - جز آنچه محمد بن عیسی منفرداً به یونس نسبت دهد. یعنی حلقه مفقوده در مورد مستثنی، بین ابن ولید تا یونس است.

برای اثبات اینکه کلام ابن ولید، هم شامل کتب است هم حدیث، به ترجمه محمد بن عیسی بن عبید در رجال نجاشی رجوع می‌کنیم: -نجاشی ص ۳۳۳ مدخل ۸۹۶:- «محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی مولی أسد بن خزیمه، أبو جعفر، جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین كثير الرواية حسن التصانيف روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام مكاتبة و مشافهة (تا اینجا در مورد خود راوی بود که یک شخصیت ثقة بدون اشکال است. از اینجا به بعد از جنبه روایت کتب دیگران بحث می‌کند که آن هم فقط در نقل کتب یونس توسط ابن ولید به آن اشکال شده است) و ذکر أبو جعفر بن بابویه عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس و حديثه لا يعتمد عليه...».

نکته مهم اینکه ابن ولید کتب و احادیث یونس را مورد اعتماد و صحیح دانست با اینکه اکثر روایات یونس با واسطه از معصوم روایت می‌شوند. حال آیا می‌توان با اطلاق کلام ابن ولید در ناحیه مستثنی منه، تمام روایات یونس را معتبر دانست؟

نوع دوم: استثناء احادیث برخی از اساتید صاحب کتاب.

مثال: ترجمه سعد بن عبدالله قمی (دو نفر در صدر مشایخ ابن ولید قرار دارند: ۱: سعد بن عبدالله. ۲: محمد بن حسن صفار) - فهرست شیخ ص ۲۱۵ مدخل ۳۱۶-: «سعد بن عبد الله القمي يُكْنَى أبا القاسم، جليل القدر واسع الأخبار كثير التصانيف ثقة. فمن كتبه: كتاب الرحمة وهو يشمل على كتب، جماعة منها: كتاب الطهارة كتاب الصلاة كتاب الزكاة كتاب الصوم كتاب الحج كتاب جوامع الحج كتاب الضياء في الإمامة كتاب مقالات الإمامية كتاب مناقب رواية الحديث كتاب مثالب رواية الحديث كتاب في فضل قم والكوفة كتاب في فضل أبي طالب وعبد المطلب وعبد الله كتاب بصائر الدرجات (دو نفر از اصحاب در قم همزمان کتاب بصائر الدرجات داشتند: سعد بن عبدالله و محمد بن حسن صفار) أربعة أجزاء، كتاب المنتخبات نحو من ألف ورقة (هرچه راوی مشهورتر و کتاب حجیم‌تر و پرحدیث‌تر باشد، حساسیت ابن ولید هم بیشتر می‌شود. فلذا در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی می‌خوانیم که کتاب نوادر/الحکمة که کامل‌ترین کتاب در عصر خود بوده است. ابن ولید از اول تا آخر آن را بررسی می‌کند و بعد مجموعه‌ای از استثنائات بر آن می‌زند) وله فهرست كتب ما رواه. أخرنا بجميع كتبه ورواياته عدة من أصحابنا عن محمد بن علي بن الحسين (بن بابويه) عن أبيه و محمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله عن رجاله (تعبیر رجالی یا عن الرجال در مورد راویانی به کار می‌رود که نوع روایاتشان از معصوم علیه السلام با واسطه است). قال محمد بن علي بن الحسين: إلا كتاب المنتخبات فإني لم أروها عن محمد بن الحسن إلا أجزاء قرأتها عليه (یعنی فقط آن مقداری که موفق به قرائتش شدم) وأعلمتُ على الأحاديث التي رواها محمد بن موسى (بن عیسی) الهمداني وقد رُويت عنه (در ابتدای اسناد در مشیخه‌ها تعبیر «رویت» به تعبیر سیدنا الاستاد، با تشدید و مجهول درست است. این تعبیر در جایی به کار می‌رود که قواعد سماع و قرائت و اجازه و

تحديث طى شده باشد) كل ما في كتب المنتخب مما أعرف طريقه من الرجال الثقات. وأخبرنا الحسين بن عبيد الله وابن أبي جيد عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن سعد بن عبد الله.

ابن وليد فقط با یک نفر به طور کلی مشکل دارد: محمد بن موسى بن عيسى همدانی. او را کذاب و غیر ثقه می‌داند.

نوع سوم: استثناء مفاهیم کلی از کتاب.

ابن وليد مبانی خود در مورد افراد و ضعف و غلو و... را برای شاگردانش از جمله شيخ صدوق بیان کرده. فلذا شيخ صدوق می‌فرماید: شيخ ما (ابن وليد) گفت: «أول درجة في الغلو، نفي السهو من النبي». طبق این مبانی، ابن وليد کتب ابن سنان و محمد بن علی ابوسمینه را استثناء می‌کند. مشکل ابن وليد با این کتب، برخی از محتواهای به زعم او غلوآمیز است ولی در استناد این کتب به مولفین اشکالی ندارد.

مثال: ترجمه محمد بن سنان ظاهری - فهرست شيخ ص ۴۰۶ مدخل ۶۲۰:-
«محمد بن سنان: له كتب وقد طعن عليه و ضعف و كتبه مثل كتب الحسين بن سعيد على عددها (یعنی ۳۰ کتاب) وله كتاب النوادر. و جميع ما رواه إلا ما كان فيه تخطيط أو غلو (اگر تخطيط و غلو را به یک معنا بدانیم که هیچ و الا دو امر مختلف را بیان می‌کند. در یک پایان‌نامه مفصل بحث کرده‌ایم که تخطيط سه معنا دارد: ۱: لغوی: درهم کردن. ناظر به اشکال روشی کتاب. مثلاً در ترجمه محمد بن جعفر بن احمد این نحو تخطيط بیان شده. یعنی کتاب بی نظم است. ۲: در هم آمیختگی آموزه‌های صحیح و غیر صحیح. مثلاً در ترجمه ابراهیم بن اسحاق احمر چنین تخطی بیان شده. ۳: تخطيط به معنای غلو. مثل آنچه در ترجمه اسحاق بن محمد بن احمد ابان نخعی آمده است) أخبرنا به جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و...».

مثال ۲: ترجمه محمد بن علی ابوسمینه - فهرست ص ۴۱۲ مدخل ۶۲۵:- «محمد بن علي الصيرفي الكوفي يكتي أبا سمينة له كتب وقيل: إنها مثل كتب الحسين بن سعيد. أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم

عن محمد بن علي الصيرفي إلا ما كان فيها من تخطيط أو غلو أو تدليس أو ينفرد به (یعنی تنها ابوسمینه روایت کرده باشد) ولا يُعرف من غير طريقه».

نوع چهارم: استثناء جزء مشخصی از اثر یا آثار صاحب کتاب.

مثال ۱: حدود ۳۰ کتاب یا بیشتر به محمد بن حسن صفار نسبت داده شده. تمام این کتب را ابن ولید می‌پذیرد. جز کتاب *بصائر الدرجات*. این می‌شود استثناء جزء مشخصی از آثار. حال با اینکه تمام کتب صفار از جمله *بصائر* را خود ابن ولید از او دریافت کرده، چرا این را استثناء کرده؟ با مراجعه به کتاب *بصائر* مشخص می‌شود (بعضی اصل نسبت این کتاب به محمد بن حسن را نمی‌پذیرند. کتاب *بصائر* خیلی کتاب مهمی است. در عصر خاصی با گرایش‌های خاص نوشته شده. بعضی آن را مرام‌نامه غلات می‌خوانند. در انگلیس یک استاد، کرسی درس این کتاب را دارد. محتوایش همه‌اش در مورد علم امام است و به نظر ما مشکلی ندارد). فهرست شیخ ص ۴۰۸ مدخل ۶۲۲: «محمد بن الحسن الصفار قمي: له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد وزيادة كتاب بصائر الدرجات وغيره وله مسائل كتب بها إلى أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام. أخبرنا بجميع كتبه ورواياته ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار. وأخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن محمد بن الحسن [بن الوليد] عن محمد بن الحسن الصفار عن رجاله إلا كتاب بصائر الدرجات فإنه لم يروه عنه (محمد بن الحسن) بن الوليد...».

مثال ۲: علی بن ابراهیم بن هاشم هم مجموعه کتبی دارد از جمله *شرایع* (فقهی بوده). ابن ولید تمام کتب *شرایع* را دیده و پذیرفته فقط روایتی تحت عنوان *تحريم لحم البعيرة* را استثناء می‌کند.

فهرست ص ۲۶۶ مدخل ۲۸۰: «علي بن إبراهيم بن هاشم القمي: له كتب منها: كتاب التفسير كتاب الناسخ والمنسوخ كتاب المغازي كتاب الشرائع كتاب قرب الإسناد. وزاد ابن النديم: كتاب المناقب وكتاب إختيار القراءات ورواياته. أخبرنا بجميعها جماعة عن أبي محمد الحسن بن حمزة العلوي الطبري عن علي بن إبراهيم. وأخبرنا محمد بن محمد بن النعمان عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه

و محمد بن الحسن و حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه عن علي بن إبراهيم إلا حديثا واحدا استثناه من كتاب الشرائع في تحريم لحم البعير وقال: لا أرويه...».

مثال ۳: ترجمه محمد بن اورمه - فهرست شيخ ص ۶۰۷ مدخل ۶۲۱-: «محمد بن أورمة: له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد وفي رواياته تخطيط. أخبرنا بجميعها (إلا ما كان فيها) من تخطيط أو غلو ابن أبي جيد عن ابن الوليد عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمة. قال محمد بن علي بن الحسين: محمد بن أورمة طعن عليه بالغلو فكل ما كان في كتبه مما يوجد في كتب الحسين بن سعيد و غيره فإنه يعتمد ويفتي به (وكل ما تفرد) به لم يجز العمل عليه ولا يعتمد».

نکته ۱: جمله مشتمل بر استثناء دو جهت دارد: ۱: قسمت استثناء شده را قبول ندارم. ۲: قسمت های استثناء نشده را قبول دارم.

نکته ۲: در تمام یا اکثر این استثنائاتی که خواندیم رد پای ابن ولید را دیدیم. ایشان فرد بزرگی است. اگر اولین فرد میراث شناس شیعه نباشد حداقل در کنار ابن نوح سیرافی دومین فرد است. ابن نوح سیرافی استاد نجاشی به شدت ابن ولید را قبول دارد. حال، فردی که اهل استثناء کردن است (مثل ابن ولید و ابن غضائری، عیاشی، محمد بن یحیی، احمد بن ادریس. البته ابن ولید بیش از سایرین اهل استثناء است) اگر کتابی به دستش رسید و استثناء نکرده است، پیام دارد.

بحث هفتم: مفهوم «ضعف» و مفهوم «وثاقت»

بحث از «ضعف»

یکی از واقعیت های غیر قابل انکار در کتب حدیثی ما، حتی کافی، حضور پرشمار راویان ضعیف (از قبیل سهل بن زیاد) است. ممکن است اکنون بعض علما وثاقت او را اثبات کنند ولی ما هیچوقت نمی توانیم این وثاقت را به گردن امثال نجاشی و کلینی و دیگر رجالیون و علمای حدیث متقدم بگذاریم (حتی بر مبنای آیه الله شبیری که دامنه توثیقاتشان از همه وسیع تر است، باز هم ۶۰۰۰

روایت ضعیف فقط در کافی داریم. اگر کتب اربعه دیگر را هم به کافی ضمیمه کنیم حدود ۱۶۰۰۰ هزار روایت می‌شود).

پیامد ضعف راوی در نظر رجالیون

حال سؤال این است که: نتیجه ضعف راوی نزد رجالیون و محدّثین قدیم چیست؟ آیا نتیجه‌اش این است که تمام احادیث راوی ضعیف را کنار می‌گذاشته‌اند؟ جواب حوزه حله (علامه به بعد و نگرش جا افتاده در حوزه فعلی): بله. پیامد ضعف، عدم پذیرش تمام احادیث راوی ضعیف است. جواب رجالیون قدیم: خیر، با قرائن متعدد اثبات می‌شود که تمام متقدمینی که در عرصه اعتبارسنجی نظرشان مهم است (مثل ابن ولید و صدوق و نجاشی و ابن غضائری و شیخ طوسی)، نتیجه ضعف را این می‌گیرند: «عدم پذیرش روایات منفرد راوی» (یعنی اگر در یک موضوع، مضمون روایت این راوی ضعیف با مضمون روایت راویان دیگر مشترک بود، می‌پذیرند. دلیل پذیرش احادیث غیر منفرد راوی ضعیف، ممکن است قراین باشد ممکن است کثرت نقل باشد ممکن است وثاقت راویان حدیث دیگر باشد) پس ضعف به معنای کنار گذاشتن تمام روایات راوی ضعیف نیست. در همان مفردات هم اصحاب حکم به جعل و وضع نمی‌کنند بلکه توقف می‌کنند. در این بحث، عامل تضعیف هرچه باشد فرقی نمی‌کند، مضمون حدیث هم هرچه باشد فرقی نمی‌کند.

نتیجه این بحث این می‌شود که: امثال کلینی بار محتوایی یک باب را روی دوش یک راوی ضعیف (مثل محمد بن سنان و محمد بن علی ابوسمینه و سهل بن زیاد) نمی‌گذارند. بلکه در مضامین مشترک از روایات او استفاده می‌کنند. نتیجه دیگرش اینکه اگر مرحوم کلینی تمام بار محتوایی یک باب یا یک مضمون را بر دوش یک راوی گذاشتند که مثلاً نجاشی او را تضعیف کرده بود، آنگاه بین قول نجاشی و عمل کلینی تعارض پیش می‌آید.

بنابراین ثقه به معنای راستگو و ضعیف به معنای دروغگو نیست. ممکن است فردی راستگو باشد ولی ثقه نباشد. ممکن هم هست ضعیف باشد ولی دروغگو نباشد.

شواهد این ادعا (که ضعف در کلام قدما به معنای عدم پذیرش منفردات است نه طرح کل روایات)

شاهد۱: رجال نجاشی، ترجمه محمد بن سنان زاهری - ص ۳۲۸ مدخل ۸۸۸:-
 «محمد بن سنان أبو جعفر الزاهري: من وُلد زاهر مولى عمرو بن الحُمق الخزاعي، كان أبو عبد الله بن عياش يقول: حدثنا أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان قال: هو محمد بن الحسن بن سنان (يعنى محمد بن سنان در واقع نوۀ سنان است نه فرزندش) مولى زاهر (با ولاء عتق با زاهر ارتباط دارد) توفّي أبوه الحسن وهو طفل وكفّله جده سنان فنُسبَ إليه (پس علت اینکه بی واسطه می گویند ابن سنان این است که در خردسالی تحت تکفل پدر بزرگش قرار گرفته) وقال أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد (ابن عقیده. زیدی است ولی به شیعه علاقه مند بوده. یکی از نوشته هایش معرفی اصحاب ائمه علیهم السلام است): إنه روى عن الرضا عليه السلام (این شد طبقه اش) قال: وله مسائل عنه معروفة. وهو رجل ضعيف جداً، لا يُعَوَّلُ عليه ولا يُلتَفَتُ إلى ما تفرّد به...».

شاهد۲: تهذیب شیخ طوسی - ج ۷ ص ۳۶۱ ذیل ج ۲۷:- «فَأَوَّلُ مَا فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّهُ لَمْ يَرَوْهُ غَيْرُ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ. وَمُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ مَطْعُونٌ عَلَيْهِ ضَعِيفٌ جِدًّا وَمَا يَسْتَبَدُّ بِرِوَايَتِهِ (در لغت استبداد به رای یعنی انفراد به رای) وَلَا يَشْرُكُهُ فِيهِ غَيْرُهُ لَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ...».

شاهد۳:- تهذیب ج ۷ ص ۱۰۱:- «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَجْهَ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّهَا لَا تُعَارِضُ مَا قَدَّمَناهُ مِنْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ نَسِئَةً مُتَفَاضِلًا لِأَنَّ تِلْكَ الْأَخْبَارَ كَثِيرَةٌ وَهَذِهِ الْأَخْبَارُ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا الْأَصْلُ فِيهَا عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّابَّاطِيُّ (یعنی از امام فقط عمار نقل می کند و از عمار چهار نفر روایت می کنند) وَهُوَ وَاحِدٌ قَدْ ضَعَّفَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ النَّقْلِ وَذَكَرُوا أَنَّ مَا يَنْفَرِدُ بِنَقْلِهِ لَا يَعْمَلُ بِهِ لِأَنَّهُ كَانَ فَطَحِيًّا غَيْرَ أَنَّا لَا نَطْعُنُ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الطَّرِيقَةِ لِأَنَّهُ وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ ثِقَةٌ فِي النَّقْلِ لَا نَطْعُنُ عَلَيْهِ فِيهِ...».

شاهد۴:- همان، ادامه متن:- «... وَأَمَّا خَبَرُ زُرَّارَةَ فَالطَّرِيقُ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ حَديدٍ وَهُوَ مُضَعَّفٌ جِدًّا لَا يُعَوَّلُ عَلَى مَا يَنْفَرِدُ بِنَقْلِهِ...».

شاهد۵: در کتاب العدة ج۱ ص ۱۵۱، شیخ طوسی - در ضمن تقسیم خبر واحد - می‌فرماید: «و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون. و إن كان هناك ما يعضد روايتهم (یعنی اگر قرینه بر صدورش بود) و يدل على صحتها و جب العمل به. و إن لم يكن هناك ما يشهد لروايتهم بالصحة و جب التوقف في أخبارهم، و لأجل ذلك (عدم وجود قرینه بر صحت) تَوَقَّفَ المشايخ عن أخبار كثيرة هذه صورتها و لم يرووها و استثنوها في فهارسهم من جملة ما يروونه من التصنيفات».

شاهد۶: مثلاً حسن بن محمد بن یحیی علوی که ابن غضائری - ص ۵۴ مدخل ۱۸ - در موردش می‌گوید: «كان كذاباً، يضع الحديث مجاهرتاً، يعتمد مجاهيل لا يذكرن». در مورد همین آقا ابن غضائری می‌گوید: «وما تطيب الأنفس من روايته إلا فيما رواه من كتب جده التي رواه عنه غيره» یعنی روایات غیر منفردش را می‌پذیریم.

شاهد۷: مقدمه: بعد از شهادت امام صادق علیه السلام که عده‌ای قائل به امامت عبدالله افطح شدند، زرارہ هم در بستر بیماری افتاده. عده‌ای از اصحاب مثل هشام بن سالم به دیدار زرارہ رفتند که: تو حتماً می‌دانی امام بعد کیست؟ باید بگویی. زرارہ هم که مامور به کتمان بود (و اصلاً به خاطر مصلحت کتمان، امام صادق علیه السلام به هفت نفر وصیت کردند تا جان امام کاظم علیه السلام حفظ شود) در ظاهر عُبید را به مدینه فرستاد تا تحقیق کند امام کیست؟ و قرآن را هم باز کرد و گفت: هرکس را قرآن به عنوان امام معرفی کرد من هم قبول می‌کنم.

یکی از کسانی که این ماجرا را روایت کرده احمد بن هلال عبرتائی کرخی. بعضی از همین گزارش استفاده کرده‌اند که زرارہ قائل به امامت امام موسی بن جعفر نبوده و اصلاً علم به امامت ایشان نداشته است. شیخ صدوق در مقام تخطئه این نگرش دو نقد بر آن وارد می‌کند: ۱: برداشت شما از این گزارش اشتباه است (چون حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که شخصی همین شبهه را در مورد زرارہ مطرح کرده و امام پاسخ می‌دهند که زرارہ فرزندش را فرستاد تا کسب اجازه از امام موسی بن جعفر کند که آیا مامور به اظهار امام

هست یا نه؟). ۲: راوی خبر احمد بن هلال عبرتائی کرخی است: -کمال الدین ج ۱ ص ۷۶-: «... علی أن راوي هذا الخبر أحمد بن هلال وهو مجروح عند مشايخنا رضي الله عنهم، (علت جرح را بیان می کند) حَدَّثَنَا شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَا رَأَيْنَا وَلَا سَمِعْنَا بِمُتَشَيِّعٍ رَجَعَ عَنِ النَّشِيعِ إِلَى النَّصَبِ إِلَّا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ (ناصبی بوده). حال ببینید با وجود ناصبی بودن، فقط روایات منفرد او را نمی پذیرند) وَكَانُوا يَقُولُونَ إِنَّ مَا تَفَرَّدَ بِرِوَايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ».

شاهد ۸: نجاشی - ص ۳۷ مدخل ۷۵-: «الحسن بن محمد بن سهل النوفلي ضعيف لكن له كتاب حَسَنٌ كَثِيرُ الْفَوَائِدِ (در مورد کتاب این انسان ضعیف می گوید: فایده اش زیاد است) جَمَعَهُ وَقَالَ: ذَكَرَ مَجَالِسَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَهْلِ الْأَدْيَانِ (احادیث مناظرات امام رضا علیه السلام را این فرد جمع کرده)...».

شاهد ۹: نجاشی - ۳۸ مدخل ۷۶-: «الحسن بن راشد الطفاوي ضعيف له كتاب نوادر (کتابش نوادر بوده). نوادر مجموعه احادیث پراکنده است. شاید تنها کتاب نوادری باشد که نجاشی چنین تعبیری در موردش می کند: حَسَنٌ كَثِيرُ الْعِلْمِ...».

شاهد ۱۰: ترجمه ابراهیم بن اسحاق الاحمری الانهاوندي: -غضائری ص ۳۹-: «إبراهيم بن إسحاق الأحمر يكنى أبا إسحاق النهاوندي. في حديثه ضعف وفي مذهبه ارتفاع (یعنی در مذهبش اتهام است). ویروي الصحيح والسقيم وأمره مختلط». -فهرست طوسی ص ۱۶-: «إبراهيم بن إسحاق أبو إسحاق الأحمر النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متهما في دينه وصنف كتباً جماعة قريبة من السداد منها: كتاب الصيام...».

در نگاه متأخرین اگر یک انسان ضعیف در سند باشد، تمام ثقات بعد خود را می شوید و می برد ولی نگاه قدما اینطور نیست. ممکن است روایت ضعیفی بیاید در کتاب شمای ثقه، این دو معنا می تواند داشته باشد: یا شما او را ضعیف نمی دانید یا روایت را منفرد نمی دانی.

نتیجه گیری: بیش از ۷۶ درصد تضعیفات ریشه کلامی (آن هم مربوط به بحث غلو است) دارد. تضعیف هم در اندیشه قدما، نتیجه اش توقف در احادیث

منفرد آن راوی است نه ترک کل روایاتش. نقطه افتراق بین مفهوم ضعف و وثاقت، پذیرش و عدم پذیرش احادیث منفرد راوی است.

فواید روایات ضعیف

گفتیم: روایات راویان ضعیف چهار کارکرد دارند: (در کانال طرائف سیدنا الاستاد حدود ۶ فایده نقل می‌کنند): ۱: حصول اطمینان به صدور حدیث با ضمیمه کردن روایت ضعیف به صحیح یا موثق و یا حتی با ضمیمه کردن چند روایت ضعیف به همدیگر. ۲: کشف قیود و جزئیات احادیث معتبر (مثلاً اگر در بحثی یک حدیث معتبر داریم و یک حدیث ضعیف و این حدیث ضعیف قید زائدی داشته باشد و انگیزه عقلانی بر اضافه کردن این قید هم وجود نداشته باشد، -بعد از کشف اتحاد این دو حدیث- می‌توان این قید را در حدیث معتبر در نظر گرفت. چون اصل عدم خطا، مخصوص خبر ثقه نیست. بلکه اصل عدم کذب، مخصوص خبر ثقه است). ۳: کشف معنای لغات (در جایی که راوی ضعیف، متصل به امام باشد و راویان بعدی همگی ثقه باشند، اگرچه با نقل راوی ضعیف، صدور حکم از امام اثبات نمی‌شود ولی یک استعمال لغوی در سده‌های نخستین اثبات می‌شود). ۴: مطرح بودن مسأله در سده‌های نخستین (که فایده‌اش در بحث اجماع و سیره و اثبات اتصال این مطلب به زمان معصومین علیهم السلام است).

نکته: وقتی راوی مستقیماً از امام علیه السلام نقل می‌کند، تضعیف او توسط رجال به معنای وجود نقطه ضعف در خود راوی است. اما وقتی راوی با واسطه از امام علیه السلام نقل می‌کند و تضعیف می‌شود، هیچ دلیلی نداریم که نقطه ضعف در خود راوی باشد. بلکه امکان دارد که دلیل تضعیف او، دلدادگی و نقل زیاد از مشایخ ضعیفش باشد. مثل علی بن حسان بن کثیر هاشمی تقریباً یک استاد بیشتر ندارد به نام عبدالرحمن بن کثیر هاشمی که عموی اوست و جزو غلات است. غضائری علی بن حسان را اینطور معرفی می‌کند -ص ۷۷ مدخل ۸۸-: «علي بن حسان بن کثیر مولی أبي جعفر الباقر علیه السلام أبو الحسن. روی عن عمه عبد الرحمن. غال ضعیف رأیت له کتاباً سماه تفسیر الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب (آن کتاب هیچ ارتباطی با اسلام ندارد) ولا یروی إلا عن عمه (پس علت ضعف

او دروغ‌گویی نیست، بلکه روایت از عمویش است. پس او هم مجسمهٔ عمویش در غلو و ضعف شد».

بحث از «وثاقت»

انواع وثاقت

۱: وثاقت مطلق

یعنی رجالی در توصیف کاربردی راوی، فقط از لفظ «ثقة» استفاده می‌کند (الفاظ دیگری همراه لفظ «ثقة» نیست). خواستگاه توثیق مطلق و مقید، حتماً کلام رجالی است نه فعل او.

مفهوم لغوی وثاقت

چرا از معنای لغوی بحث می‌کنیم؟ چون بعضی محققین (چه از گذشتگان و چه از معاصرین مثل آیه الله شبیری و فرزندشان) معتقدند که الفاظ به کار رفته در کتب رجالی (مثل عین و وجه و ثقة و...)، از معنای لغوی نقل داده نشده و در همان معنای لغوی استعمال شده‌اند. اما به تناسب حکم و موضوع، مفهوم مراد در این علم از آن استفاده می‌شود. برقرض هم در معنای اصطلاحی به کار رفته باشند، می‌دانیم که الفاظ در نقل به اصطلاح، به طور کلی از معنای لغوی بیگانه نمی‌شوند.

در مفهوم لغوی وثاقت نوعی پایداری و استحکام وجود دارد که اعتماد و تکیه را به دنبال دارد. با توجه به معنای لغوی، وقتی به فلان راوی می‌گویند: «ثقة»، این استحکام و پایداری در کتب آن راوی است (معجم مقاییس اللغة در ریشه «وثق» می‌گوید: «كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى عَقْدٍ وَ إِحْكَامٍ - گره محکم زدن - وَثَّقْتُ الشَّيْءَ أَيَّ أَحْكَمْتُهُ». میثاق یعنی عقد و پیمان محکم. خلیل بن احمد در معنای وثیق می‌گوید: «الوْثِيقُ الْمُحْكَمُ»).

عناصر مقوم مفهوم وثاقت

یعنی رجالی چه عواملی را در راوی می‌بیند که حکم به وثاقت مطلق می‌کند؟ ۱: صحت مذهب. ۲: راستگویی و امانتداری. ۳: درستی درون‌مایه‌ها (یعنی احادیث او مشتمل بر مطالبی که رجالی، آنها را خلاف شریعت می‌داند، نباشد. یعنی محتواها را می‌توان به معصوم علیه السلام نسبت داد). ۴: پای‌بندی عملی به شرع. ۵: پذیرش محتواها (یعنی منفردات او را بپذیرند).

تنها راه کشف این مفاهیم پنج‌گانه در کلمات رجالیون، کشف اینها از تقابل در استعمال است (یعنی ببینیم رجالیون لفظ ثقة و مشتقاتش را در مقابل چه قیودی استعمال می‌کنند، که از اینجا بفهمیم چه قیودی در مفهوم وثاقت خوابیده است):

کشف مقوّمات وثاقت از طریق تقابل در استعمال

۱: صحت مذهب: (مقدمه: یکی از توثیقات عامه خیلی قوی و کاربردی، توثیق مشایخ ثلاث است. بعضی از بزرگان قائل به این هستند که تمام مشایخ ابن ابی عمیر امامی عادل هستند. دلیل: شیخ در عُدّه ۲۷ صورت برای خبر متعارض فرض می‌کنند - که خواندنش برای بحث‌های رجالی لازم است - تا می‌رسند به جایی که مرسل و مسند با هم تعارض کنند و هیچ‌کدام قرینه خارجی ندارند. آیا صرف ارسال می‌تواند برای ترجیح مسند بر او کافی است؟ می‌فرماید: خیر. شأن مرسل‌ها با هم متفاوت است. ابن ابی عمیر و بزنتی و صفوان شناخته شده‌اند به اینکه: «لَا يَرْوُونَ وَلَا يُرْسَلُونَ إِلَّا عَمَّنْ يَوْثَقُ بِهِ». ثقة، هم یک مفهوم عام دارد که با فساد مذهب می‌سازد. هم یک مفهوم خاص که به معنای امامی عادل است. حال مراد شیخ کدام است؟ بعض محققین مثل آیه الله شبیری و پسرشان می‌گویند: منظور شیخ، وثاقت به معنای خاص بوده. چون چند صفحه قبل، خود شیخ بیان کرده که منظور از لفظ وثاقت، امامی عادل است، یعنی در همین عبارت آتی که موثوقین بهم را در مقابل فِرَق غیر ۱۲ امامی قرار می‌دهد):

-/لعدة شيخ طوسي ج ۱ ص ۱۵۰- «...إذا كان الراوي من فرق الشيعة مثل الفطحية، والواقفة، و النواوسية وغيرهم نُظِرَ فيما يرويه: فإن كان هناك قرينة تعضده، أو خبر آخر من جهة الموثوقين بهم، وجب العمل به. وإن كان هناك خبر آخر يخالفه من طريق الموثوقين، وجب إطرأ ما اختصوا بروايته والعمل

بما رواه الثقة. وإن كان ما رواه ليس هناك ما يخالفه، ولا يعرف من الطائفة العمل بخلافه، وجب أيضاً العمل به إذا كان متخرجاً في روايته موثقاً في أمانته، وإن كان مُخطئاً في أصل الاعتقاد...».

- فهرست شیخ طوسی ترجمه علی بن حسن طاطری ص ۲۷۲ مدخل ۳۹۱:-
«علي بن الحسن الطاطري الكوفي كان واقفياً شديداً العناد في مذهبه صعب العصبية على من خالفه من الإمامية (دو راوی واقفی بسیار متعصب داریم: ۱: علی بن حسن طاطری ۲: حسن بن محمد بن سماعه - شاگرد طاطری-). اینها تقریباً به حد نصب نسبت به ائمه متأخر رسیده‌اند) وله كتب كثيرة في نصرة مذهبه وله كتب في الفقه رواها عن الرجال الموثوق بهم (در مقابل واقفی فرمود موثق بهم) و بروایاتهم فلأجل ذلك ذكرناها (به خاطر همین او را در روایات ذکر کردیم)».

نکته ۱: بلکه در این بحث نیازی به شاهد هم نداریم. چون تمام علمای متأخرین از لفظ ثقة، صحت مذهب را برداشت کرده‌اند، چون بسیاری از روایاتی که متأخرین صحیح می‌دانند، در ترجمه راویانش فقط ثقة آمده و لفظی صریح در صحت مذهب وجود ندارد. پس علما از همین لفظ، امامی را برداشت کرده و به روایت صحیح گفته‌اند.

نکته ۲: این مطلبی که گفتیم - دلالت لفظ ثقة بر صحت مذهب - منافاتی با توثیق مقیدِ روایت غیر ۱۲ امامی ندارد. چون منظور ما این است که از اطلاق لفظ ثقة، صحیح المذهب فهمیده می‌شود، اما اگر رجالی ثقة را مقید به فساد مذهب کرد، باز هم استعمال صحیح است ولی مقید است. پس بحث در اطلاق لفظ ثقة است.

۳: راستگویی: عقلانی‌ترین قید وثاقت همین است و نیازی به شاهد ندارد ولی برای اطمینان خاطر شاهد می‌آوریم: - من لا يحضر ج ۲ ص ۹۰ ذیل حدیث ۱۸۱۷-
: «وَأَمَّا خَيْرُ صَلَاةٍ يَوْمٍ غَيْرِ خُمٍ وَالثَّوَابُ الْمَذْكُورُ فِيهِ لِمَنْ صَامَهُ فَإِنَّ شَيْخَنَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ لَا يُصَحِّحُهُ وَيَقُولُ إِنَّهُ مِنْ طَرِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ وَكَانَ كَذَّاباً غَيْرَ ثَقَّةٍ وَكُلُّ مَا لَمْ يُصَحِّحْهُ ذَلِكَ الشَّيْخُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَلَمْ يَحْكَمْ بِصِحَّتِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ فَهُوَ عِنْدَنَا مَتْرُوكٌ غَيْرُ صَحِيحٍ». این جمله آخر یکی از مواردی است که نشان می‌دهد شیخ صدوق تابع محض استادش

ابن ولید بوده است. چون می‌فرماید: هر حدیثی که شیخ ما بگوید صحیح نیست، نزد ما هم متروک خواهد بود.

ترجمه سعد بن عبدالله قمی - فهرست ص ۲۱۵ مدخل ۲۱۶: «سعد بن عبد الله القمي: يكنى أبا القاسم جليل القدر واسع الأخبار كثير التصانيف ثقة... قال محمد بن علي بن الحسين: إلا كتاب المنتخبات فإني لم أروها عن محمد بن الحسن إلا أجزاء قرأتها عليه و أعلمت على الأحاديث التي رواها محمد بن موسى الهمداني - روايات محمد بن موسى را از كتاب منتخبات جدا کردم - وقد رويث عنه كل ما في كتب المنتخبات مما أعرف طريقه من الرجال الثقات - در مقابل همداني دروغگوی وضاع، رجال ثقات را قرار داد-».

۳: درستی درون مایه: - کشی ص ۵۳۰ گزارش ۱۰۱۴ از مداخل خواندنی است، فراز آخرش که در مورد اسحاق بن محمد بصری - (این گزارش خواندنی است. این گزارش نشان می‌دهد که یک راوی ثقة بدون هیچ دغدغه‌ای سراغ راوی غالی می‌رود اما نه برای گرفتن روایات کتاب خود غالی، بلکه برای گرفتن کتب گذشتگان از او. یعنی غالی را واسطه دریافت احادیث مشایخش قرار می‌دهد. همان توثیق نسبی): «...وأما أبو يعقوب إسحاق بن محمد البصري: فإنه كان غالیا وصرت إليه إلى بغداد لأكتب عنه وسألته كتاباً أنسخه؟ فأخرج إلي من أحاديث المفضل بن عمر (متهم به غلو) في التفويض فلم أرغب فيه (به این احادیث رغبتی نداشتم) فأخرج إلي أحاديث منتسخة من الثقات (وثاقت را مقابل غلو و تفویض قرار داد)...».

- رجال ابن غضائری ص ۷۷ مدخل ۸۸ علی بن حسان هاشمی و علی بن حسان واسطی: «علي بن حسان بن كثير مولى أبي جعفر الباقر عليه السلام أبو الحسن. روى عن عمه عبد الرحمن. غالٍ ضعيفٌ. رأيتُ له كتاباً سمّاه تفسيرَ الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب (این کتاب هیچ ربطی به اسلام نداشت). ولا يروي إلا عن عمه (یعنی دلیل ضعفش همین است که فقط از عموی غالی‌اش نقل می‌کند و الا دروغگو نیست، همان احادیث عمویش را به راستی نقل می‌کند). ومن أصحابنا: علي بن حسان الواسطي: ثقة ثقة (باز هم لفظ ثقة در مقابل فساد مذهب قرار گرفت)».

۴: پایبندی عملی به شرع: مقدمه: گفتیم مهمترین دلیل ضعف راویان، غلو است. حال یا واقعاً راوی از دین خارج شده یا رجالی ترس از خروج راوی دارد ولی راوی واقعاً از دین خارج نشده. نشانه غلاة، ترک نماز بوده است. مثلاً وقتی قمی‌ها محمد بن عروه را متهم به غلو کرده و می‌خواستند او را بکشند. چرا از کشتنش دست کشیدند؟ چون «رأوه یصلی لیالی عدیة فتوقفوا عن اعتقاده» یعنی گفتند اینکه نماز می‌خواند نمی‌تواند غالی باشد. یا مفضل بن عمر که از غالیان خطابی -از نوع بد غالیان- است. وقتی ابن عمیر را دعوت کردند به زیارت سیدالشهداء، و پنج فرسخ هم از کوفه خارج شده بودند که فجر طلوع کرد و ایستادند به نماز، مفضل گفت: من در خانه نماز خوانده‌ام و با آنها نماز نخواند.

محل بحث ما در گزارش ۱۰۱۴ کشی است که او اسم چند نفر را به عیاشی می‌دهد تا در موردشان نظر دهد. یکی از آنها علی بن عبدالله بن مروان است. عیاشی در مورد همه اسامی به صراحت حکم می‌کند ولی در مورد علی بن عبدالله بن مروان می‌گوید: شیعیان، غلاة را در اوقات نماز امتحان می‌کنند و من با اینکه در مورد علی بن عبدالله جز خیر ندیده‌ام اما چون در وقت نماز پیش او نبوده‌ام (فلذا پایبندی به شرع او را احراز نکرده‌ام) حکم به وثاقت نمی‌کنم: - کشی ص ۵۳۰ مدخل ۱۰۱۴-: «...وأما علي بن عبد الله بن مروان: فإن القوم يعني الغلاة يمتحن في أوقات الصلوات ولم أحضره في وقت صلاة ولم أسمع فيه إلا خيراً...».

۵: پذیرش محتواها: (توضیح استثناء ابن ولید): محمد بن احمد بن یحیی نویسنده نوادر الحکمة -که در عصر خودش از پرمراجعه‌ترین کتب است- دو ویژگی دارد: از ضعف نقل می‌کند و به مراسیل منفرد بدون پشتوانه قرینه، اعتماد می‌کند. ابن ولید که حدیث‌شناس حساسی است، این کتاب را دریافت کرده و می‌خواهد انتقال دهد. حال می‌خواهد قسمت‌هایی را که نپسندیده استثناء کند: اولاً مرسلات را استثناء کرده. ثانیاً مواردی که محمد بن احمد بن یحیی با وجاده دریافت کرده نه با سماع و قرائت. ثالثاً موارد غلوآمیز. رابعاً مواردی که از راویان ضعیف مثل محمد بن عیسی بن عبید نقل می‌کند: ابن ولید منفردات محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن را در کتاب نوادر الحکمة نمی‌پذیرد. این داستان را مرحوم صدوق از قول ابن ولید نقل کرده‌اند و

شیخ طوسی هم این ماجرا را در ترجمه یونس آورده‌اند. شیخ در ترجمه محمد بن عیسی این داستان را به خود شیخ صدوق نسبت می‌دهد. درست هم هست، چون صدوق در نگاه رجالی تابع ابن ولید است. مرحوم نجاشی هم در مدخل محمد بن عیسی همین ماجرا را تعریف می‌کند و تصریح می‌کند که استثناءکننده، ابن ولید است.

دو بحث محل نزاع در استثناء ابن ولید از کتاب *نوادِرُ الحکمة* وجود دارد: بحث اول: حال بحث بر سر این است که: یکی افراد استثناء شده توسط ابن ولید، تعبیر شیخ با نجاشی متفاوت است: شیخ می‌گوید: «عن محمد بن عیسی بن عبید بإسناد منقطع ینفرد به» نجاشی می‌گوید: «محمد بن عیسی بن عبید بإسناد منقطع». حال بعضی گفته‌اند: ابن ولید روایات مرسله محمد بن عیسی را استثناء کرده نه تمام روایات منفردش را. ما می‌گوییم این اشتباه است و منظور شیخ هم همان افراد است. چون اصحاب ما با ارسال همه مشکل دارند، پس بحث سر روایات منفرد است و چون ابن ولید، محمد بن عیسی را ضعیف می‌شمرد، منفردات را استثناء کرده.

بحث دوم: بعد از اینکه نجاشی تمام استثناء ابن ولید را نقل می‌کند، از قول بزرگترین استاد میراث‌شناسش یعنی: ابوالعباس ابن نوح سیرافی نقل می‌کند: «قد أصاب شيخنا محمد بن الحسن في ذلك كل وتبعه على ذلك أبو جعفر بن بابويه إلا في محمد بن عيسى بن عبيد». این هم محل بحث شده که این *إلا* به تبعه می‌خورد یا به *أصاب؟* ما می‌گوییم: استثناء به *أصاب* می‌خورد، یعنی خود ابن نوح این مورد را قبول ندارد نه شیخ صدوق.

نکته: محمد بن عیسی بن عبید در جوانی -زیر سن نرمال تحمل حدیث- سراغ گرفتن حدیث می‌رود. کشی می‌گوید: «قال نصر بن صباح إن محمد بن عيسى بن عبيد من صغار من يروي عن ابن محبوب في السن». یعنی محمد بن عیسی جزو شاگردان کوچک ابن محبوب است. در نجاشی تعبیر عوض شده: «قال ابو عمر الكشي: نصر بن صباح يقول: ان محمد بن عيسى بن عبید اصغر في السن ان يروي عن ابن محبوب» یعنی محمد بن عیسی

نمی‌توانسته از ابن محبوب نقل کند. درحالی که این جمله درست نیست چون اصیل نیست بلکه دارد کلام کشی را نقل می‌کند که آن هم اشتباه.

-ترجمه محمد بن عیسی بن عبید در فهرست شیخ ص ۴۰۲ مدخل ۶۱۱:-
 «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی ضعیف استثناء أبو جعفر ابن بابویه من رجال نوادر الحکمة وقال: لا أروي ما يختص بروايته وقيل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة له كتاب الوصايا و...». -ترجمه این فرد در رجال نجاشی ص ۳۳۳ مدخل ۸۹۶:- «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطن بن موسی مولى أسد بن خزيمه أبو جعفر جليل في (من) أصحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام مكاتبة ومشافهة. وذكر أبو جعفر بن بابويه عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس وحديثه لا يعتمد عليه. ورأيت أصحابنا ينكرون هذا القول ويقولون: مَنْ مِثْلُ أبي جعفر محمد بن عيسى سكن بغداد». -ترجمه یونس بن عبدالرحمن در فهرست شیخ ص ۵۱۲، فراز پایانی:- «...وقال محمد بن علي بن الحسين: سمعت محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله يقول: كتب يونس التي هي بالروايات كلها صحيحة يعتمد عليها إلا ما انفرد به محمد بن عيسى بن عبید ولم يروه غيره فإنه لا يعتمد عليه ولا يفتى به». -ترجمه محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعری در رجال نجاشی ص ۳۴۸:- «محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالك الأشعري القمي أبو جعفر كان ثقة في الحديث. إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروي عن الضعفاء ويعتمد المراسيل ولا يبالي بمن أخذ وما عليه في نفسه مطعن في شيء وكان محمد بن الحسن بن الوليد يستثني من رواية محمد بن أحمد بن يحيى ما رواه عن محمد بن موسى الهمداني أو...». - ترجمه همین فرد در رجال شیخ:- «محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري القمي جليل القدر كثير الرواية. له كتاب نوادر الحکمة وهو يشمل على كتب جماعة أولها كتاب التوحيد...».

البته ابن نوح سیرافی این استثناء را قبول ندارد و به ابن ولید اشکال می‌گیرد که محمد بن عیسی بر ظاهر وثاقت است و شما چرا او را استثناء کرده و منفرداتش را نمی‌پذیرید؟

۲: وثاقت مقید

یعنی توثیقی که قیدی همراهش دارد و این قید نوعاً با کلمه «فی» همراه است.

انواع راویان توثیق شده به وثاقت مقید

نوع اول: راوی ثقة است و در عین حال با راویان ضعیف هم ارتباط فراوان دارد (یعنی مستقیم از راوی ضعیف فراوان نقل می‌کند). مثال: در مورد احمد بن محمد بن خالد برقی گفته‌اند: «ثقة في نفسه إلا أنه روی عن الضعفاء كثيراً». یا در مورد محمد بن احمد بن یحیی گفته شده: «ثقة إلا أنه روی عن الضعفاء وكان لا يبالي بمن يأخذ».

نکته ۱: میرزا جواد آقا تبریزی در مورد چنین افرادی این سوال را مطرح می‌کردند: آیا استثناء در اینجا متصل است یا منفصل؟ متصل است. یعنی اگر این استثناء را نیاورم معنایش این می‌شود که: از ثقات نقل می‌کرده. پس در جایی که چنین استثنائی نیاید، ظاهر کلام رجالی این است که این راوی توان گزینش استاد و نقل از ثقات منحصرراً را داشته است.

نکته ۲: اگر شاگرد ثقة‌ای، اکثر از یک استاد مجهول داشته باشد - اکثر به نقل ۳۰ روایت فقهی در احکام الزامی - و در مورد این شاگرد هم نگفته باشند که از ضعفا نقل می‌کند، در این صورت این اکثر، دلالت بر وثاقت آن استاد می‌کند.

نوع دوم: راوی دارای ارتباط فراوان با عامه هستند. در اینجا رجالی برای اینکه مخاطب را خاطر جمع کند که این راوی، احادیث شیعه را با احادیث عامه مخلوط نمی‌کند و احادیثش مطمئن است، می‌گوید: «روی عن العامة إلا أنه ثقة في حديثه».

مثال: احمد بن محمد بن احمد ابوعلی الجرجانی - نجاشی ص ۸۶ مدخل ۲۰۸ - : «أحمد بن محمد بن أحمد أبو علي الجرجاني نزيل مصر، كان ثقة في حديثه، ورعاً، لا يُطعنُ عليه، سمع الحديث وأكثَر من أصحابنا والعامة...».

برای اینکه بفهمیم این مساله در جامعه شیعه وجود داشته است این گزارش را مرور می‌کنیم: کشی - ص ۵۹۰ گزارش ۱۱۰۵ - : «قال أبو محمد الفضل بن شاذان سأل أبي

رضي الله عنه محمد بن أبي عمير فقال له (پدر فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری - از بزرگان شیعه و دوست بزرگانی چون ابن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن - به ابن ابی عمیر می‌گوید:) إِنَّكَ قَدْ لَقَيْتَ مُشَايخَ الْعَامَةِ فَكَيْفَ لَمْ تَسْمَعْ مِنْهُمْ؟ (تو با مشایخ عامه زیاد سرو کار داشتی چرا حدیثی از آنها نشنیدی؟ - معلوم می‌شود که ابن ابی عمیر هیچ حدیثی از عامه نقل نمی‌کرده که شاذان گمان کرده او اصلاً حدیث از آنها نشنیده) فقال: قَدْ سَمِعْتُ مِنْهُمْ (ابن ابی عمیر می‌گوید: ابن ابی عمیر می‌گوید: اتفاقاً من از آنها هم فراوان حدیث شنیده‌ام ولی این احادیث را هیچ جا نقل نکرده‌ام چون دیده‌ام که بعضی روایات شیعه به خاطر نقل از هردو گروه، احادیث شیعه را اشتباهاً با احادیث عامه مخلوط می‌کنند) غَيْرَ أَنِّي رَأَيْتُ كَثِيرًا مِنْ أَصْحَابِنَا قَدْ سَمِعُوا عِلْمَ الْعَامَةِ وَعِلْمَ الْخَاصَةِ فَاخْتَلَطَ عَلَيْهِمْ حَتَّى كَانُوا يَرَوْنَ حَدِيثَ الْعَامَةِ عَنِ الْخَاصَةِ وَحَدِيثَ الْخَاصَةِ عَنِ الْعَامَةِ فَكَرِهْتُ أَنْ يَخْتَلَطَ عَلَيَّ فَتَرَكْتُ ذَلِكَ وَأَقْبَلْتُ عَلَى هَذَا».

نکته: یکی از فواید این گزارش این است که در توثیق مشایخ ثلاث، استظهار می‌شود که منظور شیخ از جمله «لَا يَرَوْنَ وَلَا يَرْسُلُونَ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ» نقل از امامی عادل است. چون ابن ابی عمیر هیچ شیخ عامی نداشته.

نوع سوم: راوی فاسد المذهب است (اعم از امامی غیر صحیح المذهب مثل واقفی‌ها و فطحی‌ها - که بعد از امامی‌های صحیح المذهب، فطحی‌ها کثیر الروایه‌ترین و مطمئن‌ترین راویان حدیث شیعه هستند - و غیر امامی مثل عامی‌ها و زیدی‌ها). فلذا رجالی می‌گوید: «ثِقَةُ فِي الْحَدِيثِ إِلَّا أَنَّهُ فَطْحِي».

نکته ۱: اگر رجالی در ترجمه راوی گفت: «ثِقَةُ فِي الْحَدِيثِ» (نه «ثِقَةُ» تنها) اشعار به فساد مذهب دارد و روایت مشتمل بر این راوی را نمی‌توان صحیح خواند.

نکته ۲: امامی به کسی گفته می‌شود که بعد از پیامبر قائل به امامت بلا فصل و منصوص امیرالمومنین باشد و بعد از ایشان هم قائل به امامت منصوص و مشخص فرزندان باشد. با این تعریف زیدی‌ها خارج شدند چون آنها بعد از امام باقر علیه السلام دیگر از امام منصوص خارج می‌شوند و تا الآن تعداد امامانشان از ۵۰۰ تا بیشتر شده است. هر سید قیام‌کننده را امام

می‌دانند. ولی فَرْق امامیه تعداد امامانشان مشخص است: ناووسیه ۶ امام، واقفیه ۷ امام، فطحیه ۱۳ امام.

نوع چهارم: حرف و حدیث‌هایی پیرامون این راوی وجود داشته و رجالی برای اینکه اولاً بگوید من از این حاشیه‌ها خبر دارم و ثانیاً برای اینکه به این حواشی و شایعات پاسخ دهد، قیودی به توثیقش اضافه می‌کند.

مثلاً در مورد ایوب بن نوح بن درّاج که با وجود مقام بالا و ورع زیاد، شایعه شده بود که ایشان مختلس است. حال ببینید نجاشی چگونه عبارتش را سامان داده تا این شبهات را هم دفع کند - رجال نجاشی ص ۱۰۲ مدخل ۲۵۴: «ایوب بن نوح بن درّاج النخعی: أبو الحسن کان وکیلاً لأبي الحسن وأبي محمد علیهما السلام عظیم المنزلة عندهما مأموناً وکان شدید الورع کثیر العبادة ثقة فی روایاته... قال أبو عمرو الکشي: کان من الصالحین ومات وما خلف إلا مائة وخمسين دینارا وکان عند الناس أن عنده مالاً».

اگر نجاشی این قیود اضافه را نمی‌زد و فقط توثیق می‌کرد، ممکن بود کسی بگوید: این توثیق نجاشی فایده ندارد چون نجاشی از آن شبهات حول این راوی خبر نداشته.

نوع پنجم: راوی چند جنبه علمی داشته، رجالی با اشاره به آن جنبه‌های علمی، شبهات حول او را با توثیق، دفع می‌کند. مثلاً می‌گوید: «کان متکماً ثقة فی الحدیث».

نکته ۱: اکثر نزاع‌های رجالی بر سر مباحث اعتقادی است. از همان روزی که حضرت فرمود: «لوعلم أبوزرما فی قلب سلمان لَقْتَلَهُ» - سند معتبر دارد - تا زمان رجالیون این نزاع‌ها بوده است.

مثال برای دعاوهای کلامی اصحاب: رجال کشی - ص ۲۸۰ گزارش ۵۰۰:- هشام بن سالم که در وسائل الشیعه ۹۰۰ سند دارد و هشام بن حکم که ۲۷۰ سند دارد و هردو هم توثیق شده‌اند. یک روز ۱۵ نفر از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام جمع شدند. دو هشام هم بودند. از هشام بن حکم خواستند که با هشام بن سالم مناظره‌ای کنند: «اجتمع هشام بن سالم و هشام بن الحکم و جمیل بن درّاج و عبد الرحمن بن الحجاج و محمد بن حمران و سعید بن غزوان و نحو من خمسة عشر

رجلا من أصحابنا فسألوا هشام بن الحكم أن يناظر هشام بن سالم فيما اختلفوا فيه من التوحيد وصفة الله عز وجل وغير ذلك لينظروا أيهما أقوى حجة. فرضي هشام بن سالم أن يتكلم عنه محمد بن أبي عمير ورضي هشام بن الحكم أن يتكلم عنه محمد بن هشام فتكلما وساق ما جرى بينهما وقال قال عبد الرحمن بن الحجاج (ایشان هم در اوج قله کلام شیعه است که امام صادق علیه السلام در موردش می‌گوید: «یا عبدالرحمن کلم اهل المدينة فإني أحب أن يرى في رجال الشيعة مثلك» - این غیر از جمله امام به ابان است که فقط در زمینه فتوا است-) لهشام بن الحكم: كُفِرَتْ وَاللَّهِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَالْحَدَّثَ فِيهِ، وَيَحْكُ مَا قَدَرْتَ أَنْ تُشَبِّهَ بِكَلَامِ رَبِّكَ إِلَّا الْعُودَ يَضْرِبُ بِهِ. قال جعفر بن محمد بن حكيم فكتب إلى أبي الحسن موسى (ع) يحكي له مخاطبتهم و كلامهم ويسأله أن يعلمه ما القول الذي ينبغي تدين الله به من صفة الجبار؟ فأجابه في عرض كتابه: فهمت رحمك الله رحمك الله إن الله أجل وأعلى وأعظم من أن يبلغ كنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه وكفوا عما سوى ذلك».

نکته ۲: بعضی از توثیقات مقید، در معنی به توثیق مطلق برمی‌گردند. مثل بعضی از توثیقات قسم دوم و چهارم و پنجم (همچنانکه در توثیق مقید نوح بن دراج توسط نجاشی مشاهده می‌کنیم که تمام معیارهای توثیق مطلق را داراست). دلیل جدا کردن این توثیقات مقید از توثیق مطلق، ثمراتی است که بر آن قیود بار می‌شود.

۳: وثاقت نسبی

در رجال شیعه عموم راویان دو نقش ایفاء می‌کنند: ۱: انتقال آموزه‌های حدیثی در قالب کتاب حدیثی خودش. ۲: روایت‌کننده کتب راوی دیگر.

حال رجالی، ممکن است نقش استقلالی یک راوی را نپذیرد ولی نقش آلی و طریقی او را بپذیرد. به تعبیر دیگر: رجالی یک راوی را تضعیف می‌کند و کتب خودش را نمی‌پذیرد ولی وقتی این راوی، واسطه انتقال کتب شخص معین دیگری باشد، از او می‌پذیرد (چون می‌داند در این جهت او امانتدار بوده و این راوی ضعیف، شواهد نسخه‌شناسی سماع و قرائت و اجازه خود را اقامه کرده و رجالی هم از او پذیرفته که این فرد واقعاً کتاب فلان استادش را سماع کرده و به نسل‌های بعدی منتقل کرده است). مثلاً محمد بن سنان که همه (نجاشی،

شیخ، ابن غضائری، ابن ولید و...) او را تضعیف کرده‌اند، ابن ولید او را در طریق به دست آوردن روایات طلحة بن زید قرار می‌دهد. در خیلی از موارد، رجالیون، در مسیر دستیابی به کتب گذشتگان از راویانی که در جای دیگر کتابشان تضعیفشان کرده‌اند، استفاده نموده‌اند.

به تعبیر دیگر: اصحاب در توثیق نسبی، راوی ضعیف را طریق به سوی کتب راویان ثقه قرار می‌دهند و در سه عرصه به راوی ضعیف اعتماد می‌کنند (۱): انتساب کتاب - سیدنا الاستاد می‌فرمود: ما برخلاف ابوی وثاقت نسبی راویان ضعیف در طریقیت به سوی کتب را مختص کتب مشهور نمی‌دانیم. ۲: نقل روایت از کتاب به شکل مُسند. ۳: تحلیل محتوا و نسبت وثاقت به راوی صاحب کتاب).

در این وثاقت لفظ نداریم بلکه با رفتار و تعاملی روبرو هستیم که از آن استظهار وثاقت نسبی می‌کنیم.

نکته: یکی از معضلات در رجال، وجود راویان پرکار ناشناخته مثل احمد بن محمد بن حسن بن ولید است. احمد تمام احادیثش را از پدرش نقل می‌کند. شیخ مفید هم شاگرد احمد بوده و تمام احادیث فقهی مفید از اوست. ولی احمد ناشناخته است. طبق نگاه متأخرین به مشکل می‌خوریم. این بحث ما در اینجا هم فایده دارد. یعنی بر فرض احمد بن محمد، واقعاً هم ضعیف باشد، اما این کثرت روایت شیخ مفید از او، نشان می‌دهد که برای او وثاقت نسبی را قائل بوده و او را امین در انتقال احادیث پدرش می‌داند. پس می‌توان به احادیث او که شیخ مفید برای شیخ طوسی نقلشان کرده، اعتماد کرد (در تهذیب و استبصار، ۵۸۲ روایت با این مشخصات وجود دارد. یعنی شیخ مفید از احمد بن محمد بن حسن بن ولید از محمد بن حسن بن ولید نقل می‌کند).

شاهد: نجاشی - ص ۱۴۹ مدخل ۳۸۷: «خالد بن سعید أبو سعید القمطاط كوفي ثقة روی عن أبي عبد الله عليه السلام. له كتاب أخبارنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى عن سعد (بن عبد الله قمي. هرجا احمد بن محمد بن يحيى از سعد نقل کند، منظور همین سعد است) قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن أبي سعيد بكتابه».

مشاهده می کنید: با اینکه خود نجاشی در مورد محمد بن سنان گفت: «ضعیف جداً لا یعول علیه... بما ینفرد به» (و می توان گفت بین رجالیون اجماع بر ضعف محمد بن سنان وجود دارد) اما با این حال او را در طریق دست یابی به کتاب ابوسعید قرار می دهد.

شاهد ۲: ترجمه عبدالله بن مسکان (از طبقه دوم اصحاب اجماع) و ریزه خوار سفره حدیثی محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی است. نجاشی - ص ۲۱۴ مدخل ۵۵۹-: «عبد الله بن مسكان أبو محمد مولى [عزّة] ثقة عين روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام ... له كتب منها: كتاب في الإمامة (ظاهراً اولین کتاب امامه را ایشان نوشته است) و کتاب في الحلال والحرام وأكثره عن محمد بن علي الحلبي. أخبرنا أبو عبد الله القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا أبي عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عنه». باز هم می بینید که ابن سنان طریق به سوی کتاب عبدالله بن مسکان شد.

شاهد ۳: ترجمه علاء بن فضیل بن یسار - نجاشی ص ۲۹۸ مدخل ۸۱۰-: «العلاء بن الفضيل بن يسار أبو القاسم النهدي مولى بصري ثقة. له كتاب يرويه جماعة. أخبرنا ابن الجندي قال: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا أحمد بن إدريس (سومین استاد پرکار مرحوم کلینی) عن أحمد بن محمد (هرجا احمد بن ادريس يا ابو علي اشعري عن احمد بن محمد بود، منظور احمد بن محمد بن عيسى اشعري است) عن محمد بن سنان بكتاب العلاء عنه».

شاهد ۴: - نجاشی ص ۲۶ مدخل ۴۹-: «إسماعيل بن مهران بن أبي نصر السكوني واسم أبي نصر زيد مولى كوفي يكنى أبا يعقوب ثقة معتمد عليه روى عن جماعة من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام ذكره أبو عمرو في أصحاب الرضا عليه السلام. صنف كتباً منها الملاحم. أخبرنا به محمد بن محمد قال: حدثنا أبو غالب أحمد بن محمد قال: حدثني عم أبي علي بن سليمان عن جد أبي محمد بن سليمان عن أبي جعفر أحمد بن الحسن عن إسماعيل به. و کتاب ثواب القرآن. أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن جعفر بن سفيان قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن سلمة بن الخطاب (ضعیف است) عنه. وله كتاب الإهليلجة. أخبرناه الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا علي بن محمد قال: حدثنا حمزة قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم عن أبي سمينة (که جزو اضعف الضعاف است. جزو پنج نفر کذاب

مشهور است) عن إسماعيل...». جالب است که دو طریق ذکر می‌کند و در هر دو راوی ضعیف وجود دارد.

شاهد۵: محمد بن خالد برقی هم در حدود ۱۵ طریق به کتب گذشتگان واقع شده است.



بحث هشتم: حجیت قول رجالی

وجه حجیت قول رجالی

در مورد وجه حجیت قول رجالی، چند نظریه وجود دارد:

قول۱: (مرحوم خویی): حجیت قول رجالی از باب حجیت خبر ثقه در موضوعات است (در خود رجالی هم امامی بودن شرط نیست و صرف وثاقت

کافی است. فلذا قول امثال علی بن حسن بن فضال هم در تضعیف و توثیق، پذیرفته است).

قول ۲: (معالم ص ۱۶): از باب حجیت بینه است (پس حتماً باید از روی حس باشد و حداقل دو نقل باشند).

قول ۳: (مامقانی در تنقیح المقال به مشهور نسبت می دهد): از باب حجیت قول خبره.

قول ۴: (از بعض کلمات آیه الله شبیری ظاهر می شود): از باب ظن حاصل در ظرف انسداد.

قول ۵: (آشیخ محمد سند از معاصرین و نظر استاد هم همین است) از باب اطمینان آوری.

تفکیک بین حجیت توثیقات و تضعیفات

قول ۱ (مشهور): بعضی از بزرگان مثل مرحوم خویی به طور مطلق حجیت قول رجالی را اثبات می کنند و لذا برایشان فرقی بین حجیت تضعیف و توثیق وجود ندارد.

قول ۲: بعضی مثل آیه الله شبیری و سیدنا الاستاد (منظور سید محمد جواد شبیری، فرزند آیه الله آسید موسی شبیری زنجانی. استاد حسینی شیرازی در محضر هردو بزرگوار تلمذ کرده اند) بین تضعیف و توثیق فرق می گذارند، چون: در تضعیفات، یک عامل همیشه تاثیرگذار در تضعیفات می بینیم که بحث تضعیفات را به وادی حدس و اجتهاد می کشاند. فلذا برای بقیه مجتهدین حجت نخواهد بود. حدود ۸۸ درصد تضعیفات رجالیون شیعه، ریشه در اتهام غلو دارد. اما در توثیقات چنین اجتهادی نداریم فلذا راه حجیت توثیقات راه آسانتری است.

بیان سیدنا الاستاد در توجیه قول ۲ (کانال طرائف در بحث پذیرش یا عدم پذیرش تضعیفات رجالی)

شواهد متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه حجم زیادی از تضعیفات بر پایه غلو و متن شناسی صورت گرفته است. شخص رجالی بر اساس دو مقدمه حکم

به ضعف راوی می‌کند: مقدمه اول: متن نقل شده توسط راوی، مضمون انحرافی دارد (رجالی از احادیث نقل شده توسط راوی، استنباط غلو می‌کند). مقدمه دوم: ناقل این مضمون به آن معتقد بوده و در نسبت دادن آن به معصوم علیه السلام، تعمّد کذب داشته است.

هر دو مقدمه استنباطی هستند و روشن نیست که تضعیف‌کننده در این دو مقدمه بر صواب و حق باشد. استنباطی بودن مقدمه اول: اینکه چه مضمونی فاسد است مورد اختلاف است. غلو و تقصیر مانند تندرو و کندروی سیاسی است که چون معیار میانه‌روی نزد افراد مختلف است، به تبع، مفهوم تندرو و کندرو هم مختلف خواهد شد. استنباطی بودن مقدمه دوم: همانطور که شیخ در عده در بحث خبر واحد فرموده است، نمی‌توان به نحو کلی راوی را معتقد به خبر نقل شده توسط او دانست و به او انگ تعمّد کذب بر معصوم علیه السلام زد. در نتیجه شهادتی که برپایه این دو مقدمه استنباطی داده شده باشد، شهادت حدسی خواهد بود و برای دیگران حجیت ندارد (برخلاف نظر مرحوم خویی که می‌خواهد اثبات کند که شهادت رجالی، حسی است یا بازگشت به حس دارد - حدس قریب به حس -).

تضعیفات، حتی در مواردی که استنباطی بودن تضعیف نیز مُحَرَّر نیست نیز اعتبار ندارند. در اینگونه موارد اصالة الحس جاری نمی‌شود و با احتمال حدسی و استنباط بودن، اعتبار تضعیف، ساقط می‌شود. بنابراین تضعیف فقط در صورت احراز حسی بودن، حجت است.

شاهد: نجاشی با این تضعیفات مخالفت می‌کند: تضعیف علی بن محمد قاسانی از سوی احمد بن محمد (با اینکه احمد بن محمد چهره به چهره او را دیده است)، تضعیف محمد بن اورمه توسط ابن ولید، تضعیف حسین بن عبیدالله سعد توسط قمی‌ها (با اینکه او را دیده‌اند و از قم بیرون کرده‌اند) و موارد دیگر، که نشان می‌دهد تضعیفات رجالی از باب شهادت حسی در باب قضا نیست (و الا نجاشی اینها را رد نمی‌کرد).

سه مبنای مشهور برای حجیت قول رجالی در کلام علما دیده می‌شود: ۱: حجیت خبر واحد یا شهادت حسی. ۲: اطمینان‌زایی. ۳: حجیت ظنون در باب انسداد.

اثبات قول ۲ طبق مبنای اول: با مشاهده موارد فراوان تضعیفات، علم اجمالی بر حدسی بودن تعداد زیادی از تضعیفات می‌شود. این علم اجمالی مانع اجرای اصالة الحس می‌شود. حمل بر حسی بودن در موارد دوران بین حدس و حس از باب اماریت و طریقت نوعیه است، ولی در خصوص تضعیفات رجالی (با توجه به قراین بر حدسی بودن) ظن نوعی به حسی بودن حاصل نمی‌شود، فلذا این شهادت از اعتبار ساقط می‌گردد.

اثبات قول ۲ طبق مبنای دوم: طبق این مبنا نیز با ظن به حدسی بودن تضعیف، اطمینان به صدق آن حاصل نمی‌شود.

اثبات قول ۲ طبق مبنای سوم: اگر هم حجیت آرای رجالیون را از باب انسداد صغیر بدانیم باز هم اعتبار منحصر در مواردی خواهد بود که ظن نوعی حاصل شود و با توجه به حجم عظیم تضعیفات متن‌شناسانه که درستی آن محرز نیست، چنین ظنی بر متعارف تضعیفات حاصل نمی‌شود و نمی‌توان حکم به اعتبار کرد.

استاد: بحث مبانی تضعیف خیلی مهم است و اگر حل نشود، همه ما در رجال، مقلد خواهیم بود.

استثناء: در برخی تضعیفات خصوصیتی وجود دارد که اشکالات سابق بر آنها جاری نمی‌شود. خصوصیتی که نشان می‌دهد آن تضعیف مبتنی بر متن‌شناسی نیست. در نتیجه ظن به حدسی بودنش حاصل نمی‌شود.

عدم اشکال مذکور در توثیقات

این اشکالات در بحث توثیقات نیست، فلذا توثیقات رجالی حجت هستند. در نتیجه در مواردی که یک راوی توسط برخی توثیق و توسط برخی تضعیف شده، توثیق مقدم است (چون تعارض بین حجت و لا حجت خواهد بود).

حق دآوری در تضعیفات رجالیون

آیا ما حق داریم در اظهارنظرها و تضعیفات رجالیون تشکیک و داوری کنیم؟ بله. چون اشخاصی مثل نجاشی هم چنین داوری‌ها و مناقشاتی می‌کرده‌اند. فلذا برخلاف نظر مرحوم خویی و امثال ایشان، قول رجالی مثل خبر واحد یا شهادت نیست.

عدم حجیت تضعیفات مبتنی بر غلو

ما دو دلیل و دو مؤید اقامه می‌کنیم تا اثبات کنیم که این تضعیفات را نمی‌توان پذیرفت:

دلیل ۱: همان بیان سیدنا الاستاد (یعنی حدسی بودن تضعیفات و ابتناء تضعیفات بر مبانی اجتهادی کلامی و ما تا وقتی هم‌مبنا بودن خود با رجالی را احراز نکنیم نمی‌توانیم تضعیف او را بپذیریم).

شواهد بر این بیان: محمد بن موسی بن عیسی همدانی - نجاشی ص ۳۳۸ مدخل ۹۰۴: «محمد بن موسی بن عیسی أبو جعفر الهمدانی السمان ضعفه القمیون بالغلو وکان ابن الولید یقول: إنه کان یضع الحدیث والله أعلم. له کتاب ما روی فی أيام الأسبوع وکتاب الرد علی الغلاة. أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن یحیی عن أبيه عنه بکتابه». محمد بن موسی که خود از منظر قمی‌ها غالی است، عدّه دیگری را غالی دانسته و برعلیه‌شان کتاب نوشته است. این نشان می‌دهد رمی به غلو یک معیار و متر مشخصی نداشته و هرکس طبق دیدگاه خود، به خود جرات می‌داده که دیگری را غالی بخواند.

در اعتقادات الامامیه صدوق آمده: اگر کسی مشایخ قمی را متهم به تقصیر کند، پا در ورطه غلو گذاشته (یک درجه بالاتر از آن جمله ابن ولید، استاد شیخ صدوق که گفته: «أول درجة في الغلو، نفي السهو عن النبي»). بعد مولف تصحیح الاعتقاد - احتمالاً شیخ مفید - بر این کلام پاورقی زده که: «این چه حرفی است شما می‌زنید؟ مدتی قبل تعدادی از مشایخ قمی مهمان ما بودند و ما بالعیان تقصیر را در رفتار آنها دیدیم - تقصیر، نقطه مقابل غلو است و به معنای نگرش سطح پایین به اهل بیت علیهم السلام است - معیار غلو چیست؟ تا وقتی که نسبت ربوبیت و قدیم بودن به معصوم ندهی، غالی نیستی». طبق گفته صاحب

تصحیح الاعتقاد، به جز این دو مورد، هر نسبتی به معصوم بدهیم، غالی نیستیم. درحالی که ابن ولید می‌گوید: اگر سهو را از پیامبر نفی کنی غالی هستی. مشاهده می‌کنید که فاصله بین این دو دیدگاه چقدر زیاد است.

نجاشی در ترجمه محمد بن اورمه، تمام کتب او را صحیح می‌داند در حالی که ابن ولید او را غالی می‌داند.

نجاشی با برخی مبانی کلامی صدوق مخالف است.

در گزارش ۵۰۰ کشی می‌خوانیم که: عبدالرحمن بن حجاج، هشام بن حکم را کافر می‌داند.

نکته: در تضعیفات بر مبنای غلو، حس ملاک نیست بلکه باورها و معیارهای کلامی شیخ رجالی ملاک قرار می‌گیرد و با آنها بقیه را محک زده و پایین‌تر از خود را مقصر و بالاتر از خود را غالی می‌خواند.

دلیل ۲: مخالفت امام علیه السلام با برخی تضعیفات مبتنی بر غلو:

شاهد ۱: ابن غضائری در ترجمه محمد بن اورمه مطلبی را نقل می‌کند که مرحوم نجاشی هم به اجمال بر آن صحه می‌گذارد: -نجاشی ص ۳۲۹-: «محمد بن اورمه: ذكره القميون و غمزوا عليه و رموه بالغلو حتى دمن عليه من يفتك به (پنهانی قصد کشتن او را داشتند) فوجدوه يصلي من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه... وقال بعض أصحابنا: إنه رأى توقيعاً من أبي الحسن الثالث عليه السلام إلى أهل قم في معنى محمد بن أورمة وبراءته مما قذف به.».

ابن غضائری -ج ۱ ص ۹۳-: «اتهمه القميون بالغلو وحديثه نقي لا فساد فيه وما رأيت شيئاً ينسب إليه تضطرب في النفس إلا أوراقاً في تفسير الباطن وما يليق بحديثه وأظنها موضوعة عليه. ورأيت كتاباً خرج من أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام إلى القميين في براءته مما قذف به وحسن عقيدته وقرب منزلته.».

یعنی یک مکتب حدیثی به خاطر عقاید خاص خود، یک راوی را متهم به غلو کرده و حتی قصد قتلش را داشته‌اند (ولی چون دیدند نماز می‌خواند منصرف شدند، چون نشانه غالیان، ترک نماز بوده است، مثل فرقه انحرافی

على اللهی) و امام علیه السلام نامه می نویسد که این فرد نزد ما مقام بالایی دارد و عقایدش نیکوست.

شاهد ۲: - کشی ص ۴۸۸ گزارش ۹۳۰-: «...حدثني عدة من أصحابنا أن يونس بن عبد الرحمن قيل له: إن كثيرا من هذه العصابة يقعون فيك ويذكرونك بغير الجميل فقال: أشهدكم أن كل من له في أمير المؤمنين (عليه السلام) نصيب فهو في حل مما قال». یعنی عدة زیادی از شیعیان پشت سر یونس حرف می زنند و او آنها را حلال کرد.

شاهد ۳: - کشی گزارش ۹۲۹-: «علي بن محمد القتيبي قال حدثني أبو محمد الفضل بن شاذان قال: حدثني أبو جعفر البصري وكان ثقة فاضلا صالحا قال: دخلت مع يونس بن عبد الرحمن على الرضا (ع) فشكا إليه ما يُلقي من أصحابه من الوقعة (تهمت ها) فقال الرضا (ع): دارهم (با آنها مدارا كن) فإن عقولهم لا تبلغ (عقلشان نمی رسد)».

شاهد ۴: - گزارش ۹۲۸-: «حمدويه بن نصير قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن قال قال العبد الصالح (امام علیه السلام): يا يونس ارفق بهم فإن كلامك يدق عليهم قال قلت: إنهم يقولون لي زنديق (معلوم می شود اختلاف کلامی است) قال لي: وما يضرك أن يكون في يدك لؤلؤة يقول الناس هي حصة وما كان ينفعك أن يكون في يدك حصة فيقول الناس لؤلؤة».

شاهد ۵: - گزارش ۹۲۴-: «حدثني آدم بن محمد قال: حدثني علي بن حسن الدقاق النيسابوري قال حدثني محمد بن موسى السمان قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد عن أخيه جعفر بن عيسى قال كنا عند أبي الحسن الرضا (ع) وعنده يونس بن عبد الرحمن إذا استأذن عليه قوم من أهل البصرة فأومى أبو الحسن (ع) إلى يونس: أدخل البيت (قایم شو) فإذا بيت مسبل عليه سترو إياك أن تتحرك حتى تؤذن لك. فدخل البصريون وأكثروا من الوقعة والقول في يونس وأبو الحسن (ع) مطرق حتى لما أكثروا و قاموا فودعوا و خرجوا، فأذن ليونس بالخروج. فخرج باكياً. فقال: جعلني الله فداك إني أحامي عن هذه المقالة وهذه حالي عند أصحابي (من که از امامت دفاع می کنم، وضعیتم نزد شیعیان این است). فقال له أبو الحسن (ع): يا يونس وما عليك مما يقولون إذا كان إمامك عنك راضيا (وقتی امامت از تو راضی است، چه باک؟). يا يونس حَدِّثِ النَّاسَ بما يعرفون و اتركهم مما لا يعرفون

(به قدر معرفتِ مردم با آنها سخن بگو) کأنک تريد أن تكذب على الله في عرشه يا يونس وما عليك أن لو كان في يدك اليمى درة ثم قال الناس بكرة أوقال الناس درة أوبكرة فقال الناس درة هل ينفعك ذلك شيئاً؟ فقلت: لا. فقال: هكذا أنت يا يونس إذ كنتَ على الصواب وكان إمامك عنك راضياً لم يضرْك ما قال الناس».

شاهد۶: امام صادق عليه السلام هم از جابر بن یزید جُعی تعریف کردند: -بصائر الدرجات ص ۴۶۰ ح ۴-: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ (توثیق صریح دارد) قَالَ: كُنْتُ سَمِعْتُ مِنْ جَابِرٍ أَحَادِيثَ فَاضْطَرَبَ فِيهَا فَوَادِي وَضُفْتُ فِيهَا ضَيْقَ [ضيقاً] شَدِيداً فَقُلْتُ وَاللَّهِ إِنَّ الْمُسْتَرَاخَ لَقَرِيبٌ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ فَاتَّبَعْتُ [فَاتَّبَعْتُ] بَعِيراً وَخَرَجْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَطَلَبْتُ الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَذِنَ لِي فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا قَالَ: ثُمَّ قَالَ: فِينَا رُوحُ رَسُولِ اللَّهِ ص».

مؤید: مشی منطقی یک علم را باید از دانشمندان آن علم پرسیم. ما از نجاشی می پرسیم: آیا مطلق تضعیفات حجتند؟ می فرماید: خیر. از کجا می گویم که نجاشی چنین نظری دارد؟ از اینجا که خود نجاشی بارها با تضعیفات بزرگان رجال مخالفت می کند؛ گاه به صراحت و با غیر صحیح خواندن تضعیف، گاه با ایجاد تردید در صحت تضعیف. نجاشی در این مخالفتش با تضعیفات از ابزار سنجش محتوایی استفاده می کند.

شاهد۱ بر مؤید: مخالفت نجاشی با ابن ولید: -نجاشی ترجمه محمد بن اورمه ص ۳۲۹ مدخل ۸۹۱-: «محمد بن أورمة أبو جعفر القمي: ذكره القميون و غمزوا عليه ورموه بالغلو حتى دس عليه من يفتك به (قمی ها او را غالی خوانده و حتی قصد ترورش را داشتند) فوجدوه يصلي من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه (دیدند نماز می خواند دست از قتلش کشیدند) و حكي جماعة من شيوخ القميين عن ابن الوليد أنه قال: محمد بن أورمة طعن عليه بالغلو و قال (فكل) ما كان في كتبه مما وجد في كتب الحسين بن سعيد و غيره فقل به و ما تفرد به فلا تعتمد و قال بعض أصحابنا: إنه رأى توقيعاً من أبي الحسن الثالث عليه السلام إلى أهل قم في معنى محمد بن أورمة و براءة مما قذف به. و كتبه صحاح (نجاشی می گوید کتب ابن اورمه صحیح است. صحیح

در لغت سه معنا شده: البریء من کل عیب و ریب. الحق. المطابق للواقع) إلا کتاباً یُنسَبُ إلیه ترجمته تفسیر الباطن فإنه مُخَلَّطٌ». نجاشی در ترجمه ابن ولید در مقام تحدیث، انواع تجلیل‌ها را از او می‌کند ولی در مقام تضعیف، به حرفش اعتماد نکرده و با او مخالفت می‌کند.

شاهد ۲: مخالفت نجاشی ابن غضائری: -ابن غضائری ترجمه محمد بن بحر ژهنی ص ۹۸ مدخل ۱۴۸-: «محمد بن بحر الرهني الشيباني أبو الحسين النرماشيري: ضعيف في مذهبه ارتفاع». نجاشی -ص ۳۸۴ مدخل ۱۰۴۴-: «محمد بن بحر الرهني أبو الحسين الشيباني ساکن نرماشیر من أرض کرمان. قال بعض أصحابنا: إنه كان في مذهبه ارتفاع. وحديثه قريب من السلامة ولا أدري من أين قيل ذلك (من نمی‌دانم از کجا این حرف را می‌زنند؟ من نجاشی با مراجعه به کتب او، امر خلاف مذهب ندیدم)». اگر در شاهد قبلی نجاشی از مکتب بغداد با ابن ولید از مکتب قم درگیر شد، در این گزارش با هم مکتب و حتی هم‌درس و هم مباحثه خود درگیر شده است. مخالفت نجاشی مرز و جغرافیا و حتی زمان نمی‌شناسد. به دنبال خط فکری خودش است و به تضعیفات به دید تعبد و امر غیر قابل نقد نگاه نمی‌کند (بحر العلوم هم پیرو همین حرّیت فکری، دلیل اقامه می‌کند که محمد بن سنان نه تنها ضعیف نیست بلکه از اصحاب سر امام رضا علیه السلام است).

شاهد ۳: مخالفت نجاشی با احمد بن محمد بن عیسی: ترجمه علی بن محمد قاسانی -ص ۲۵۵ مدخل ۳۶۹-: «علي بن محمد بن شيرة القاساني (القاشاني) أبو الحسن كان فقيهاً كثيراً من الحديث (وقتی کسی زیاد حدیث بگوید معلوم می‌شود شاگرد زیاد داشته) فاضلاً، غَمَزَ عليه (با بدبینی و اتهام به او نگاه کرده) أحمد بن محمد بن عيسى و ذَكَرَ أَنَّهُ سَمِعَ مِنْهُ مَذَاهِبَ مُنْكَرَةً (احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید: باورهای غیر قابل قبول از علی بن محمد شنیده است) وليس في كتبه ما يدل على ذلك (نجاشی در مقام مخالفت با احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید: در کتبش باورهای غلط ندیدم)».

شاهد۴: مخالفت نجاشی با قمیون: (حسین بن یزید نوفلی که بیشترین حضورش در اسناد، در طریق به سکونی است. مشهورترین سند در کتب اربعه این است: «علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی»). -نجاشی ص ۳۸ مدخل ۷۷-: «الحسین بن یزید بن محمد بن عبد الملك النوفلی: نَوَفَلُ النَّخَع (نوفلی‌ها دو دسته‌اند: ۱: هاشمی‌ها که می‌رسند به اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله. ۲: نخعی‌ها که یمنی‌اند و مهاجرت کرده‌اند) مولا هم کوفی أبو عبد الله. کان شاعراً أديباً وسکن الری ومات بها وقال قومٌ من القمیین إنه غلا فی آخر عمره والله أعلم (ببینید نجاشی چون در مورد منحرف شدن در آخر عمر نوفلی اطلاعاتی ندارد می‌گوید: والله اعلم. ولی در مورد کتبش می‌تواند نظر بدهد ولذا می‌گوید: وما رأینا له رواية تدل علی هذا) من روایتی دال بر غلو از او ندیدم)».

شاهد۵: مخالفت نجاشی با حوزه بغداد: ترجمه عبیدالله بن احمد انباری: (از کسانی که در قضاوت با جفای اصحاب -در حوزه بغداد- روبرو شد عبیدالله بن احمد ابوطالب انباری است. حال ببینید نجاشی چگونه تلاش می‌کند تا اتهامات را از او پاک کند) -نجاشی ص ۲۳۲ مدخل ۶۱۷-: «عبید الله بن أبي زيد أحمد بن یعقوب بن نصر الأنباري (انبار از محلات بغداد است) شیخٌ من أصحابنا یُکَنَّى أبا طالب، ثقةٌ فی الحديث (وقتی نجاشی می‌گوید: ثقة فی الحديث، یعنی داده‌های حدیثی او را دیده و مطابق مذهب دیده و در انتقال حدیث هم او را پسندیده است) عالمٌ به (یعنی علاوه بر وثاقت، دانشمند و حدیث‌شناس هم هست) کان قديماً من الواقفة (مدتی از عمرش از واقفیه شد). قال أبو عبد الله الحسين بن عبید الله: قال أبو غالب الزراري (استاد غضائری و صاحب رساله ابو غالب زراری که خواندنی است) کنتُ أعرفُ أبا طالب أكثرَ عمره واقفاً مختلطاً بالواقفة ثم عاد إلى الإمامة (سپس مستبصر شد) وجفاه أصحابنا (یعنی او را ترک کردند. ما می‌دانیم که بعد از نسل اول واقفی‌ها، اصحاب با وقافی‌ها تعامل داشته و با آنها دادوستد حدیثی داشته‌اند. یعنی واقفی بودن را عامل ضعف نمی‌دانستند. تنها عامل ضعف اساسی نزد اصحاب، غلو است) وکان حسنَ العبادة والخشوع (نجاشی وارد بحث عبادت می‌شود تا شبهه غلو را دفع کند). وکان

أبو القاسم بن سهل الواسطي العدل يقول: ما رأيت رجلاً كان أحسن عبادةً ولا أبعين زهادةً ولا أنظف ثوباً ولا أكثر تحلياً من أبي طالب. وكان يتخوف من عامة واسط أن يشهدوا صلاته ويعرفوا عمله فينفرد في الخراب والكنائس والبيع (برای اینکه هم محله‌ای هایش عبادت و زهد او را نبینند می‌رفته در خرابه‌ها و کنیسه‌ها عبادت می‌کرده) فإذا عثروا به وجد على أجمل حال من الصلاة والدعاء. وكان أصحابنا البغداديون يرمونه بالارتفاع... ومات أبو طالب بواسط سنة ست وخمسين وثلاثمائة».

نکته: احمد بن محمد بن عیسی سهل و ابوسمینه را از قم تاراند ولی در بغداد شاهد چنین پدیده‌ای نیستیم. در بغداد شاهد بایکوت هستیم (مثل همین گزارش بالا) ولی اخراج نداریم. چون قم کاملاً شیعی است و زعامتش دست احمد بن محمد بن عیسی است ولذا زورش می‌رسیده که اخراج کند. اما بغداد شهر هزار طایفه است و لذا بزرگان مکتب بغداد زورشان نمی‌رسیده اخراج کنند فلذا سخت‌ترین مجازات ممکن برایشان را اجرا می‌کرده‌اند که همان بایکوت بوده است.

شاهد۶: ترجمة حسين بن عبيد الله سعد: -كشي ص ۵۱۲ مدخل ۹۹۰-: «...إن الحسين بن عبيد الله القمي أخرج من قم في وقت كانوا يخرجون منها من اتهموه بالغلو». -نجاشي ص ۶۷-: «الحسين بن عبيد الله السعدي أبو عبد الله بن عبيد الله بن سهل ممن طعن عليه ورمي بالغلو. له كتب صحيحة الحديث».

مؤید۲: (مشهور علما در درس‌های خارج می‌گویند: از ابن غضائری سخت‌گیرتر نداریم و او به اندک شبهه‌ای اتهام غلو وارد می‌کند و راوی را ضعیف می‌خواند. البته این نسبت به ابن غضائری صحیح نیست) حال همین ابن غضائری سخت‌گیر هم با بعضی تضعیفات و اتهامات غلو مخالفت می‌کند.

شاهد۷: ترجمة محمد بن أورمه: -ص ۹۳ مدخل ۱۳۵-: «محمد بن أورمة أبو جعفر القمي: اتهمه القميون بالغلو وحديثه نقي لا فساد فيه وما رأيت شيئاً ينسب إليه تضطرب في النفس إلا أوراقاً في تفسير الباطن وما يليق بحديثه وأظنها موضوعة عليه (به نظر ابن غضائری کتاب

تفسیر باطن را به محمد ابن اورمه بسته‌اند). و رأیتُ کتاباً خرج من أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام إلى القميين في براءته مما قذف به (و حسن عقیدته و قرب) منزلته. و قد حدثني الحسن بن محمد بن بندار القمي رحمه الله قال: سمعت مشايخي يقولون: إن محمد بن أورمة لما طعن عليه بالغلو (اتفقت) الأشاعرة ليقتلوه فوجدوه يصلي الليل من أوله إلى آخره ليالي عديدة فتوقفوا عن اعتقادهم».

شاهد ۲: ترجمه احمد بن حسين بن سعيد اهوازی (که نجاشی از او دفاع نمی‌کند ولی ابن غضائری از او دفاع می‌کند): -ص ۴۰ مدخل ۱۲-: «أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران يكنى أبا جعفر. روى عن أكثر رجال أبيه وقالوا: سائرهم إلا حماد بن عيسى. وقال القميون: كان غالياً. وحديثه في ما رأيته سالم. والله أعلم. وهو المقلب دندان».

خلاصه مطالب مطرح شده در بحث تضعیفات رجالیون: ضعف به معنای بطلان و نادرستی ۱۰۰ درصد راوی ضعیف نبود. بلکه روایات فرد ضعیف، چند قسم است: ۱: بخشی از روایاتش که عامل نسبت دادن ضعف به او شده (که این نسبت را حدسی دانستیم و غیر معتبر و ادله‌ای بر غیر معتبر بودنش اقامه کردیم). ۲: احادیثی که قرینه بر صحتشان وجود دارد که به تعبیر ابن ولید: يُعْتَمَدُ علیه و به تعبیر شیخ طوسی وَجَبَ الْعَمَلُ بِهِ. ۳: احادیث منفردات او که اصحاب در برابرش توقف می‌کنند.

حجیت توثیقات رجالیون

تقریباً قول به عدم حجیت توثیقات نداریم. قبلاً گفتیم که ۵ مبنا در حجیت اقوال رجالی وجود دارد. البته به نظر ما اگر مبنای مرحوم خویی و مبنای اطمینان صحیح نباشد، راهی جز انسداد نیست (انسدادی هم بشوید خیلی کارتان راحت است و به اندک ظنی حکم به وثاقت می‌شود. البته ما مبنای انسداد را قبول نداریم و اطمینانی هستیم).

۱: مبنای مرحوم خویی

می‌فرماید: در اصول اثبات کرده‌ایم که در حجیت خبر ثقه فرقی بین احکام و موضوعات نیست (مرحوم خویی هر سه نوع خبر - صحیح و موثق و حسنه - را حجت می‌داند). حجیت اقوال رجالیون هم از باب حجیت خبر واحد در

موضوعات است. وثاقت هم برای حجیت قول رجالی کافی است (یعنی با قول زیدی و عامی ثقه هم وثاقت راویان اثبات می‌شود). این قلت: خبر واحد باید حسی باشد تا حجت شود. قلت: هم خبر متیقن الحس حجت است و هم محتمل الحس و الحدس. چون سیره بر عمل به خبر واحد است و کسی از مخبر نمی‌پرسد که خبرت حسی است یا حدسی؟ پس خبر مطلقاً حجت است مگر اینکه بدانیم حدسی است. در اقوال رجالیون هم احتمال حس موجود است وجداناً و ما این احتمال را اینگونه اثبات می‌کنیم: اولاً ما وقتی تعداد کتب رجالی را می‌شماریم می‌بینیم از زمان ابن محبوب تا زمان نجاشی و شیخ، ما صد و خورده‌ای کتاب رجالی داریم. هم‌طبقه‌های ابن محبوب که راویان را مستقیماً دیده‌اند و عن حسی شهادت داده‌اند فلذا این نقل‌ها دهان به دهان چرخیده تا به نجاشی و شیخ رسید و توسط آنها به ما. پس اگرچه کلام نجاشی حسی نیست ولی ینتهی الی الحس. ثانیاً شیخ طوسی در عُدّه می‌گوید: سیره اصحاب بر توثیق و تضعیف بوده. ثالثاً شیخ و نجاشی بارها در ترجمه‌ها می‌گویند: «ذکره اصحاب الرجال». بنابراین توثیقات به حس منتهی شده فلذا حجت است.

اشکالات بر مرحوم خویی: ۱: مرحوم خویی باید اثبات کند که بین نجاشی و راویان ارتباط پیوسته به وسیله کتب رجالی - که به هدف توثیق و تضعیف نگاشته شده باشند - برقرار بوده است، درحالی که اینطور نیست. مرحوم تُستری در مقدمه کتابش - قاموس الرجال ج ۲ - در بحث «مدارک هذا الفن» می‌فرماید: کتاب رجالی در فرهنگ شیعه متبادر به طبقات‌نگاری است (و در کتاب طبقات‌نگاری رویکرد توثیق و تضعیف نیست). قدیمی‌ترین رجال شیعه، رجال برقی است که فقط دو بار لفظ ثقه آمده که این دو لفظ را هم از دو کتاب فهرستی گذشتگان بیرون کشیده بود.

۲: همانطور که مرحوم خویی گفتند، شیخ در عدة الاصول فرموده است که: ما با یک پدیده همیشگی بین اصحاب از گذشته تا امروز روبرو هستیم و آن توثیق و تضعیف هستیم. اما می‌بینیم که خود شیخ در کتب رجالش فقط ۱۰ درصد توثیق و تضعیف دارد (از زمان امام باقر علیه السلام تا زمان امام عسکری علیه السلام اوج تاریخ حدیث ماست که بیشترین راوی از آن امام صادق علیه

السلام است. از ۸۰۰ راوی موجود در رجال شیخ حدود ۳۲۰۰ تایش اصحاب امام صادق علیه السلام هستند که شیخ فقط ۸ نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را توثیق می‌کند و به غیر از یکی از آنها، بقیه از رجال پرکار نیستند و در هیچ جا غیر از رجال شیخ اسم اکثر این هشت نفر نیامده است. در اصحاب امام باقر علیه السلام هم در مورد اصحاب پرکار هیچ توصیف کاربردی رجالی نداریم.

۳: عبارت «ذکره أصحاب الرجال» در رجال نجاشی در ترجمه ۱۰ راوی ذکر شده، که در پنج موردش اصلاً داده توصیفی ندارد و فقط طبقات‌نگاری راوی است. سه مورد دیگر هم اگرچه توثیق و تضعیف در مورد آن راوی وجود دارد ولی آن «ذکره أصحاب الرجال» ربطی به این توثیق و تضعیف ندارد.

در نتیجه عبارت اصحاب الرجال که مرحوم خویی به آن استناد کرده‌اند چه بسا استدلال علیه خودشان محسوب شود و نشان این باشد که سیره اصحاب الرجال بر توصیف کاربردی نیست. پس اتصال توصیفات رجالیونی مثل مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ به رجالیون متقدمشان، اثبات نشد.

۲: مبنای صاحب معالم

صاحب معالم قول رجالی را از باب شهادت (بینه) حجت می‌داند (المنتقى، ج ۱، ص ۱۶: اثبات عدالت راوی به شهادت عدلین ثابت می‌شود از باب حجیت بینه). این قول امروزه متروک است.

اشکال: از اشکالاتی که به آقای خویی گرفتیم، اشکال این نظریه هم روشن می‌شود، چون در این نظریه هم شهادت باید حسی باشد و ما به حسی بودن داورهای رجالیون اشکال وارد کردیم. در عموم راویان چه توثیق شده، چه تضعیف شده بر پایه آثارشان داورى شده نه حس، در حالی که این نظریه به حسی بودن توثیقات و تضعیفات نیاز دارد.

۳: مبنای مرحوم مامقانی

مرحوم مامقانی، قول رجالی را از باب حجیت قول اهل خبره می‌پذیرد (تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۵۶).

بازگشت این قول به قول ما (اطمینان‌آوری): اگر اصحاب، معنای خبرویت را کامل باز کنند با معنای پنجم (اطمینان‌آوری) تطبیق داده می‌شود. در مفهوم خبرویت اگر مثل نجاشی، طوسی و... خبره داشتیم حتماً از توثیقات ایشان، اطمینان به وثاقت حاصل می‌شود.

۴- مبنای آیت الله شبیری

از لابه لای فرمایشات ایشان انسدادی بودن در پذیرش توثیقات و تضعیفات به دست آید.

اشکال: وقتی ما قائل به اطمینان هستیم انسداد معنا ندارد.

۵ - مبنای اطمینان‌آوری

مقدمه تاریخی

مخصوصاً در زمان امام باقر علیه السلام، جریان غلو مثل زلزله برای جامعه شیعه بود و باعث آشفتگی شیعیان شد. امام صادق علیه السلام در مقابل این جریان انحرافی، سه حرکت انجام دادند: ۱: اظهار بیزاری: «إِنَّا نَبْرَأُ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّا إِلَهُ». ۲: امر به فاصله‌گیری از غالی‌گری: «لَا تُجَالِسُوهُمْ...» به هر شکل ارتباط را قطع کنید. ۳: معرفی یک جریان و گروه که منشأ آموزه‌های اصیل شیعی بودند. اینها چه کسانی بودند؟ در چه بازه زمانی؟ شاخصه‌های آنها چه بود: اینها طبقه اول اصحاب اجماع هستند یعنی: زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر، برید. در بازه زمانی انحرافی غلو می‌زیستند. مهمترین ویژگی‌شان نشر فراوان و گسترده احادیث فقهی است.

حضرت داده حدیثی اینها را به عنوان داده‌ای سالم و اصیل دینی امضا کردند و این مجموعه داده، شاخص شدند. مهمترین ویژگی این گروه، نقل روایات فقهی است (فقه، مجموعه آموزه‌های دینی مورد نیاز تمام افراد در تمام لحظات زندگی است). جریان فقه‌مداران توسط خود ائمه توثیق شدند.

شاهد: -گزارش ۲۱۷ کشی (سند صحیح است) صفحه ۱۳۶-: «... رحم الله زراره بن

اعین لولا زراره ونظراؤه لاندروست (توسط جریان فرهنگی غلاة) احادیثُ اُبی».

-گزارش کشی ۲۱۹ (سند صحیح است): «ما أَحَدٌ أَحْيَى ذِكْرَنَا وَأَحَادِيثَ أَبِي إِلَّا زَرَارَةَ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِيِّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيُّ وَلَوْلَا هَوْلَا مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هَوْلَاءُ حُقَافَةُ الدِّينِ».

در گزارش ۲۲۰ کشی، تقابل این جریان با جریان غلو به تصویر کشیده شده است: «عن جميل بن دراج: دخلتُ على أبي عبد الله، فاستقبلني رجلٌ خارجٌ من عند أبي عبد الله من أهل الكوفة من أصحابنا فلما دخلتُ على أبي عبد الله قال لي، لقيت الرجل الخارج من عندي؟ فقلت: بلى هو رجل من أصحابنا من أهل الكوفة. فقال: لا قدس الله روحه ولا قدس مثله، إنه ذكر أقواماً كان أبي إئتَمَنَهُمْ على حلال الله و حرامه و كانوا عَيَبَةً عَلَيْهِ و كذلك اليوم عندي هم مُسْتَوْدَعٌ سِرِّي».

خصوصیت فقه این است که عمومی است. برخلاف بعض اسرار مثل اخبار غیبی حضرات معصومین. فلذا نفوذ ناپذیر می شود و جعل و دروغ و... به آن راه پیدا نمی کند. لذا جریان غُلاة (دنبال اباحه گری بودند و هدفشان بی دین کردن مردم بود) در اعتقادات داریم ولی جریان دروغ پرداز در فقه نداریم.

استدلال بر اطمینان آوری: توثیق رجالی بدون معارض، افاده اطمینان می کند؛ چون توثیق شدگان یک ویژگی غالبی دارند: یا فقط فقه نقل می کنند (که انگیزه دروغ گویی در آنها نیست) یا چون فقه شان را از امثال زراره و... گرفته اند، این موید درستی باورهای امامی راوی می شود (چون اگر راوی گرایش به غلو داشت، دشمن فقه اصیل شیعی و راویانی مثل زراره می بود).

حال مگر برای مرحوم شیخ طوسی، نجاشی و... چه قدر سخت است که بفهمند متون نقل شده توسط فلان راوی، فقهی است و همسو با نگرش اصیل شیعی است؟ رجالی ها فقه را می شناختند (مثلاً شیخ طوسی در ۲۵ سالگی تهذیب را نوشته است. نجاشی شاگرد مفید و مفید شاگرد ابن قولویه بوده است که از همه افقه بوده است. عیاشی شاگرد علی بن فضال است که «کان فقیهاً»).

اگر این بیان را قبول نکنید باید انسدادی شوید.

راههای توثیق خاصّ رُوات

۱: واژگان صریح در توثیق

یعنی رجالی صراحتهً راوی را توثیق کند، مثلاً بگوید: «ثقة یا مُعتمد یا له کتاب یُعتمد علیه».

۲: واژگان ظاهر در توثیق

یعنی رجالی از واژه‌ای استفاده کرده که طبق مبنای برخی از حدیث‌پژوهان، ظهور در وثاقت دارد: «عین، وجه، فقیه». حتی سیدنا الاستاد معتقدند افاده وثاقت عین و وجه، از الفاظ صریح، بیشتر است. ولی برخی معتقدند این الفاظ فقط افاده مدح می‌کنند نه بیشتر.

۳: استظهار وثاقت در پرتو برخی قواعد نحوی

مثلاً وقتی در رجال نجاشی -ص ۵۳ مدخل ۱۲۰ در ترجمه حسین بن نعیم صحاف - می‌بینیم «الحسین بن نعیم الصحاف، مولی بنی‌آسد، ثقة و أخواه علی و محمد رووا عن أبي عبد الله عليه السلام...». در نحو اختلاف است که آیا عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستتر جایز است یا خیر؟ آیه الله شبیری و سیدنا الاستاد می‌گویند: تتبع در عبارات نجاشی نشان می‌دهد که ایشان این عطف را جایز می‌دانند فلذا در اینجا خواه عطف می‌شود به ضمیر درون لفظ ثقة و آن دو نیز توثیق می‌شوند. اما اگر چنین برداشتی نداشتیم، باید خواه را عطف به حسین بن سعید اول ترجمه کنیم و دو برادر او توثیق نمی‌شوند.

۴: استظهار وثاقت راوی از فضای عمومی ترجمه

یعنی در ترجمه این راوی عبارات دال بر وثاقت یا مدح به کار نرفته ولی فضای عمومی ترجمه نشان می‌دهد که رجالی می‌خواسته وثاقت این راوی را بفهماند.

مثال: ۱: ترجمه ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی -نجاشی ص ۱۶ مدخل

۱۹-: «إبراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی:... و انتقل أبو إسحاق

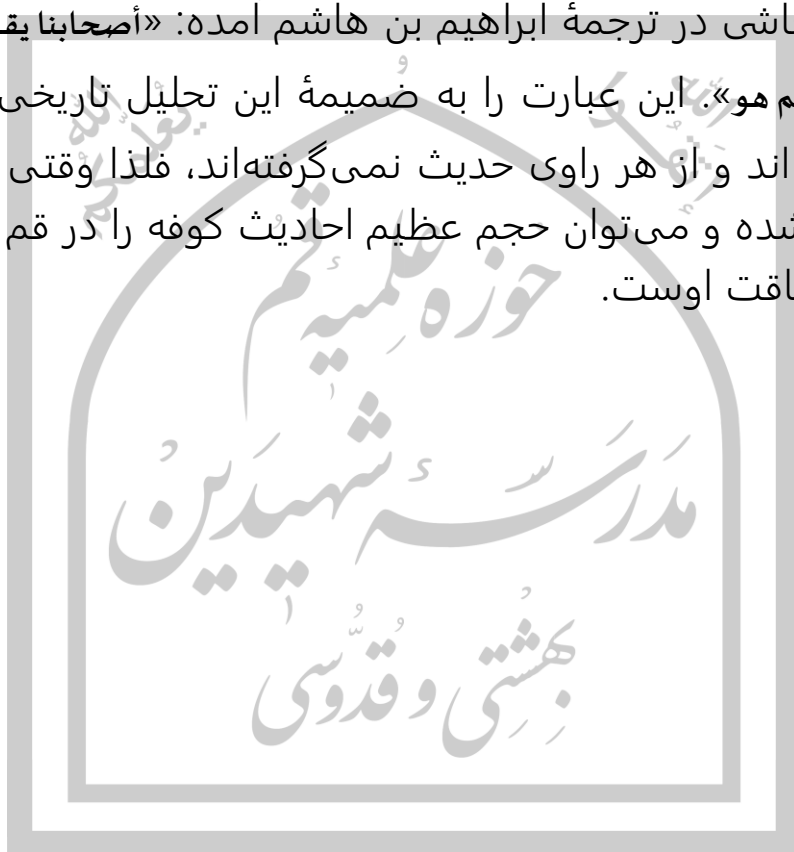
هذا إلى أصفهان وأقام بها وكان زیدياً أولاً ثم انتقل إلينا ويقال: إن جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وَقَدُوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم (يعنى قمى ها او را قابل اعتماد دانسته و دعوت می‌کنند که بیا قم) فأبي (گفت نمی‌آیم) وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل (به معنای نوشتن) كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب فاستعظمه الكوفيون (بر کوفیون این کتاب گران آمد و استعظام در حد انکار کردند) وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرج (به او گفتند که این کتاب را رها کن) فقال (ابراهيم بن محمد): أي البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا: أصفهان. فحلف لا أروي هذا الكتاب إلا بها (قسم خورد که کتابش را به اصفهان ببرد و آنجا نقلش کند) فانتقل إليها ورواه بها، ثقةً منه بصحة ما رواه فيه (دلیل بردن کتابش به اصفهان، اعتماد به کتابش بوده)...».

او در بازه زمانی افول حوزه کوفه است. کم کم مهاجرت راویان کوفی شروع شده. امثال ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ابوسمینه و خود ابراهیم بن محمد مهاجرت می‌کنند. دلیل مهاجرت ابراهیم بن محمد این است که: ایشان کتابی دارد به نام کتاب المعرفة که دو بخش دارد: فضائل امیرالمومنین و مثالب خلفا. برای تحدیث این کتاب حداقل چند شاگرد باید داشته باشد. کوفیون این کتاب را برنتافتند و این کتاب را از او تحمل نکردند. ابراهیم گفت من کتابم را می‌برم به دورترین منطقه از تفکر شیعه (یعنی اصفهان) و آن را تحدیث می‌کنم، چون اعتماد به احادیث کتابم دارم که از معصوم علیه السلام صادر شده است. حال درست است که نجاشی صراحتاً نگفت که او ثقة است ولی وقتی این راوی می‌گوید من به کتابم اعتماد تام دارم، نجاشی تعلیقه‌ای نزد و این ادعا را رد نکرد. حتی می‌توان گفت نجاشی در ضمن این گزارش دارد حوزه کوفه را به خاطر طرد کتاب این راوی تخطئه می‌کند.

مثال ۲: ترجمه احمد بن اسماعیل بن عبدالله - نجاشی ص ۹۷ مدخل ۲۴۲: «أحمد بن إسماعيل بن عبد الله أبو علي بجلي عربي من أهل قم يلقب سمكة، كان من أهل الفضل والأدب والعلم... وله عدة كتب لم يُصنَّف مثلها (ببینید چه تعریفی می‌کند. کتاب مثل کتب او نوشته نشده). وكان إسماعيل بن عبد الله من غلمان (يعنى شاگرد) أحمد بن أبي عبد الله البرقي

وَمَنْ تَأْدَبَ عَلَيْهِ وَمَنْ كَتَبَهُ. لَهُ كُتُبٌ مِنْهَا: كِتَابُ الْعَبَّاسِيِّ وَهُوَ كِتَابٌ عَظِيمٌ نَحْوُ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ وَرَقَةٍ فِي أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ وَالدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ رَأَيْتُ مِنْهُ أَخْبَارَ الْأَمِينِ وَهُوَ كِتَابٌ حَسَنٌ وَلَهُ كِتَابُ الْأَمْثَالِ كِتَابٌ حَسَنٌ مُسْتَوْفٍ (باز هم تعاریف عجیب از کتب راوی که نشان از اعتماد نجاشی به این راوی و کتبش دارد)...».

۵: همان مورد چهار به ضمیمه یک تحلیل تاریخی فرامتنی تنها مصداق این مورد که مورد گفتگوی طولانی قرار گرفته است، عبارتی است که در نجاشی در ترجمه ابراهیم بن هاشم آمده: «أَصْحَابُنَا يَقُولُونَ: أَوَّلُ مَنْ نَشَرَ حَدِيثَ الْكُوفِيِّينَ بِقُمْ هُوَ». این عبارت را به ضمیمه این تحلیل تاریخی که قم خیلی سخت گیر بوده اند و از هر راوی حدیث نمی گرفته اند، فلذا وقتی ابراهیم در آن حوزه پذیرفته شده و می توان حجم عظیم احادیث کوفه را در قم نشر دهد، این نشان دهنده وثاقت اوست.



بحث نهم: بررسی یکی از اسناد پرتکرار

معروف‌ترین سند در کتب اربعه این سند است: «علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني».

این سند، هم به لحاظ تکرار زیاد و هم به خاطر بحث‌های فراوان حول راویان موجود در آن، پیچیده‌ترین سند در کتب اربعه است. چون غیر از علی بن ابراهیم، بقیه راویان موجود در آن، توثیق صریح در کتب رجال ندارند. ابراهیم بن هاشم که توثیق و تضعیف ندارد. در مورد نوفلی حتی داده‌ای مُشعر به ضعف داریم («قال قوم من القميين إنه غلا في آخر عمره») و سکونی هم نظر اکثر علما، عامی بودنش است.

نگرش‌ها به این سند: عموم اصحاب این سند را موثق می‌دانند. مرحوم مجلسی در مرآة العقول این سند را ضعیف می‌داند و نگرش مشهور در آن زمان را همین می‌داند. گروه اندکی هم این سند را صحیح می‌دانند. گروهی این سند را قوی می‌دانند (یا هم معنای موثق یا کمی پایین‌تر). بعضی هم ای سند را حسن می‌دانند.

ترجمه راویان موجود در سند

علی بن ابراهیم

ایشان تنها راوی در این سند است که توثیق صریح در کتب رجال دارد: - نجاشی ص ۲۶۰ مدخل ۶۸۰-: «علي بن إبراهيم بن هاشم أبو الحسن القمي ثقة في الحديث ثبت مُعْتَمَدٌ صَحِيحُ الْمَذْهَبِ سَمِعَ (شاگردی کرده و احادیث را شنیده) فَاكْثَرُ (زیاد هم روایت کرده)». حال غیر از مبنای صاحب معالم، وثاقت علی بن ابراهیم معلوم است. اما صاحب معالم و پدرشان که قول رجال را از باب بینه می‌دانند، اثبات وثاقت علی بن ابراهیم برایشان مشکل می‌شود چون فقط یک نفر او را توثیق کرده.

ابراهیم بن هاشم

ما داده‌های روشن و تاثیرگذار جدی در خصوص ابراهیم بن هاشم به غایت کم داریم. از میان کتب رجالی فقط دو کتاب فهرستی (شیخ و نجاشی) در مورد ایشان حرف می‌زنند که آن هم بدون توثیق و تضعیف است و مهم‌ترین داده‌ای که بعضی از آن وثاقت ابراهیم را اثبات کرده‌اند، همان است که «ایشان اولین کسی بوده که حدیث کوفه را در قم نشر داد».

واکاوی تاریخی نشر احادیث کوفه در قم

با توجه به اطلاعات به دست آمده از سندها، عمده حدیث ابراهیم بن هاشم به قمیون (چون سعد بن عبدالله و محمد بن حسن صفار و عبدالله بن جعفر حمیری) در کوفه صورت گرفته.

طبقه ابراهیم بن هاشم

ترجمه ابراهیم بن هاشم شامل هیچ اطلاعات تاریخی حتی سال وفاتش نیست. پس باید با شواهد و قراین موجود در منابع حدیثی و توجه به سال وفات اساتید و شاگردان او، سال‌ها زندگی و وفات او را به دست آورد.

یکی از قراین: شیخ طوسی در مصباح المتعجل از قول ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند که شهادت امام هادی علیه السلام سال ۲۵۴ است. بر اساس تعبیری که شیخ دارد استظهار می‌شود که شیخ این مطلب را از کتاب نو/در ابراهیم گرفته. این نشان می‌دهد که کتاب نو/در بعد از این سال نوشته شده است.

قرینه دیگر: سال وفات اساتید ابراهیم: حماد بن عیسی ۲۰۹ صفوان ۲۱۰ محمد بن ابی عمیر ۲۱۷ محمد بن سنان ۲۲۱ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی ۲۲۱ ابن محبوب ۲۲۴ ابن فضال ۲۲۴ علی بن اسباط زنده در ۲۳۰ (ما در مورد هیچکدام از راویان تاریخ تولد نداریم. تنها در بعضی تاریخ وفات داریم. چون وقتی به دنیا آمده که نمی‌دانستند کسی می‌شود تا تاریخش را جایی یادداشت کنند).

قرینه دیگر: سال وفات راویان هم طبقه (یعنی کسانی که بخشی از مشایخ او را درک کرده‌اند): احمد بن حسن بن علی بن فضال ۲۶۰ فضل بن شاذان ۲۶۰ و... احمد بن محمد بن خالد برقی ۲۷۴.

قرینه دیگر: سال وفات شاگردان: صفار ۲۹۰ سعد بن عبدالله ۳۰۱ عبدالله بن جعفر حمیری ... (این سه نفر از قمی‌ها بیشترین روایات را از ابراهیم گرفته‌اند). خلاصه سال وفات شاگردان او از ۲۹۰ تا ۳۱۰ است.

با توجه به قراین بالا می‌توان سال تولد ابراهیم بن هاشم را حدود سال ۱۸۰ تخمین زد. سال وفاتش را نیز حدود سال ۲۶۵ می‌توان تخمین زد.

در چند روایت اینطور آمده که ابراهیم بن هاشم در مجلسی حضور داشته که امام جواد علیه السلام هم حضور داشته‌اند ولی ابراهیم بن هاشم راوی از ایشان نیست. استظهار می‌شود که ایشان فقط شاهد پرسش و پاسخ دیگران از امام علیه السلام است.

سوال: مراد از حدیث کوفه در جمله «اول من نشر حدیث کوفه بقم» چیست؟ جواب: چند احتمال در این جمله می‌رود: ۱: مشایخ کوفی مستقیم ابراهیم بن هاشم. ۲: مشایخ کوفی ابراهیم چه مستقیم باشند چه نباشند. ۳: تمام کتب موجود در کوفه در عصر ابراهیم بن هاشم، چه استاد ابراهیم باشند چه نباشند.

در جای دیگر اثبات کرده‌ایم که: منظور از حدیث الکوفیین مجموعه تراش فرهنگی است که ابراهیم بن هاشم با خود به قم برده است.

[دو جلسه انتهایی این کلاس، وارد مباحث بسیار جزئی در مورد اساتید و شاگردان علی بن ابراهیم شد که کلیاتش را در همین بحث نهم آوردیم و برای کسب اطلاعات بیشتر به صوت جلسه ۲۹ و ۳۰ مراجعه کنید].



نکات پراکنده

۱: توضیحی در مورد مذهب فطحیه: بعد از شهادت امام صادق علیه السلام بعضی قائل به امام عبدالله بن جعفر افطح (که فقط هفتاد روز زنده ماند) شدند، مثل عمار بن موسی ساباطی و عبدالله بن بکیر. بعد از رحلت عبدالله دوباره به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام برگشتند. یعنی در واقع فطحی‌ها یک امام بیش از ما دارند نه اینکه شش امامی باشند. فلذا حسن بن علی بن فضال که فطحی است از اصحاب خاص امام رضا علیه السلام است.

۲: اصحاب ما وقتی می‌خواهند تردیدشان را نسبت به یک کتاب بیان کنند به چند نحو است: ۱: تردید از ناحیه محتوا، مثل کتب محمد بن علی ابو سمینه که ابن ولید می‌گوید: در این کتاب، مطالب غلوآمیز هست. ۲: اشکال به لحاظ روش، یعنی پیموده نشدن راه مطمئن در انتقال کتاب به نسل‌های بعدی.

۳: بعضی الفاظ صریح در وثاقت هستند مثل: ثقة. بعضی الفاظ هم ظاهر در توثیق هستند مثل: وجه، عین - که سیدنا الاستاد می‌فرمودند: این دو لفظ

بالا تر از وثاقت را دلالت می‌کنند. چون معنای لغوی این دو لفظ جز این نمی‌تواند باشد، وجه یعنی چهره درخشان شیعه، عین یعنی چشم، یعنی مجرای دریافت احادیث شیعه اوست. خب می‌شود کسی اینطور باشد و ثقه نباشد؟- البته بعضی علما هم این دو لفظ را ظاهر در مدح می‌دانند نه وثاقت. بعضی از الفاظ هم نه صریح است نه ظاهر، بلکه افاده مدح می‌کنند، مثل: عالم، فاضل.

۴: تعلیقات بر اسناد کافی - چاپ دارالحديث - [که توسط گروهی از بزرگان رجال در قم از جمله استاد حسینی شیرازی نگاشته شده] را حتماً مطالعه کنید. خیلی نکته دارد. حضرت آقا در دیدار با اعضای دارالحديث فرمودند: «هرکس تعلیقات دقیق رجالی بر اسناد کافی را بخواند رجالی می‌شود».

۵: کانال زبدة / الفوائد گزیده فرمایشات رجالی آیه الله سیستانی و آیه الله شبیری را می‌گذارد.

۶: یک متن مستند و قوی پیدا نمی‌کنید که ابوحنیفه شاگردی امام صادق علیه السلام را کرده باشد.

۷: انگیزه عمر بن عبدالعزیز اموی از برداشته شدن منع کتابت حدیث، دیوانی و قانون‌مند کردن تدوین احادیث پیامبر است، تا خودشان این فرایند را مدیریت کنند. چون اوضاع طوری شده بود که دیگر نمی‌توانستند این عرصه را مدیریت کنند.

۸: ابوحنیفه به شدت تلاش می‌کرد تا از عظمت و سیطره علمی امام صادق علیه السلام کم کند. از باب نمونه این روایت را مشاهده کنید: سَدِیر صِرفی می‌گوید: روزی در مسجد الحرام به امام باقر علیه السلام برخوردم و ایشان فرمودند: اینها امر شدند که دور این سنگ‌ها بچرخند و بعد اعلام قبول ولات ما را بکنند و بعد اشاره به ابوحنیفه و سفیان صوری کردند و فرمودند: این خبیث‌ها اگر در خانه‌شان می‌نشستند مردم گرد ما می‌آمدند: متن حدیث - کافی ج ۱ ص ۳۹۲ - : «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ

فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّهَمُوا لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّنَّاسٍ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى» (طه :- ۸۲-) ثُمَّ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَا يَتَنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرْيَكَ الصَّادِّينَ عَنِ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ ص.»

در مورد ابوحنیفه دو حدیث خیلی آشکار وجود دارد: باب البدع و الرأى و المقایس ح ۹ و ۱۳ ابوحنیفه لعن شده و امام علیه السلام اصحاب را از به دام او افتادن تحذیر می کردند.

۹: در مجموعه روایات یک راوی یا در ترجمه یکی از روایات دیدید «له نسخة (مثلاً) عن الرضا عليه السلام» معنایش این است که این راوی یک کتابی دارد که در آن روایات آن امام را مسنداً از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

۱۰: عبدالله بن جعفر الحمیری، قمی و در طبقه مشایخ کلینی هستند. یکی از نوشته های ایشان که خوشبختانه به دست ما رسیده است. روایات قلیل الواسطه از امام باقر تا امام کاظم علیهما السلام را دربردارد. دلیل قلیل الواسطه بودن روایات عمر زیاد بعضی از این راویان است مثل هارون بن مسلم که «قد عمّدهراً» یک قرن عمر کرده. اگر مشایخ حمیری می خواستند بار علمی خود را ببندند باید از قم سفر می کردند به کوفه تا کسانی مثل ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و وشاء را (که دو طبقه با حمیری فاصله دارند) ملاقات می کردند. اما در طبقه حمیری برعکس است و کوفیان نزد قمیون درس می خواندند. خود عبدالله بن جعفر حمیری از قم به کوفه رفته و به کوفی ها درس داده است.

قرب /الاسناد ص ۷۷ ح ۲۰۵: «عنه (هارون بن مسلم که در سندهای بالاست) عن مسعدة بن صدقة (سه عنوان با مسعدة شروع می شود: مسعدة بن صدقة، مسعدة بن زیاد، مسعدة بن اليسع. بعضی رجالیون قائل به تعدد مصداقند و گروهی قائل به وحدت. در کانال سیدناالاستاد مقاله ای نوشته اند به نام: احسن

الفوائد فی احوال المساعد. در آنجا ایشان مایل به اتحاد هستند. اگر یک نفر بدانیم به لحاظ توثیق برخی عناوین دیگرش توثیق دارد ولی اگر متعدد باشد مسعدة بن صدقه توثیق ندارد، اگرچه به لحاظ اکثار روایت هارون بن مسلم و به لحاظ عدم استثنای ابن ولید نسبت به کتاب او قابل توثیق است) عن ابی جعفر علیهما السلام:

۱۱: علی بن حدید بن حکیم مدائنی از راویان پرکار فطحی است. در هیچ کتاب رجالی تضعیف نشده. شیخ در تهذیب ج ۷ ص ۱۰۰ - که شیخ در هنگام نگارش تهذیب ۲۷ سال داشته - ذیل یک حدیث می‌گوید: «اما خبرزاده فطریقه علی بن حدید و هو مضعف جداً فلا یعول علی ما ینفرد به» بزرگان رجال از جمله سیدنا الاستاد و حاج آقا موسی این تضعیف را قبول ندارند و به خاطر اکثار احمد بن محمد بن عیسی توثیقش می‌کنند. علاوه بر اینکه شیخ فقط منفرداتش را تضعیف کرده.

۱۲: ابن ابی لیلی ارادتی به امام صادق علیه السلام نداشته. یک بار محمد بن مسلم نزد ابن ابی لیلی شهادت می‌دهد و او نمی‌پذیرد. این ماجرا به امام علیه السلام می‌رسد و فردی را نزد ابن ابی لیلی می‌فرستد که از او از این سه چیز بپرس و بگو بدون قیاس، حکمش را با دلیل بگو. وقتی نتوانست به او بگو: «ما حملک علی أن رددت شهادة رجل أعرف منك بسيرة رسول الله و احکام الله».

اهل رای در کوفه یکی از جریانات بازدارنده از پیشروی فرهنگی و علمی ائمه علیهم السلام بودند.

۱۳: بعضی از کسانی که با نگاه تاریخی به علم حدیث نگاه می‌کنند، بین حوزه بغداد و قم، تقابلی ترسیم می‌کنند. می‌گویند: حوزه حدیثی بغداد پیرو مکتب عقل‌گرایی است و در مقابل، حوزه حدیثی قم حوزه حدیثی نص‌گراست. حتی بعضی اشاره می‌کنند که منشأ اخباری‌گری، حوزه حدیثی قم و امثال شیخ صدوق است.

ولی ما در مقاله‌ای توضیح داده‌ایم که این جداسازی و توهم تقابل، با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست. یکی از دلایل ما این است که: فهرست شیخ

و رجال نجاشی و رجال ابن غضائری (که بیشترین داده‌های توصیفی در آنهاست و همه هم هم‌دوره بوده‌اند، اگرچه نجاشی زودتر از دنیا می‌رود و به تعبیری جوانمرگ شده است) که همگی از مکتب بغداد هستند، توصیفاتی تحسین‌آمیز از چهره‌های حدیثی قم (مثل شیخ صدوق) کرده‌اند.

۱۴: نجاشی استادی دارد به نام احمد بن علی بن نوح سیرافی که اگر در شیعه بخواهیم دو میراث‌شناس تاثیر گذار معرفی کنیم، یکی همین ایشان است که بسیار حساس و دقیق و صاحب نظر است. نجاشی شاگردی این بزرگوار را کرده و توصیه‌های عالمانه‌اش را آویزه گوش کرده. درحالی که شیخ طوسی از توفیق شاگردی این استاد بی بهره بوده است. یکی هم محمد بن حسن بن احمد بن ولید است (استاد شیخ صدوق و پدر استاد شیخ مفید).

۱۵: مقالات استاد احسان سرخه‌ای را حتماً بخوانید. مفید هستند (اگرچه همه مطالبش صحیح نیست).

۱۶: اختلاف نسخه از کجا به وجود می‌آمده؟ یکی از علل این بوده که کتب چند دوره سماع و قرائت داشته و مولف گاهی در طول زمان، نظراتش تغییر می‌کرده و این تغییرات را به نسخه قبلی می‌افزوده (مثلاً استاد ما می‌فرمود: فهرست دو نسخه مختلف توسط خود شیخ دارد. یعنی در دو قرائت، تغییر نظراتش را افزوده).

۱۷: برای حدیث‌خوانی من معتقدم چند کتاب اول باید خوانده شوند: ۱: کافی: کتاب فضل العلم (برای اطلاع از راهبرد آموزش در دین و آشنایی با وظایف طالب علم از ابتدای کار تا انتها). ۲: کافی: کتاب العشرة (تا شیوه رفتارمان در جامعه را بفهمیم. ببینیم رفتار علما با مردم و رفتار اهل بیت علیهم السلام با مردم چقدر تفاوت دارد). ۳: کافی: کتاب الحجة (برای طلبه شیعه از نان شب هم واجب‌تر است). ۴: کافی: کتاب فضل القرآن.

حدیث‌خوانی را اگر در محضر استاد بخوانید تا با شیوه مفهوم‌گیری و زیر و بم معنا کردن حدیث را هم آموزش دهد، خیلی مفید است.

وقتی وارد کتابی مثل کافی می‌شوید و مثلاً باب اختلاف الحدیث را می‌خوانید، چند حدیث درون این باب هرکدام جنبه‌ای از این عنوان را بیان می‌کنند، فلذا وقتی باب را تمام کردید باید بتوانید چند سطر در مورد اختلاف الحدیث بنویسید (عواملش، پیامدهایش، اقسامش و...). بعد از اتمام یک کتاب (مثل کتاب فضل العلم) هم باید بتوانید تمام پیام‌های ابواب را به هم ربط داده و پیام کلی این کتاب را بنویسید. با این کار پیوستگی احادیث و نظام یکپارچه معارف دینی را درک می‌کنید. اگر بعد از پایان هر باب و پایان هر کتاب این کار را نکنید، بعد از چند وقت تمام معانی احادیثی که خوانده‌اید از ذهنتان می‌رود. وقتی من کافی خوانی می‌کردم کنار کتابم تماماً حاشیه نویسی بود.

حتماً در دستور کارتان خواندن و مباحثه یک دور وسائل الشیعه را قرار دهید. ۱۸: جُغفی‌ها، نخعی‌ها، اشتری‌ها، بجلی‌ها، که نوعاً از یمن هم بوده‌اند. حلبی‌ها، غامدی‌ها که از کوفیون بوده‌اند، آدم‌های استخوان‌داری هستند و نقش مهمی در نشر معارف دینی دارند. بخشی از پایان‌نامه‌ها می‌تواند در معرفی این خاندان‌ها باشد.

۱۹: در مقدمه فهرست شیخ طوسی آمده: کتب حدیثی اینطور تقسیم می‌شود: اصل: کتابی که احادیثش از کتب سابق گرفته نشده است. تصنیف: کتابی که همه روایاتش یا بخشی از آنها از کتب سابق گرفته شده باشد.

۲۰: هر راوی چهار دوره زندگی دارد: ۱: بازه زمانی قبل از تحمل. ۲: بازه زمانی تحمل حدیث و شاگردی. ۳: بازه زمانی استادی و تحدیث. ۴: بازه زمانی بازنشستگی. ولی نداریم در روایات کسی را که به خاطر کبر سن، روایت را از او نپذیرند.

۲۱: کتاب *سماع المقال* مرحوم کلباسی کتاب خوب و تحقیقی در علم رجال است.

۲۲: آیه الله شبیری و پسرشان دو نفر دیگر را هم ملحق به مشایخ ثلاث می‌کنند: «جعفر بن بشیر» و «محمد بن اسماعیل بن میمون زعفرانی». چون دلیل خاص داریم که این دو نفر هم فقط از ثقات نقل می‌کنند. شیخ هم در

عُدّة در هنگام بیان عارض مرسل و مسند، و بیان اینکه مرسل ابن ابی عمیر و بزنتی و صفوان مثل مسندات بقیه روایات است، می‌فرماید: و غیرهم. یعنی این توثیق منحصر به این سه نفر نیست.

۲۳: کتاب ترتیب اسانید کافی مرحوم بروجردی را بخوانید مفید است.

۲۴: اصول اربعه مائة یک غلط مشهور است. تعدادشان این نبوده. در کتب اربعه هم تمام احادیث اصل‌ها نیامده است. دو نوع کتاب اصل داریم: ۱: کتبی مثل کتاب عبیدالله بن علی حلبی، کتاب الصلوة حرّیز، کتاب الحج معاویة بن عمار و... اینها کتبی هستند که جای خودشان را در فرهنگ حدیثی شیعه باز کرده و لذا تا زمان شیخ و نجاشی و حتی دو نسل بعد از شیخ طوسی هم با سماع و قرائت نقل شده‌اند. ابهام در سند اینها معنا ندارد. شاکله اصلی سندهای پرکاربرد ما همین‌ها هستند. ۲: کتبی مثل عاصم بن عمیر که حدوداً ۱۰۰ حدیث دارد و لذا در بین کتب شیعه جا باز نکرده. در اینها ابهام وجود دارد.

بله در عصر امام صادق علیه السلام ۳۲۳ نویسنده و حدود ۴۹۰ عنوان کتاب داریم ولی همه اینها اصل نیستند. به دست ما نرسیده و حتی اسمشان را هم نمی‌دانیم.

۲۵: نجاشی نکته‌سنج‌ترین رجال شیعه است. ابن غضائری شفاف‌تر و در گزینش واژه‌ها روشن‌تر از نجاشی عمل می‌کند. شیخ طوسی هم علی‌رغم بعضی بی‌نظمی‌ها در نگارش، در نقل عبارات و گزارش‌ها امانت‌دارانه عمل می‌کند و سند کامل خود تا صاحب گزارش را کامل بیان می‌کند و عبارت آن فرد را هم بدون دخل و تصرف، عیناً ذکر می‌کند.

۲۶: رجال شیخ در یک نگاه کلان دو بخش دارد: ۱: راویان از معصومین علیهم السلام. ۲: راویانی که از هیچ امامی روایت نکرده‌اند. در کتاب رجال شیخ با ترتیب الفبایی ناقص (یعنی فقط اولین حرف یک اسم را مبنای ترتیب قرار می‌دهند و به حروف بعدی کاری نداریم) و ناهمگون (یعنی اگر مثلاً اسماعیل را قبل از آدم ذکر کرده، همان اسماعیل‌ها را کامل نکرده بلکه ممکن است چند اسماعیل را بین آدم‌ها یا جای دیگر از اسماء آغاز شده با همزه بیاورد) روبرو

هستیم، به جز در اصحاب الصادق علیه السلام که الفبایی ناقص همگون است (یعنی اسماعیل‌ها را کامل کرده بعد رفته سراغ اسم بعدی). دلیلش را خود شیخ در مقدمه می‌گوید: وقتی از من خواستند رجال طبقات‌نگاری بنویسم، هیچ رجال اینچنینی کامل در اختیار نبودم، جز رجال ابن عقده که فقط اصحاب الصادق علیه السلام است و من از او استفاده می‌کنم.

۲۷: علما سیزده احتمال در مورد عبارت «أَسَنَدَ عَنْهُ» در رجال شیخ، داده‌اند. احتمال منطقی این است که این راوی، امام علیه السلام را در طریق روایات خود به پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. اگر نشانه روشنی بر صحت مذهب این راوی نداشته باشیم، از اسناد عنه اشعار به فساد مذهب برداشت می‌شود.

۲۸: نکته: برای مطالعه معانی و اختلافات الفاظ و ثاقت، به کتاب معجم مصطلحات الرجال و الدراية محمدرضا جلیلی نژاد رجوع کنید.

۲۹: فوائد الرجالية مرحوم بحرالعلوم خیلی قابل استفاده است (یکی از نکات برجسته ایشان در این کتاب، تذکر به اشتباه شیخ طوسی در آوردن عنوان ساباطی بعد از عمار بن موسی است که باعث شده چندین قرن علما فکر کنند دو عمار بن موسی داریم).

۳۰: سعی کنید فقط آدرس‌ها را از وسائل الشیعه بگیرید، سپس به خود کتاب اصلی رجوع کنید. چون در موارد اندکی، در سندهای نقل شده توسط شیخ حر عاملی اشتباه و تحریف رخ داده است.

۳۱: رجال نجاشی ترجمه‌اش را با توضیحاتی آغاز می‌کند که ناظر به شبهاتی است که حول یک راوی وجود دارد. حجم اطلاعاتی که می‌دهد هم ربط به پرحاشیه بودن یا نبودن راوی دارد.

[در پایان جا دارد که از استاد معظم سید علیرضا حسینی شیرازی بابت مطالب ارزنده و مفیدی که در این جلسات به حاضرین در جلسه و غایبینی مثل ما - که از طریق صوت‌ها از محضر ایشان استفاده کردند- ارائه دادند، کمال

تشکر را به جا آوریم. مطالب بیان شده در این جلسات ذهنیت انسان را به علم رجال و همچنین تاریخچه حدیث شیعه تغییر می‌دهد.

اگرچه این حسرت به دلمان ماند که ای کاش در این جلسات از برخی جزئیات و شواهد فراوان کاسته می‌شد و به مباحث کاربردی بیشتری مثل توثیقات عام و سندهای پرکاربرد پرداخته می‌شد. امید است که صوت‌های دیگری از استاد در فضای مجازی منتشر شود تا علاقه‌مندان به علم رجال بهره‌مند گردند].

